

دنیسم

نشریه سیاسی حزب توده ایران

مهمترین مسائل سیاسی و اقتصادی ایران و جهان را از نظر حزب توده ایران تحلیل میکند

فهرست مندرجات

۱	احسان طبری	میهن و میهن پرستی
۵	داود نوروزی	برنامه هفت ساله
۱۲	م . ح . کاوه	احزاب سیاسی آمریکا
۲۰	دکتر کیانوری	سیاست نظامی آمریکا
۲۶	احمد قاسمی	« تاریخ بیست ساله ایران »
۳۲	مهندس شرمینی	مجارستان
۳۹	دکتر کشاورز	شوروی و دول سرمایه داری
۴۷	محمد حسین تمدن	مساافت شاه
۵۵	مهدی صفویان	مجلس پانزدهم
۵۷	جواد معینی	بانک شاهنشاهی ایران
۶۱	مریم فیروز	فدراسیون بین المللی زنان
۷۳	م . بابک	کنفرانس دانوب
۸۰	از : عصر جدید	اقتصاد انگلستان
۸۳	-	خلاصه وقایع کشور



نیمه شهر یورماه
۱۳۳۷

درباره میهن و میهن پرستی

احسان طبری

بصورت پوشش ملون و دلپذیری روی اعمال و نیات گذشته و بیزاری آور در آمده است. بدین ترتیب میهن و میهن پرستی غارتگران در واقع با میهن و میهن پرستی غارت شدگان تضاد دارد. در نزد غارتگران این لفظی است که در مورد قریب توده بکار میرود و سبزی است که در پس آن بیکر شوم دزدان و تبه کاران محفوظ میماند. در نزد غارت شدگان این واقعیتی است که منبع فداکاری و کوشش خلافت، منبع عالیترین جانفشانیها و بهترین مظاهر روح اجتماعی است.

بدین ترتیب تمجیبی ندارد اگر حزب ما، همچنانکه رسم رایج تاریخ است، بعنوان حزب توده ستمشک از طرف ستمرگران متهم شود و عبارات « رنگ داشتن »، « ملی نبودن » و حتی بیگانه پرستی و وطن فروشی در مورد آن بکار رود. این حقایق بر هر کس که حرص مناقع خصوصی، و شرکت در غارتگری عمومی، منطبق سلیم او را غلیل نکرده باشد واضح است ولی باین همه برای درک منتهای واقعی میهن و میهن پرستی، بیجا نیست اگر وارد بحثی در این زمینه بشویم.

...

برای آنکه بمعنی واقعی مفهوم میهن پرستی (Patriotisme) بی بیرم باید نخست بدانیم که این مفهوم را بخصوص باید با چه مفاهیمی (که با آنها مخلوطش کرده اند) اشتباه نکرد.

مفهوم میهن پرستی یا مفهوم ملت پرستی (Nationalisme) تنگ نظرانه خرده بورژوا تفاوت دارد. ملت پرستی تنگ نظرانه که همراه با کینه نسبت به ملل دیگر و ستایش دروغینی از خواص عالیة نژاد خود، اغراق بی پایه در باره مفاخر و شان ملی خود و تخفیف و تدلیل بی دلیلی در مورد ملتهای دیگر است، سلاح شومی است که از آن طبقات حاکمه برای برافروختن آتش کینه نژادی و تهیه زمینه جنکهای جهانگشایی و تجاوزکارانه استفاده میکنند. این ملت پرستی که غالباً بصورت یک غلو سفیهانه راجع به ملت خویش و توهین بی پروا نسبت به ملل دیگر درمی آید، چیزیکه آنرا در اصطلاح شوونیسم (Chauvinisme) می نامند یکی از خطرناکترین آفت های روحی است که برهم زنده صلح و امنیت ملل است. جهانگشایان که فاهم بین ملت ها، مانع کامیابی

کسانی امروز با تمام قوای خود، در راه بیداری جامعه ایرانی و آنگاه ساختن مردم کشور ما، درباره منافع ملی خودشان میکوشند؛ چه کسانی در راه نجات میهن ما از امپریالیسم، در راه تأمین يك آزادی سیاسی و اقتصادی استواری برای آن مبارزه می کنند؟ چه کسانی، بدون توجه با سودگی خود، بدون اعتناء به مقام، بدون بروای از خطرات، در برابر دشمنی نیرومند دم از راهائی قطعی اکثریت زحمتکش میزنند و در اینراه مرگ وزندان را با چهره باز استقبال میکنند؟ کسانی که در جناح حزب ما، در جناح دمکراسی واقعی، در جناح منافع رنجبران ایران سرگرم بیکارند. اینها هستند که نمونه واقعی عشق بیمن و علاقه به هم میهن را از خود نشان میدهند ولی، همچنین، اینها هستند که از جانب غارتگران ملت، اسیر کنندگان ملت، چاکران ایرانی امپریالیسم در معرض شوهرترین و زشت ترین اتهامات قرار میگیرند که از آن جمله تهمت بیگانه پرستی، تهمت پامال کردن اصول ملی و لاقیدی در مورد میهن است. از میان اتهامات کلانی که غارتگران اجتماع بقهرمانان مبارزه برضد ظلم و امتیاز وارد میسازند، این تهمت، از همه رایج تر و از همه کلان تر است. در عین حال تهمت نیز تهمت تازه ای نیست. همیشه در تاریخ رسم بر این جاری بوده که طبقه حاکمه، طبقه متنازه هر کس را که برضد حکومت جابر و امتیاز غاصبانه او بر شاست بیبگانه - پرستی و وطن فروشی متهم ساخت و او را «متجاسر» و «تجزیه طلب» خواند و تجاوز خونین و هار خود را در طریق اضحلال نهضت های توده ای، اقدام میهن پرستانه نامید. میهن و میهن پرستی نیز مانند بسی از مفاهیم دیگر آلت دست صاحب امتیازان جامعه قرار گرفته است. این شیوه اتهامت که هر واقعیت اصیل و فاضلی را از محتوی آن خالی کنند و آنرا بمفهوم تپی و بیمنی، بظاهر محض مبدل گردانند و سپس از آن بسود خود استفاده برتند، نه فقط آنرا بظاهر محض مبدل سازند بلکه از آن نقابی برای مقاصد ستمرگانه خود فراهم آورند و در زیر آن نقاب سیمای نفرت انگیز خود پستانده ترین، تبه کارانه ترین منافع خود را بیوشانند. مفاهیم میهن و میهن پرستی در اجتماعات مبتنی بر ظلم و غصب دچار همین سر نوشت شده، از محتوی واقعی خود عاری گردیده، و

سراستهای ضد بشری آنهاست ، يك چنین شوویسم -
 باکری را دامن میزنند . بیپوده نیست که در آستانه جنگ
 های تجاوز کارانه و جهانگشایی ، موقعیکه اصول
 نظامیگری (میلتاریسم) Militarisme تقویت میشود ،
 دولتها یعنی نمایندگان طبقات حاکمه به تبلیغات
 شوویستی میپردازند و کینه بی معنایی نسبت به ملل
 دیگر در دلها ایجاد میکنند .

در ناسیونالیسم تنگ نظرانه بقول موريس بارس
 (Maurice Barrès) نویسنده شوویست فرانسوی «زمین
 و مردگان» (۱) مفاهیم مقدس و بت های پرستشی هستند
 و بالای حقایق و فضایل بشری ، حقایق و فضایل ملی را
 باید قرار داد . فاشیستهای آلمانی شمار آلمان بر روی همه
 آرا را پخش میکردند و خود را «ملت آقا» (۲) میدانستند
 و منافع باصطلاح ملی خود را از منافع بشری برتر
 میشمردند . بآسانی میتوان فهمید که بخش چنین احساسات
 حیوانی در میان اقوام و ملل جز به پیدایش فضای مسموم
 بغض و عداوت نژادی نمی انجامد . فضایی که در آئی کار
 به دشمنی و تبه کاری های مخوف می کشد . کوره های
 آرد سوزی مایدانک (Maidanek) و اردوگاههای
 مخوف داخاو (Dachau) که در آنها فاشیستها اینها
 بشر را با لاقیدی حیرت انگیز می کشند میوه های شاخه
 متعوس شوویسم و ناسیونالیسم است . مفهوم واقعی میهن
 پرستی چنین نیست ، میهن پرست واقعی خوشبختی و
 پیشرفت ملت خود را در مدار پیشرفت و خوشبختی بشری
 خواستار است و اعتقاد دارد که سعادت ملتی منافعی سعادت
 ملت های دیگر نیست .

مدیتهی که امروز از آن برخورداریم حاصل کار دسته
 جمعی منتهاست . هر ملتی در این گنجینه عظیم فرهنگ بشری
 سهمی دارد و از این جهت است که حق ملت ها با یکدیگر
 مساویست غنی تر کردن فرهنگ انسانی و برخورداری کامل
 از آن تنها در بر تروی همکاری ملل میسر است . بقول
 ژان ژورس (Jean Jaurès) یکی از رهبران اجتماعی
 بزرگ فرانسه «انسانیت غنی و جاندار نمیشود
 مگر زمانی که ابداع و ابتکار هر ملتی در یک هم
 هدا هتنگی کلی و جامع آگاهانه باشد» . ویسار یون
 بلینسکی (V. Belinski) متقدم معروف روس در این جملات
 مفهوم يك میهن پرستی واقعی ، میرا از ناسیونالیسم ر
 وصف میکند . میهن پرستی واقعی یعنی :

دوست داشتن کشور خود ، شوق و ذوق کامل
 برای عشاغده اینکه در کشور او يك آرمان بشری
 جامعه حقیقت بخود پوشیده و کمک با جراه این
 آرمان در جندود قسدرت خود . و الا میهن پرستی
 عبارت خواهد بود از علاقه بیک چیز ملی فقط برای
 آنکه ملی است و بغض نسبت بیک چیز بیگانه فقط
 برای آنکه بیگانه است و دلخواست و دلخوش کردن بتمام زشتیها
 و نادرستیهایش .

بدین ترتیب مفهوم میهن پرستی واقعی با مفهوم

جهان دوستی و داشتن يك شیوه تفکر جهانی
 (Internationalisme) منافات ندارد . میتوان میهن
 خود را دوست داشت و در راه نجات ، و سعادت آن جانفشانی
 کرد بدون آنکه لازمه این عمل ابراز بغض و کینه نسبت
 بملت های دیگر باشد . نباید فراموش کرد که تجاوز کاران
 هر جامعه از ملت ها جدا هستند . تجاوز کاران نه تنها خواستار
 اسارت ملل دیگرند بلکه ملت های خود را نیز میچاپند .
 ترومن ها و جرجین ها را باید از مردم آمریکا و انگلستان
 مجزا کرد . طبقات غاصب که حافظ استعمار ، حامی قصب
 و امتیاز ، محرک جنگ ، ناشر افکار نژاد پرستی و شوویستی
 و دشمن صلح و تفاهم ملل هستند خودی و بیگانه نیشناسند .
 خودی و بیگانه را یکسان میچاپند . خرابوهای وال استریت
 اگر آزادی سیاسی و سندیگانی را در کشور ما مانع میشوند
 در کشور خود نیز قانون تافت - هارتلی و قانون نودنت
 را میگذرانند ، اس اس های فاشیست با همه ادعاهای ملی
 دمکرات های آلمان را بعینه مانند یهودی های لهستانی
 قصابی میکردند . کینه نسبت بطبقه حاکمه ، نسبت به
 امپریالیسم ، نسبت به فاشیسم ، نسبت به شوویسم در
 هر حالتی بجا و صحیح است ولی کینه نسبت به ملت ها و
 بغض نسبت بسعادت و پیشرفت آنها صحیح نیست . سعادت
 و پیشرفت يك ملت در سعادت و پیشرفت ملل دیگر موثر
 است . اگر امروز هند و اوقا آزاد شود ، چین حکومت
 دست نشاندگان استریت را بر اندازد ، تردیدی نیست که
 این وقایع در استقلال ، و سعادت ما اثر عظیم خواهد داشت
 بدین ترتیب مفهوم میهن پرستی تنها با شیوه تفکر جهانی
 منافات ندارد بلکه با آن کاملا موافق است .

از این شیوه تفکر جهانی هرگز این نتیجه حاصل نمیشود
 که باید نسبت بعین خود لاقید بود ، بلکه برعکس
 هر میهن پرست واقعی نخست در میان ملت خود و برای
 وطن خود میکوشد . این نخستین سنگر مبارزه او
 در راه نجات بشریت است . این پاسگاه ترکش
 نگرانی او ، پاسگاه مقدس و ناگزیر و ضروری
 اوست . ما با این شیوه غلط تفکر که کسی مبارزه در
 وطن خود را رها کند و چنین دعوی نماید که جای دیگر
 برای ایدآل شود مبارزه میکند موافق نیستیم . زیرا
 هر کس در محیط ملی و میهنی خویش میتواند سرباز آگاه
 و سودمندی بسود آرمان های عالی انسانی باشد . بهین جهت
 ما گریزندگان از جبهه مبارزه میهنی را مانند گریزندگان
 از يك جهاد مقدس منفور میدانیم .

ناید شیوه تفکر جهانی (انتر ناسیونالیسم) را با
 جهان وطنی (Cosmopolitisme) اشتباه کرد . تنور بهائی
 که اصولا واقمیت مفهوم میهن و میهن پرستی را نفی

- 1) La terre et les morts
- 2) Deutschland über alles
- 3) Herren Volk

همکار و شریک است. طبقه حاکمه ایران که عروسکی در دست سیاست‌های امریکائی و انگلیسی است بارهالاقیدی خود را نسبت بمنافع اکثریت ملت نشان داده است. روش کنونی آنها، جی‌اول بیدزغ ازملت‌ی گدا و فرار بیش‌رمانه بکشورهای ماوراء اقیانوس، روشی که دیگر عمومیت یافته دلایل روشنی است بر بی‌وطنی آنها. همین بی‌وطنان، میبین پرستانی را که بخاطر ایده‌آل خود، بخاطر نجات ملت خود بر بالای دارر قصدند، مزدورو وطن فروش میخوانند.

...

همچنین باید شیوه تفکر جهانی را با یک نوع انسان پرستی صوفیانه (Humanitarisme) تصور که مثلاً لئون تولستوی توصیه میکرد اشتباه نکرد. برای ما انسانیت مفهوم واحدی نیست. ما مبارزه طبقاتی، کینه طبقاتی را نفی نمی‌کنیم. ما با جنگ‌های عادلانه یعنی جنگ بسود دموکراسی و توده‌های زحمتکش موافقیم و آنها را نفی نمی‌کنیم. انسان پرستی صوفیانه همه انسانها را در خور علاقه و محبت میداند و از هر کس نه ستیزه و بیکاری بیزار است. مانند سدهی که میگویی: «به مردی که ملک سرزمین - نبرزد که خونی چکد بر زمین» چنین نیست. گاه همین انسان پرستی صوفیانه با همه ظاهر نرم و ملایم آن حربه‌ای دردست امپریالیسم خونخوار قرار میگیرد. هدف اینست که کین طبقاتی که محرک تحول اجتماع است از میان برود و دموکسی که نبرد ملتها برای رهایی خود در حال اوج است درآورد. آن ضعف و فتوری ایجاد شود. شیوه تفکر جهانی معتقد است که نه تنها باید در همه چیز خود بر ضد غاصبان حقوق ملت جنگید، بلکه در همه چیز جهانی نیز رزددندگان امپریالیست و اسیر کنندگان ملتها بسختی مبارزه کرد. ترجمه یا آنها پرستی درباره آنها، آزاد گزاردن دزد در دزدی و آدمکش در آدمکشی است. این بشردوستی منطقی ناشی از ضعف و ترسوئی نیست، ناشی از علاقه واقعی بآن نسانی است که گنجینه مادی و معنوی را بوجود آورده آن انسان است که این گنجینه را بمقتضای هوسهای انفرادی خود بناراج میبرد.

...

در نظر ما میبین پرستی از مبارزه بسود توده زحمتکش ملت جدا نیست. نهی توان وطن را از هموطن جدا و مجزا کرد. وطن خوشبخت بدون هموطن خوشبخت امکان ندارد. هموطن خوشبخت تنها زمانی تحقق می‌یابد که کوشندگان جامعه، مولدین ثروت مادی و معنوی بشر ارزش خود را بدست آورند و از قیود ندیده‌ای که روح و جسم آنها را در بند کشیده خلاص شوند.

تنها در کشوری که کارگران و دهقانان و روشن-

میکنند (Antipatriotisme) باروش تضاد ما سازگار نیست. جهان وطنی عبارت از آن شکرده درویشانه است که بی‌وطنان در پیش میگیرند. مانند آن ترون وسطائی میگفتند: «وطن آبیست که دل خوش باشد.» Ubi bene ubi patria تحت تاثیر این افکار صوفیان ما وطن را نفی میگردند و سدهی گفت: «سدها حب وطن گرچه حدیثی است صحیح - توان مرد بدبختی که من اینجا زادم.» این گریزاز دشواریهای قومی و مبنی و حیرانی در طلب سعادت، ناشی از روح شکست خورده و خود پسندانه است که نمیخواهد در برابر دشواری بایستد و میخواهد در هر کجا که باشد سعادت «خود» را تأمین کند. صاحب امتیازان عصر ما توده زحمتکش را به «بی‌وطنی» و «جهان وطنی» متهم میسازند. توده زحمتکش بخاک پدری خود بسته است، خون خود را بر سر زادبوم باثباتی خویش میریزد و نیکبزد شهریور ۱۳۲۰ نشان داد که بی‌وطن کجست و کجست که در مقابل کوچکترین دشواری فراری میشود. جنگ دوم جهانی بمالترین وجهی مبرهن ساخت که کارگران و دهقانان تنها مدافعین ازجان گذشته منافع ملت و میهن خود هستند نهضت شگرف پارترانی را طبقات زحمتکش ایجاد کردند و حال آنکه همکاران فاشیست و کومینسانیک‌های خان همگی از میان طبقات حاکمه بیرون آمدند. صاحبان تراست‌ها و کارتلها که در غنیمت عظیم خانواده غارنکران بین‌المللی شریکند، همه جا ترجیح دادند که باوضع موجود بسازند تا منافع خود را از پیش ببرند. **سلامان پول، پولی که خود بی‌وطن است تنها بی‌وطن‌ها هستند.** سوداگران که جان آنها بکالای آنها بسته است از دنبال کالای خود بهر شهر و بیاری میروند و ارزش کشورها برای آنها باندازه رونق تجارت آنها مربوط است. وطن آنها مصر و عراق و شام نیست، شهر بی‌نامی است که در آنجا سود بیشتر و کوشش کم‌تر است. بی‌وطنی خاص این طبقه جی‌اولگر است که دم از بیطرفی در سیاست (Apolitisme) میزنند و حال آنکه سیاست آنها سیاست شوم حفظ قدرت تامه دلار و لیره است. خود همین ادعای بیطرفی در سیاست ادعائی است ضد میهن پرستی. زیرا میهن پرستی از دخالت فعال در سیاست جدا نیست. میهن پرست طرف و هدف ندارد. نمی‌تواند نسبت به جریانات سیاسی لایقید بیاند. و این طرف و هدف نیز تنها یکی است: در طرف توده زحمتکش و برای نجات و سعادت توده زحمتکش.

قیام مردم اندوژی، ویت نام، مالزی، برمه، هند، فلسطین، یونان در راه تأمین استقلال و آزادی خود، نه تنها از طرف بورژوازی و فئودالیسم محلی تقویت نمیشود بلکه مورد بنش آنهاست. همه جاپورژوازی و فئودالیسم بخدمت امپریالیسم ایستاده و در کوفتن تخفای اختناق بر تارک توده‌های ملت با جیلادان امپریالیست

فکران و صناعت پیشگان آن از بردگی بیرون آیند و کار آنها بیکاری و بیخ آوری نباشد بلکه به خلاقیت آگاهانه ای بدل گردد. ملت سعادت مند و میهن خوشبخت بوجود می آید. چگونه میتوان بطرفهای سیاسی، آنهایی را که بود ملت قدم برنمیگذارند، آنهایی که از یک برنامه عملی و روشن برای نجات توده مردم بیرونی نمیکنند، آنهایی که بتوده مردم بیاعتنا هستند وطن پرست دانست؛ مگر وطن پرستی یعنی ادعای وطن پرستی؛ مگر وطن پرستی یعنی تکرار کلمات متمشع درباره وطن و ابراز علاقه خشک و خالی بسلامت وطن و نشخوار کلمات مبهم و غیر مفهوم و نامعقولی در این باره؛ مگر هر کس ایران، ایران گفت و از اسم ایران غش کرد و اشک ریخت و مرتعش شد، میهن پرست است؛ در نزد ما ملاک عمل بالاترین ملاکهاست. آنهم عمل بسود اکثریت توده مردم اینکار تنها از راه متشکسل کردن توده مردم، بیدار کردن آنها، آگاه کردن آنها بمنافع خود، مجهز ساختن آنها بیک جهان بینی منطقی، رهبری آنها بسوی یک مبارزه قطعی و آشنی نا پذیر عملی میشود. آنکس که در چنین اقدام مقدسی شریک نباشد میهن پرست نیست و دعوی او را بهیچوجه نمیتوان خرید.

همچنین در نظر ما میهن پرستی از مبارزه شدید با امپریالیسم جدا نیست. اگر درست است که امپریالیسم کاری جز اسیر ساختن ملل و باعمال کردن منافع ملی آنها ندارد پس چگونه میتواند با آزادی ملت و منافع آن علاقه داشت ولی با امپریالیسم مبارزه نکرد. چه کسی نمیداند که یکی از منابع واقعی بدبختی ملت ایران در سیاستهای خائنانه برانداز امپریالیستی است؛ چه کسی نمیداند که بدون شکست سیاست امپریالیستی در ایران رهائی ملت ما رویای بی ثمریست؛ چه کسی نمیداند که بزرگترین سد راه پیشرفت و سعادت ملت، سیاستهای یلبد امپریالیستی است؛ آیا میتواند میهن پرست بود و نسبت باین مبارزه لاقید ماند؛ نه تنها نمیتوان باین مبارزه در مقیاس ایران لاقید ماند، بلکه در مقیاس جهانی نیز نمیتوان بی توجه بود.

میهن پرست ایرانی وقتی موفقیت مبارزه ملت های خاور دور را بر ضد امپریالیسم انگلیس و امریکو فرانسه می شود از شوق و سرور سرشار میشود، زیرا در هر جا که زنجیر اسارت جهانخواران یکسند ملت های یک کام بزرگ بطرف رهائی خود بر میدارند. مبارزه میهن پرست ایرانی بر ضد امپریالیسم از میهن پرستان و دمکرات های سراسر جهان جدا نیست. اینجاست آن منبع علاقه میهن پرست ایرانی نسبت بمبارزه اردو گاه دمکراسی و ضد امپریالیستی جهان. در نظر ما بیگانه بیگانه نیست. بیگانه امپریالیست یا بیگانه ضد امپریالیست فرق دارد. در نظر ما میهن پرستی طرد عمومی و کلی «بیگانگان» نیست بلکه مبارزه بر ضد بیگانگان متجاوز و ستمگر، در کنار بیگانگان ستمکش و آزادی دوست، در یک مقیاس بین المللی است. آیا میتوان میهن پرست بود و نسبت باین مبارزه عظیم جهانی بی قیدی نشان داد؛ اگر چنین بی قیدی وجود داشته باشد میهن پرستی ما معنای واقعی خود را از دست میدهد. مبارزه ما بر ضد امپریالیسم سست و بی بنیان میشود. چنین پراکندگی در صفوف مبارزین ملی کلیه کشورهای جهان تنها بسود امپریالیسم و غارتگران داخلی هر کشور است. اینست مفهوم واقعی منطقی و عمیق میهن پرستی و مقهومی که نهضت های زحمتکش جهان آنرا بوجود آورده و صحت آنرا با درخشندگی تام و تمام به اثبات رسانده است. تردیدی نیست که درک این مفهوم برای هر کس که در غارت ملت ها سودی دارد دشوار است. شیوه آنها در باطن بی وطنی و در ظاهر ملت پرستی متعصبانه است. شیوه آنها خیانت ب میهن ولی ادعای بر عرض و طول درباره میهن پرستی است. چنین کسانی حق دارند که ما را میهن پرست ندانند زیرا میهن پرستی اصیل و واقعی ما درست نقطه مقابل «میهن پرستی» آنهاست. بعد از این همه تجارب تاریخی راجع به میهن پرستی توده ها و بی وطنی و میهن فروشی ستمگران جامعه، درک حقایق فوق برای کسانی که مستمند درک آن هستند بسی سهل است.

درباره برنامه هفت ساله

نمای خارجی برنامه هفت ساله. چگونگی تأمین هزینه برنامه.
بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم و استقراض دولت ایران

داود نوروزی

که مجدداً در سال ۱۹۳۷ بهران جدیدی روی داد که دامنه آن در درجه اول به ایالات متحده و بعداً بانکستان و فرانسه و یکمده دیگر از کشورها کشیده شد. بدین ترتیب کشورهای سرمایه‌داری، قبل از اینکه از بدبختی‌های بهران نخستین فارغ شوند، با بهران اقتصادی جدیدی روبرو شدند. این حوادث پایه سبب از دیاد بیکاری شد و همه بیکاران در کشورهای سرمایه‌داری که در سال ۱۹۳۳ سی میلیون بود و در سال ۱۹۳۷ به ۱۴ میلیون تقلیل یافته بود، در سال ۱۹۳۹ به ۱۷ میلیون رسید (۱)

بهران اقتصادی ۱۹۳۷، در سال ۱۹۳۹ چهارم خود را روشن تر و نمایان تر نشان داد. چنگ بزرگی که با حمله آلمان فاشیست در اول سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز شد. جلوه روشن بهران اقتصاد سرمایه‌داری بود. شش سال چنگ مداوم، قتل میلیونها نفوس، ویران شدن شهرها، از میان رفتن عزیزترین و دایمی که بشریت طی قرن‌ها برای خود اندوخته بود، از مظاهر بهران سرمایه‌داری بود. اکنون سازارگانایسم سرمایه‌داری در سرایش، بهران جدیدی قرار گرفته است

سرمایه‌داری امریکا، پس از خاتمه چنگ وارد يك مرحله رونق Boom اقتصادی شده است. نفوذی که امپریالیسم امریکا، هم از نظر سیاسی و استراتژیکی و هم از نظر تصاحب بازارهای فروش، و منابع خام بدست آورده بود، و همچنین مقاصدی که در لافاه نقشه مارشال و سایر نقشه‌های توطئه آمیز اعمال کرد، بآن اجازه داد که دوره کوتاهی را بدون بهران آشکار بگذرانند ولی این دوره با وجود همه کوششها طولانی نخواهد بود. بزودی بر اثر تضادهای موجود در دوران تنزل Depression و پس از آن بهران شروع خواهد شد. و آنچه که، امپریالیسم امریکا، بسا دیدگان ملت‌ها در انتظار آنست روی خواهد داد.

مقصود از بیان مقدمات بالا آنست؛ برنامه هفت ساله که باستظهار بانک بین‌المللی، و بتوصیه مهندسين شرکت مورین نودسن تهیه میشود، و همراهم امریکا در ایران آن را ترویج می‌کنند، از جهت خارجی، مستقیماً با تحولات اقتصادی و سیاسی امریکا مربوط است. البته این امر

(۱) رجوع شود به کتاب Problems of Leninism صفحه ۶۲۰ گزارش ستالین درباره عملیات آمینه مرکزی، به هیچلد همین مقاله حزب بلاشویک (۱۰ مارس ۱۹۴۹)

آنچه که «برنامه هفت ساله» نامیده میشود و اکنون قریب دو سال است در اطراف آن هیاهو و غوغا برپاست، و از طرف افراد مؤثر طبقه حاکمه، بارها مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است؛ در حقیقت دام خوش رنگ و رنگاری است برای منحرف کردن انظار ملت ایران از جهت صحیح مبارزه برای بهبود وضع زندگی خویش، و همچنین نیرومندتر کردن موقعیت امپریالیسم در کشورها.

برنامه هفت ساله که با بیکار امپریالیست‌های بی‌خانه و بیکار گزاری همراهم داخلی آنها، تهیه شده، یکی از دریچه‌های امپریالیستی است که سرمایه‌داری امریکا، برای حفظ موقعیت خود، در نظر آن در ادراک گوشه و کنار جهان می‌کشد. دیک پر جوش و خروش، امپریالیسم امریکا، در درون خود دچار تضادهای بزرگی شده است که اگر چهار آن نکوشند، بزودی محترق خواهد شد. نقشه مارشال، نقشه‌های تسلیحاتی دولتی از قبیل یونان، ترکیه، ایران و بعضی از دول اروپای غربی، و نقشه‌های «عمرانی» کشورهای نظیر ایران و تمامی نقشه‌های توطئه آمیز و عوام‌فریبانه‌ای که در سراسر جهان، کشیده میشود، برای از میان برداشتن تضادهای وحشتناک سرمایه‌داری و جلوگیری از بهران بزرگ اقتصادی است.

ولی این تضادها را نمیتوان با این اقدامات معدوم کرد.

امروز دنیای سرمایه‌داری، بالخصوص امریکا، در سایه يك بهران بزرگ اقتصادی قرار گرفته‌اند. اینهمه تلاش‌ها برای رهائی از بهران است. ولی همانطوریکه سابقه نشان داده است این تلاشها سودمند و تمربخش نیست. بهرانها، همهمه‌ها قدیم سرمایه‌داری هستند و تا وقتی که سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، بهرانهای اقتصادی و تمامی آثار و نتایج آن باقی هستند. خوب است نظری بگذرانیم: بهران بزرگ اقتصادی که در نیمه دوم سال ۱۹۲۹ در کشور های سرمایه‌داری ظاهر شد تا آخر سال ۱۹۳۳ بطول انجامید. برنامه‌های نسبتاً مترقی فرانکلین روزولت، رئیس جمهوری فقید امریکا، در مرتفع شدن بهران ۱۹۲۹، در امریکا عامل مؤثری بود، ولی با اینحال چون سازمان اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری، بر پایه‌های ناموزون سرمایه‌داری استوار بود، هنوز چندسال از خاتمه بهران نگذشته بود

اختصاص بایران ندارد. در همه‌یای جهان سرمایه‌داری وضع چنین است. سرمایه‌داری امریکا، برای رها نیدن خود از گرداب بحران اقتصادی، کشورهای عقب مانده‌ای از قبیل ایران را آلت کرده است. مفهوم برنامه هفت‌ساله برای ایران و ملت ایران، یعنی از دست دادن استقلال سیاسی و اقتصادی، یعنی تبدیل شدن به یک مستعمره طرز نوین امریکایی؛ یعنی مقروض شدن بیک موسسه امریکائی، یعنی وارد شدن در جرگه غلامان حلقه بکوش امپریالیسم، یعنی قدم برداشتن بر علیه جبهه متحد دموکراسی صلح، ترقی، یعنی منحرف کردن نظر مردم ایران، از راه صحیح و ترمیمش مبارزه، بسوی سراب فریبنده اصلاحات بی اساس و ناپایدار.

مفهوم مخالفت حزب توده ایران با برنامه هفت‌ساله، این نیست که ما به اصلاحات تو لیدی و عمران و آبادی کشور خود علاقه نداریم. این نیست، که با لارفتن سطح زندگی ملت ایران مورد نظر ما نیست. علت واقعی مخالفت ما آنست که برنامه‌هایی از قبیل برنامه هفت‌ساله را که امپریالیسم امریکا در وطن‌ها تهیه می‌کند، موجود اصلاحات و عمران و آبادی و بالارفتن میزان استحصالات و سطح زندگی و در عین حال استقلال اقتصادی و سیاسی هر دم ایران نهی می‌کند.

آن‌ها که اجرای چنین برنامه‌هایی را در کشور ما ترمیم می‌دانند، با مزدوران، یا کوه نظر، ارکانیسم اقتصادی امریکا، و انگلستان، با آن‌همه سابقه، و استحکام در برابر تضادهای ناشی از سیستم سرمایه‌داری، روز بروز، ضعف و ناتوانی خود را بیشتر نشان می‌دهد، روز بروز بدبختی‌های نویی از جهت سیاسی و اقتصادی برای بشریت بیار می‌آورد؛ آنوقت چگونه ممکن است که برنامه‌ای در جهت و در راستای همان محیط آشفته و بی‌منطق و ضد دموکراسی در یک کشور عقب مانده، آنهم در گره گاه تصادم سوسیالیسم با امپریالیسم، مقید و ترمیمش باشد. علت وجودی برنامه هفت‌ساله، یعنی امپریالیسم امریکا، ضربت خورده، سست و ناتوان است، چگونه ممکن است به سلامت، و توانائی معلول، بالید؛

مجاهده حزب توده ایران، همیشه در راه نشان دادن مفاهیم صحیح و ترمیمش، و بر ملا کردن، نقشه‌های توطئه آمیز و ریاکارانه بوده است. در مورد برنامه هفت‌ساله نیز این مجاهده ادامه خواهد یافت.

برنامه هفت‌ساله چگونه تهیه شد؟

نخستین قدم در راه تهیه برنامه هفت‌ساله در اوایل سال ۱۳۲۵، بوسیله آقای قوام نخست وزیر وقت، برداشته شد. در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۵، بموجب تصویب نامه‌ای که از هیئت وزیران گذشت یعنی بنام «هیئت نقشه اصلاحی و عمران و عمران کشور» مامور گردید در مورد اصلاحاتی که مورد احتیاج کشور است مطالعاتی بنماید. وضو و وزارتخانه‌ها نیز ماموریت یافتند که تمامی اطلاعات

و آمارها و ارقام لازم را در دسترس این هیئت بگذارند. این هیئت مدت سه ماه مشغول کار بود و نتیجه مطالعات خود را در پایان سه ماه ضمن گزارشی بهیئت دولت تسلیم کرد. دولت وقت پس از مطالعه گزارش در جلسه ۱۹ مرداد ۱۳۲۵، هیئت جدیدی را بنام «هیئت عالی برنامه» مامور رسیدگی باین گزارشها نمود. این هیئت در اولین جلسه خود که بریاست نخست وزیر وقت تشکیل گردید مامور شد در رشته‌های زیر مطالعه و برنامه جامعی تهیه نماید:

۱- تعیین توانائی مالی کشور در مدت اجرای برنامه

۲- مطالعه و پیشنهاد طرق تامین وسائل مالی برای اجرای برنامه

۳- تعیین ارقام هزینه بانوانائی مالی کشور و اعتبارات ممکن الحصول داخلی و خارجی

۴- تشکیل ارقام هزینه با توانائی مالی کشور و اعتبارات ممکن الحصول داخلی و خارجی

۵- تهیه طرح قانونی برای اجرای برنامه.

چندی پس از تأسیس هیئت عالی برنامه، دولت وقت بوسیله سفارت کبری ایران در واشنگتن، در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶، قراردادی با کمیته امریکائی مورین نودسن منعقد نمود و بموجب آن یکمده مهندس و کارشناس اقتصادی را برای مطالعه اوضاع اقتصادی و صنعتی، ایران، دعوت نمود. این هیئت بایران آمد و گزارش خود را در مرداد ۱۳۲۶ بدولت تقدیم نمود. (۱) در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۲۶ آقای دکتر مشرف نفیسی از طرف نخست وزیر وقت مامور شد از روی گزارش مهندسین شرکت مورین نودسن، گزارش نهائی را تهیه نماید، آقای دکتر مشرف نفیسی در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۲۶ گزارش خود را تهیه و تسلیم نمود. آنچه که امروز در کمیسیون برنامه هفت‌ساله مجلس مورد مذاکره است گزارشی است که آقای دکتر مشرف نفیسی تهیه کرده است و دولت حکمی مفاد آن را جرح و تعدیل نموده و تقدیم مجلس کرده است.

رتوس وظایفی که دولت وقت برای مهندسین کمیته مورین نودسن معین کرده بود و در قرارداد مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ مصرح است بدینقرار میباشد:

«دولت مایل است نقشه عمومی برای توسعه و عمران تهیه کند باین منظور که طرق فنی تولید را بهتر ساخته و سطح زندگی اقشار و بالا برد و برای ساختمان کارهای عام المنفعه و توسعه صنایع بطوریکه بهترین فایده را بکشور و ساکنان آن برساند برنامه‌ای تهیه نماید. شرکت... عهده‌ای از... مهندسین را برای بررسی اوضاع زراعتی و میزان تولید صنایع و وضع کارگران و سایر رشته‌ها اعزام دارد

(۱) گزارش آقای دکتر مشرف نفیسی را جمع بر نامه هفت‌ساله (مورخ ۱۰ آذر ۱۳۲۶).

اداره محصولات زراعتی مصروف سازد، همین طور باید برای ازدیاد محصولات صنعتی تشویق های صحیح بعمل آید ولی بطور کلی این ازدیاد باید بطور طبیعی پیش آید بدین معنی که رفاه اقتصادی افراد ملت باید معرک این توسعه و توسعه و ازدیاد باشد نه آنکه بزور و بطور غیرطبیعی سعی شود که زراعت و کشاورزی به صنعت تبدیل یابد، همینطور باید از صنایعی که اشخاص بطور خصوصی و با پول خود راه می اندازند تشویق شود.

مهندسین امریکائی در قالب عبارات ظاهر اصلاحی اساس برنامه خود را شرح می دهند، و معلوم میکنند که برنامه خود را چگونه تنظیم کرده اند. مسئله زراعتی یا صنعتی بودن کشور ایران را اینکه آبادات باید بکشاورزی بیشتر توجه کند یا بصنعت، چندسال است که مورد بحث و مذاکره است. طرفداران زراعتی کردن کشور ایران کسانی هستند که از صنعتی شدن کشور واز ایجاد هسته های کارگری وورون ایران درجه که دول چلوافتاده بیم دارند و همیشه کوشیده اند که بیم خود را در این مورد با استناد بیک سلسله شواهد و مثالها بیوشانند، بتردید نیست که ایران دارای زمینهای وسیع باری است که اگر با آنها توجه شود، استحصالات کشاورزی ایران چندین بار بالا می رود ولی توجه بکشاورزی مستلزم عدم توجه به بصنعت و «غیرطبیعی» جلوه دادن رشد صنعتی ایران نیست. مهندسین امریکائی در گزارش خود چنین وانمود کرده اند که در ایران، برای صنعتی کردن کشور «بطور غیرطبیعی» اعمال «زور» می شود، در حالی که حقیقت درست در جهت معکوس جای دارد. طبعاً حاکمه ایران و سیاستهای امپریالیستی خارجی که همان مهندسین موریسن تودسن نیز نمایندگان آن بودند، بطور غیرطبیعی می کوشیدند که ایران را از صنعتی شدن باز دارند. و با دیدن این انسانه در گوش مردم که ایران کشوری است زراعتی، تخم رشد صنایع را بپخش کنند.

بسیار روشن است که دردنیای امروز، فلاح و صناعت، دوام مستقل و مجزی از یکدیگر نیستند و توجه بیکی، اگر بنحو صحیح بعمل آید، مستلزم توجه بدیگری است. اگر بغواهم کشاورزی مدرن را در ایران تشویق کنیم ناچار احتیاج بوسائلی ادواتی داریم که جز از راه ایجاد هسته های صنعتی، بدست آوردن آنها غیرممکن است تراکتورها ماشینهای مختلف کشاورزی، و وسائل آبیاری ادوات گوناگون حمل و نقل، که در کشاورزی مورد استفاده قطعی هستند، از آسمان نازل نمی شوند. یا باید آنها را خرید، یا در داخله کشور تهیه کرد. اگر بایند آنها را در داخله کشور تهیه کرد، ناگزیر لازم است که کشور هماهنگ فلاحی شدن صنعتی شود. و اگر نه قضیه صورت دیگری دارد. مهندسین موریسن تودسن بتبعیت از سیاست کلی امریکا، توصیه کرده اند که ایران فلاحی بماند، یعنی از احداث کارخانه ها، حتی برای ساختن ادوات کشاورزی خودداری نماید زیرا:

و نسبت باصلاحات و اقدامات عمرانی که برای این منظور لازم است مطالعات بعمل آورده و نتیجه را با توصیه های خود تقدیم دارد.»
«موافقت شده است که مسائل موجود باید از نظر اقتصاد عملی مورد مطالعه قرار گیرد و توصیه عملی نسبت با اقداماتی که باید فوراً بعمل آید داده شود. اینطور در نظر گرفته شده است که بررسیها و گزارشهایی که داده میشود متکی به بررسیهای محلی و اطلاعات جمع آوری شده موجود باشد.»

«در عین حالیکه این نکته مسلم و مورد موافقت می باشد که مطالعه کامل و مفصل اقتصاد ایران و همچنین تهیه برنامه عملی نهائی، باوجود اینکه بموجب ماده ۴ این قرار داد در دسترس می باشد ممکن نیست، بعد کامل در حدود و چوه مزبور انجام شود، گزارش شرکت شامل تجزیه ای از اقتصاد کشور ایران خواهد بود که طرح ریزی آن طوری باشد که با منابع مالی و اقتصاد عمومی کشور برای ترقی توسعه و قدرت تولید آن وفق دهد در گزارش مزبور پیشنهاد خواهد شد.»

طبق مواد مسرجه بالا، وظیفه مهندسین امریکائی خیلی ساده همین شده است و از حدود مطالعات فنی تجاوز نمی کند، در صورتیکه حقیقت جز این است - مقصود از استخدام مهندسین امریکائی آن بود که امپریالیسم امریکا از چگونگی کار طبقه حاکمه ایران اطلاع کامل حاصل کند تا ادوات امریکا، در هنگام اجرای عملیات بعدی خود دچار اشکالات نباشد. گزارشی که مهندسین امریکائی درباره برنامه هفت ساله تهیه کردند، مستند بهمان ارقام اطلاعاتی است که «هیئت نقشه عمرانی و اصلاحی کشور» و «هیئت عالی برنامه» طی چند ماه فعالیت خود بدست آوردند و بطوری که می توان گفت مهندسین امریکائی جز تنظیم آنها، و افزودن مقدمه ای بر آنت اطلاعات و ارقام کاری نکردند، فقط کاریکه که کردند این بود که طی چندماه مقادیر کلانی از خزانه فقیر این کشور بعنوان حقوق و خرج سفر و عناوین دیگر دریافت کردند و در آخر کار نیز مهر تصدیق خود را بر پشت جلد برنامه هفت ساله زدند، در حالی که امپریالیسم امریکا، و دارندگان سهام بانک بین المللی توسعه و ترمیم واقعا نیازی بتصدیق مهندسین موریسن تودسن نداشتند ولی توانستند که بهمان «قول سرفغان» طبقه حاکمه ایران اعتماد کنند.

قبل از اینکه بیعت در باره قسمتهای برنامه هفت ساله بپردازیم، نکاتی از مقدمه ای را که مهندسین موریسن تودسن بر گزارش مفصل خود نوشته اند، ملاحظه می کنیم.

نخستین توصیه ای که مهندسین موریسن تودسن بدوات ایران می کنند چنین است:

«ما توصیه می کنیم که چون ملت ایران فلاحی ملت زراعت پیشه ای است باید اقلاً در آئینده نزدیکی مساعی عمده خود را در ازدیاد و حسن

باره که اگر اسکناسهای منتشره جدید، صرف ایجاد وسائل تولید برسد، هزینه زندگی بالا نمی رود، اظهار موافقت میکنیم، ولی قضیه را باید طوری دیگر مطرح کرد، آیا بناوضع مترازل دولتها، فساد عجیب دستگاه اداری، عدم توازن و هماهنگی سازمانهای اقتصادی، کوچکتربین امیدی می توان داشت که ۳۰۰۰ میلیون ریال اسکناسهای جدید منتشره، مصارف تولیدی برسد، بااطمینان صد درصد می توان گفت که حتی ۳۰ درصد این مبلغ هم بصرف اصلی نخواهد رسید، وبقیه آن در لابلای چرخهای برفساد سازمانهای اداری و تشکیلاتی که برای اجرای برنامه هفت ساله بوجود خواهد آمد بهدر خواهد رفت. آنوقت نتیجه چه خواهد بود. نتیجه این خواهد بود که توازنی میان افزایش اسکناسها، باافزایش وسائل تولید بوجود نیاید و با بالا رفتن حجم پول شاخص هزینه زندگی بالا برود آنوقت آشکار است که چه بدبختی بزرگی گریبان گیرمان خواهد شد

ما تصور نمیکیم درصحت بیش بینی ما، هیچکس حتی رئیس کل بانک ملی ایران، کوچکتربین تردیدهای داشته باشد. این در صورتی است که بخوابیم عینی اضاوت کنیم وقضاوت خود را مبتنی برواقیات و معلومات مشخصه نماییم. والبنه اگر جزاین در نظر داشته باشیم، تجویز انتشار اسکناس جدید کار آسانی است.

۳- فروش دارائیهای دولتی. مقصود از فروش دارائیهای دولتی همان کارخانه های بانسک صنعتی است که آقای دکتر مشرف نفیسی در برنامه خود، به تفصیل درباره آن صحبت کرده اند.

در این گزارش بنا بر توصیه مهندسین موریسن نودسن ایران یک کشور نواحی تقی شده و برای اینکه هسته صنعتی ایران یکبار در هم خورد شود، یک سیستم کهنه تر و عقب افتاده تری در امور صنعتی برقرار کردد چنین پیشنهاد شده است:

(صفحه ۱۱ گزارش دکتر مشرف نفیسی)

« دولت دارای اموالی است که نگهداری آنها طبق هیچ مصلحتی نیست و اگر آنها را بترتیب صحیحی که موجب سوء استفاده نشود بمرض فروش گذارد طبقه ای باوضاع اقتصادی کشور نخواهد آمد - اگر مالکیت کارخانجات نساجی از طرف سرمایه داران خصوصی بضرر کشور است چرا دولت در صدد خرید کارخانهای آنها بر نیامد و اگر بضرر کشور نیست چه مانعی دارد که کارخانجات مازندران هم مانند کارخانجات سایر شهرستانها توسط سرمایه داران خصوصی اداره شود ؟ بر طبق این توضیحات پیشنهاد می شود که دولت تمام کارخانجاتی را که بیانک صنعتی منتقل نموده و تمهید آنها ظاهرا از ۶۶ و ۷۰ تجاوز است به صورت شرکتی سهامی در آورد و تمام یا قسمتی از سهام هر کارخانه را نقد یا با قسط

توانین پولی ایران تجدید نظر شود و از زر و ارز و جواهراتی که بابت پشتوانه تخصیص داده شده بآنکه در سایر کشورها بیست و پنج درصد است قسمتی که معادل پنجاه درصد مقدار اسکناس منتشره باشد بعنوان پشتوانه باقی به ماند و مازاد باین مقدار بعنوان سرمایه اضافی در اختیار بانک ملی گذارده شود که برای کارهای تولیدی با وساطت سازمان برنامه به دستگاههای دولتی یا موسسات خصوصی وام دهد طبق آخرین صورت وضعیت بانک در مقابل مردم بوده بانک داری پشتوانه ای مرکب از زر و ارز و جواهر بیهای ۶۴۰۰ میلیون بوده است بانک می تواند معادل ۳۰۰۰ میلیون از این پشتوانه را تبدیل سرمایه کند و سرمایه خود را در عوض ۳۰۰ میلیون ریال به ۳۳۰۰ میلیون بالا برد و با وسائل پرداختی که بدین طریق متغایم شده اعتباراتی برای سازمانهایی که مأمور اجرای این برنامه هستند باز کند. تصور می رود بادر نظر گرفتن اینکه بسیاری از این اعتبارات جنبه متحرک دارند بانک قادر باشد در مدت هفت سال معادل ۴۵۰۰ میلیون ریال از حواجج برنامه را تامین کند »

درجملات فوق گوش شده است که بهیچوجه از انتشار اسکناس جدید صحبتی بپیان نیاید و انتشار ۳۰۰۰ ریال اسکناس جدید، یعنی ۱۰ برابر سرمایه فعلی بانک فقط یک افزایش ساده سرمایه ملای شود. ولی آ باد عمل هم اینکار با آسانی انجام می شود.

رئیس کل بانک ملی در ضمن اظهارات خود در کمیسیون برنامه هفت ساله اجلاس، چنین گفته است: (پنجاه بانک ملی ایران، شماره ۹۴ خرداد - تیر ۱۳۲۷)

« اما اینکه صحبت از افزایش اسکناس میشود و بعضی می گویند هزینه زندگی بالا می رود تا حدی صحیح و در بعضی موارد ناصحیح است. افزایش اسکناس اگر بظهور مخارج بیهوده و جاری شود البته هزینه زندگی بالا می رود زیرا اینکه مخارج تروتی تولید نمی نمایند در صورتیکه اسکناس منتشره بظهور تولید تروت و کار افزایش یابد بهمان میزان که حجم پول بالا می رود تروت و درآمد افزایش یابد بقرض اینکه هزینه زندگی ترقی کند خطرناک نیست. مقصود اینست که عمل انتشار اسکناس، فی حد ذاته خطرناک نیست، باید توجه بطرز مصرف پول داشت. »

ما وارد این بحث نمی شویم که تناسب اسکناسهای منتشره پشتوانه ارز و زر و جواهرات باید چگونه باشد و همچنین با اظهارات رئیس کل بانک ملی ایران؛ در این

مرض فروش گذارد . بدیهی است اقل این کارخانجات دارای توافق میباشند و بدینجهت بهره برداری از آنها مادام که فوایدی تکمیل نشده (۱۹) با فرض حسن اداره مقرون بصره نیست و نمیتوان انتظار داشت که کسی مالی را که زیان آور است ببهای شیرینی بفرد : بنابراین فروش این کارخانجات باید پس از تکمیل توافق (۲۰) انجام گیرد .

در اینجاست که در نخستین قدم پرده از روی برنامه هفت ساله می افتد و معلوم می شود در نظر «اصلاح طلبان» داخلی و خارجی معنی همان و آبادی و مفاهیم مشابه چیست . آقای دکتر نفیسی پیشنهاد کرده است که کارخانه های دولتی را بفروشد چرا و چگونه ؟ صحیح است که دولت کارخانه ها را خوب اداره نمی کند ولی آیا سرمایه داران داخلی خوب اداره خواهند کرد . درست است که دولت هم نماینده همان طبقاتی است که در صورت فروش واحدهای صنعتی خریدار آنها خواهند بود ، ولی به علت داره که فرم حاضر را بیک فرم کهنه تری تبدیل کنیم . و کنترل چند کارخانه خراب را یکباره بدست سرمایه داران بدهیم . مگر سرمایه داران و صاحبان کارخانه ها امتحان خوب داده اند . و با اصولا ممکن است که منافع صاحبان صنایع با منافع مصرف کنندگان یعنی افراد ملت همانند گردد .

مفهوم این پیشنهاد آنست که باقیمانده صنایع کشور را نیز یکجا و در بست در اختیار کسانی بگذاریم که همه آنها از شماره انگشتان دست تجاوز نمی کنند . آنها بهتر ترتیب و در هر جهت که خواسته باشند کارخانه های خود را بکار اندازند و اگر بکروز نیز نخواهند کارخانه های خود را تعطیل کنند . پیشنهاد آقای دکتر مشرف نفیسی برای ایجاد شرکت های سهامی روشن است که در نتیجه بالا تغییر می دهد ، و بفرض هم که شرکت های سهامی ایجاد شود ، خریداران سهام جز افراد محدود بالا کسی نخواهد بود ، و باز روشن است که طبق پیش بینی آقای دکتر مشرف نفیسی « کسی مالی را که زیان آور است بدهای شیرینی نخواهد خرید » و آقایان سرمایه داران « آهن پاره های صنعتی » را ببهای ناآزلی خواهند خرید .

اگر انتقال صنایع بدست مالکین خصوصی ملی شود نتایج حاصله چه خواهد بود ؟

- ۱- سیستم صنعتی ایران ، بیک سیستم کهنه تری مصل خواهد گردید .
- ۲- سرمایه داران داخلی در امور خود آزادی عمل بیشتری خواهند یافت و منافع بیشتری بطرف آنها روانه خواهد گردید .
- ۳- تضییقات نسبت بکارگران بیشتر خواهد شد ، و توطئه های ضد کارگری افزایش خواهد یافت .

۴- با ارتباطاتی که سرمایه داران داخلی هر يك منفردا با سیاست های امپریالیستی دارند ، لزوم حفظ اموال و تشابه منافع ، آنها را وادار خواهد کرد که از امپریالیسم کمک بیشتری بخواهند و برای مبارزه بر علیه جبهه ترقی خواه داخلی و خارجی ، صف متحدتر و مشترک تری بوجود آورند .

۵- سرمایه داران داخلی ، بدولت نزدیک تر خواهند شد و برای تشکیل بدولت از تجاسی ترومزدو تری کوشش بیشتری بعمل خواهند آورد .

۶- دیگر فشار افکار عمومی نخواهد توانست دولت را وادار به وارد کردن کارخانه ها کند و سرمایه داران و صاحبان کارخانه ها اختیار تام خواهند داشت که هر کار می خواهند بکنند ،

۷- عده زیادی از مهندسين و کارگران که فعلا مشغول کار هستند بیکار خواهند شد و با سر نوشت آنها تابع اراده سرمایه داران خواهد گردید .

۸- در زمین انتقال ، زیانکار قطعا دولت خواهد بود ، زیرا سرمایه داران با نفودی که در او گانهای مختلف دارند ، معامله را بزبان دولت و بدون خود ، در حداقل قیمت ، تمام خواهند کرد .

۹- دولت در قبال فروش قسمت عظیمی از اموال موجود و زیربهای خود ، مبلغی که آقای دکتر مشرف نفیسی آنرا « ۱۰ میلیون ریال حدس زده است بدست خواهد آورد . تازه این مبلغ را بچه مصرف خواهد رسانید ؟

آیا آنها دور خواهد ریخت یا اینکه کارخانه و وسائل تولید جدیدی وارد خواهد کرد . اگر آنرا دور بریزد یا تحویل دزدان و دشمنان ملت نماید یعنی نیست زیرا این شیوه در بین طبقه خاکه و نماینده آن یعنی دولت است ولی اگر طبق پیشنهاد آقای دکتر مشرف نفیسی ، بخواهد بترتیب دوم عمل کند ، یعنی با آن پول کارخانه ها و وسائل تولید ایجاد نماید ، آنوقت باز قضیه بصورت اول برگشته است .

۱۰- تحصیل در آمد از راه مشارکتهای خصوصی . اینطور پیش بینی شده است که «... بین دولت و مردم همکاری و تشریک مساعی بوجود آید ... و دولت هر کجا که مردم حاضر بودند ، بجای پاسخ منلی حسن استقبال آنها را منتهم شمارد .. » همچنین پیش بینی شده است که :

«... سازمان برنامه مقرراتی قانونی پیشنهاد خواهد کرد که قانون ملی بازار گائی راجع بشرکت های سهامی اصلاح شود و تدابیری اتخاذ گردد که بوجه آن ، هم آنکس که سرمایه خود را در شرکت آورده از خطر سوء استفاده های مدیران این شرکت باشد وهم مدیران شرکت از دخالت صاحبان سهام... »

چنان بالا ، فقط حرف است . حرف بوج و تو خالی . و متنی بر زمینه هایی است که هیچوقت بوجود نخواهد آمد و معلوم نیست طرح کنندگان برنامه هفت ساله چرا توجه

شکرده اند که برای اجرای يك برنامه ظاهر امتحان نمیتوان يك پای خود را بر روی يك نقطه تمام شخص و غیر معلوم گذاشت. مبنی که باید با «اصلاح قوانین» و «تثویق» و «تکمیل نواقص» و مسائل مهم مشابه فراهم شود، چگونگی میتواند، در معادله برنامه هفت ساله وارد گردد. این شوالی است که فقط طرح کنندگان برنامه هفت ساله میتوانند آن پاسخ دهند.

وام ۳۵۰ میلیون دلار از بانک بین المللی.
 گروه برنامه هفت ساله همین جلسه. ما در مقاله شماره گذشته رزم، مختصراً گفتیم که بانک بین المللی توسعه و ترمیم و همچنین صندوق بین المللی پول، دو موسسه بین المللی هستند که در تابستان سال ۱۹۴۴ در کنفرانس برتن وودز، که بابتکار دولت امریکا تشکیل شده بود، طرح آنها ریخته شد. منظور ظاهری از تاسیس صندوق بین المللی پول، توسعه تجارت بین المللی، ایجاد همکاری پولی میان دول، کمک به تثبیت نرخ ارزها و فروش ارز لازم به کشورهای است که موقتاً در موازنه پرداختهای آنها عدم توازن پیدا شده است و منظور ظاهری از تاسیس بانک بین المللی نیز، فرض دادن به کشورهای عضو، جهت بکار انداختن سازمانهای اقتصادی آنها میباشد.

سرمایه مجاز بانک بین المللی توسعه و ترمیم ۱۰ میلیارد دلار میباشد که به یکصد هزار سهم هزار دلاری تقسیم گردیده است. برای هر دولتی از اعضاء (فلاک) دولت عضو بانک هستند) سهمیه ای تعیین شده است که جمع کل این سهمیه ها، سرمایه بانک را تشکیل میدهد. بانک ۲۰ درصد، از سهمیه هر دولتی را طبق اساسنامه خود، از آنها دریافت نموده است و اعضاء مکلف اند، موقوفه بانک تقاضا کنند، بقیه سهم خود را نیز بپردازند. سرمایه ایران در بانک بین المللی توسعه و ترمیم ۲۴ میلیون دلار و در صندوق بین المللی پول ۳۵ میلیون دلار است.

تهدات اعضاء بانک در پایان مارس ۱۹۴۷، بمعدل - ۵۰,۱۳,۵۰۰,۰۰۰ دلار (۱) و در ژانویه ۱۹۴۸ تهدات آنها برابر با ۸۰,۲۶۳,۸۰۰,۰۰۰ دلار بوده است. (۲) طبق مندرجات جزوه ای که بانک مزبور در تاریخ اول مارس ۱۹۴۸ چاپ کرده است (۳) از مبلغ ۱۶,۴۷۷,۰۰۰,۰۰۰ دلاری که تا تاریخ اول مارس ۱۹۴۸، اعضاء بانک بابت ۲۰ درصد سهمیه خود بابت پرداخت بودند، ۲۰ درصد سهمیه امریکا بمعدل ۶۳,۵۰۰,۰۰۰ دلار و سهمیه ۲۰ درصد بقیه اعضاء جمعا ۹۶۸,۴۷۰,۰۰۰ دلار بوده است بشرح زیر:

۴۰ درصد سهمیه متحد سایر کشور تهدات کشور میزان پرداختی امریکا که بدلا ۸۰ که بدلا ۸۰ یا ها که یورهای یا طلا پرداخت طلا پرداخته اند رائج خودشان کرده است پرداخته اند

۴۰ درصد	۶۳۵۰۰۰۰۰	دلار	۹۶۸۴۷۰۰۰
۲۰ درصد	۵۷۱۵۰۰۰۰۰		۹۱۵۳۵۸۰۰۰

بطوریکه دیده میشود سرمایه موجود بانک بین المللی در تاریخ اول مارس ۱۹۴۸ تقریباً ۴۰ درصد تمامی سرمایه موجود بانک بوده است. بدیهی است میزان آراء امریکا

در این بانک متناسب با سرمایه آنست. و همانطوریکه در شماره پیش رزم نوشتیم معادل ۲۳ و ۳۴ درصد از کل آراء میباشد

بانک بین المللی توسعه و ترمیم مختصراً برای آن بوجود آمده است که:

- ۱- یادادن وامهایی که ظاهراً وام دهنده يك مرجع بین المللی است ولی در حقیقت کشور امریکا و هندستان امپریالیست آنست، قوه خرید کشورهای واکه از جنگ آسیب دیده اند بآنها برد تا برای تولیدات اضافی عظیم امریکا خریدارانی پیدا شوند.
- ۲- بوسیله این وامها که طبقاً همراه آن مشاورین دولتی هم خواهد بود. نفوذ امپریالیستی خود را در کشورهای های مختلف تصحیم کند.

۳- با برطرف کردن موقتی بعضی از اشکالات اقتصادی ملت ها، آنها را از اتخاذ تصمیمات شدید، برای متحول کردن اوضاع و روانه شدن بسوی يك سیستم اقتصادی تولید و مصرف سوسیالیستی باز دارد.

نظر حزب توده ایران درباره این مسائل کاملاً روشن است. ما چون با استقلال واقعی مبین و رنانه و آسایش حقیقی ملت خود علاقمندیم، هرگز نمیتوانیم با تقاضای کوچکترین قرضه ای از يك موسسه بظلم بین المللی ولی دو واقع امریکائی که هدفهای امپریالیستی آن آشکار است، موافقت کنیم در گزارش برنامه هفت ساله، درباره بانک بنگر و اظهار نظر شده است (صفحه ۱۳):

«... دولتی که وام می گیرد با هیچ دولت دیگر سروکار ندارد و بانک بین المللی برای حفظ حقوق صاحبان سهام یا طلبکاران خود توپ و تفنگ و کشتی جنگی و تانک و طیاره بکار نمی آید و نمیتواند وسائل فشارهای اقتصادی را که دولتهای بزرگ دارند بر علیه هیچ مدیونی بکار برد. در اینصورت توحش معانی سیاسی ایران از مراجعه ببانک جهانی ناشی از چیست جز از تبلیغات مفرضانه؛ البته بسانک بین المللی نظارت غیر دولتی در طرز مصرف و جوهری که وام میدهد اعمال می کند ولی آیا این طرز نظارت که منتهی به مداخله در امور داخلی یا در سیاست خارجی کشوری نمیشود بفتح دولت مدیون نیست و آیا این نظارت برای بدبینان بهترین وثیقه نیست که پولی که وام گرفته شده جز برای عملیات مولد ثروت که در قرارداد وام شرح داده شده بصرف دیگری نخواهد»

(۱) مجله بانک ملی ایران شماره ۸۸، مورخ خرداد تیر ۱۳۳۶.
 (۲) Foreign Commerce Weekly چاپ واشنگتن شماره ۴۱ ژانویه ۱۹۴۸

(۳) پرسشها و پاسخها درباره بانک بین المللی توسعه و ترمیم (Questions And Answers About the International Bank For Reconstruction And Development)

رسید.

نویسنده سطور بالا، با ساده کردن موضوع، و قطع ارتباط آن با مسائل دیگر، خواسته است اینطور وانمود کند که استقرای از بانک بین‌المللی، نفوذهای سیاسی دولت دیگر را بهرمان نخواهند آورد. ضمن اذعان بنظرت بانک بین‌المللی در طرز مصرف وجوه در کشور مقروض منکر دخالت آن شده است. ولی، ابتکار یا اذعان نویسنده برنامه هفت‌ساله، هرگز نتوانند این واقعیت را بپوشانند، که در دنیای امروز، هر قدر می‌که بابتکار امپریالیسم آمریکا وانگلتان و هندستان آنها، در هر چندی برداشته میشود، برای اسارت ملتها، استثمار اقتصادی و سیاسی آنها، و ایجاد سنگری در برابر جنبه عظیم و مستحکم، دموکراسی، صالح و ترقی است. سرمایه‌داران و الاستریت هر قدر که چهره خود را آرایش کنند، باز مردم آزاده جهان آنها را می‌شناسند و در هر زمینه‌ی با دساتیر جانیکارانه آنها مبارزه می‌کنند ملت ایران هرگز کاسه در بوزگی بدر یک موزه امریکائی نمی‌برد، تا با حاصل این گدائی، بشوای اجرای برنامه هفت‌ساله، راههای شوسه نظامی، راه آهن، بندرگاه، فرودگاه، و خطوط سون‌الجبیشی احداث کند، و آنها را در موقع لزوم، تحویل سرمایه‌داران جنایتکار امریکائی بدهد.

برای ملت ما فقط برنامه‌های مفید و ثمر بخش است که، در جهت حفظ منافع و استقلال ملت و میهن ما بدون هیچگونه نفوذ و توطئه امپریالیستی، اجرا شود.

- ۱- بطوریکه دیدیم عوایدی که برای اجرای برنامه هفت‌ساله پیش‌بینی شده، شامل سه قسمت است:
- ۱- تحصیل قسمتی از این عواید بطریق پیش‌بینی شده، مطلقاً مخالف منافع مملکت است مانند فروش کارخانه‌های دولتی
- ۲- تحصیل قسمتی از این عواید، فلاصورت توهم

صرف دارد، مانند مشارکت سرمایه‌داران داخلی در اجرای برنامه و تحصیل ۱۰۰۰ ریال از این راه.

۳- استقرای از بانک بین‌المللی، عملی است که هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر اقتصادی مخالف مصالح ملت ایران است و جز کشاندن ایران در حیطه توطئه‌های امپریالیستی سودی ندارد.

بدین ترتیب پایه برنامه هفت‌ساله که ابتد بر سر آن تبلیغات کرده‌اند، بر روی مشتبی حرف موهوم، مقداری عمل زبان‌بخش داخلی و مقداری توطئه استقلال شکنانه خارجی نهاده شده است. بدست بنائی که پایه آن بر روی چنین بایگامی نهاده شده باشد، چگونه بالا میرود.

وظیفه ملت ایران، در قبال دساتیر عوام فریبانه طبقه حاکمه، و سیاستهای امپریالیستی خارجی آنست، که ضمن رسوا کردن و برعکس ساختن نقشه‌های آنها، مبارزه صحیح، منطقی، و ثمر بخش خود را برای ایجاد یک سازمان نوین اقتصادی که از حیطه نفوذ استثمار اقتصادی بیگانه‌نگان دور باشد، با کمال شدت ادامه دهد. محل تردید نیست که سازمان موجود، قابلیت تحقیق بخشیدن بقاضاها را خواسته‌های ملت ایران را ندارد و اجرا یا عدم اجرای برنامه‌هایی از قبیل برنامه هفت‌ساله هیچگونه تغییریری در ماهیت این سازمان نخواهد داد.

فریب‌دهندگان ملت این حقیقت را می‌دانند ولی بفریب‌کاری ادامه میدهند. ولی ما هم ماهیت آن دستگاه را می‌شناسیم و مبارزه ادامه میدهم. کوچکترین تردیدی نیست که کوششهای ما، روزی بشر خواهد رسید و بر روی ویرانه دستگاههای فریب‌کاری که برنامه‌های هفت ساله بوجود می‌آورد، سازمانهای صحیحی برای اجرای منویات ملت برپا خواهد شد.

در باره احزاب سیاسی امریکا

-۹-

م. ح. گاو

۱- خصوصیات احزاب سیاسی امریکا

احزاب سیاسی امریکا چه از حیث بنای سازمانی و چه از نظر موقعیت داخلی، نوع مخصوصی را در بین سازمان های سیاسی دنیا بوجود آورده‌اند.

تا چندی در دو حزب مهم امریکا، در احزاب جمهوری

خواه و دموکرات، بگونه انجام گسیختگی و خودسری قصاد آمیزی حکمفرما بود که در اغلب موارد با قوانین رسمی سیاست کامل داشت. وقتی اعمال خلاف قانون رهبران احزاب مزبور یکی از پزده بیرون افتاد و هرج و مرج ناشی

برود (۲). «تغییر حزب دادن» نه فقط در بین اعضاء ساده حزبی؛ بلکه در بین رهبران حزب هم معمول میباشد. روی همین اصل است که یکفرد امریکائی وقتی میشوند که یکی از رهبران حزب (ملازمو کرات) بجزب مخالف خود پیوسته است ابتدا متعجب نمی شود. چیزی که مسئله «تغییر حزب دادن» در ناظرین امورا ایجاد حیرت و شکفتی مینماید، هرج و مرج اجتناب ناپذیری است که بر اثر این رسم رایج؛ در سازمان های سیاسی امریکا حکم فرمائی باشد. مصلحتین سیاسی همه بر این عقیده اند که پایه های احزاب سیاسی امریکا بقدری بی بنیاد و سست است که اگر یک تحول جدی در پیشگونی مائینی امریکائیها روی دهد سازمانهای مزبور از بن و از کون میگردند. این بی پایگی سازمانی آینده ای وقتی بهتر تفهیم می شود که در روش رهبران بزرگ احزاب جمهوری خواه و دموکرات تحقیق و بررسی نمائیم؛ و بلنگی یکی از لیدران حزب جمهوری خواه، از فعالترین عضو حزب دموکرات هم بشتری بنفع حزب اخیر فعالیت می نمود. سازمانیکه طرفداران جمهوریخواه و بلنگی بنام دیکته جمهوری خواهان طرفدار روزولت «تامس» کردند موثرترین نقش را در انتخاب دوزولت شکست دیوئی Dewey نامزد حزب جمهوری خواه بازی نمود (سال ۱۹۴۴).

بنابر این هیچکدام از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات نمی توانند آثار مورد اعتمادی از اعضای وفادار خود داشته باشند و همین جهت نیز قادر نیستند شانس خود را در زمینه انتخابات و امور مهم قبلا حدس بزنند. عده اعضاء حزب پیوسته در حال تغییر است، گلهای زیاد و زمانی کم میشود. تغییرات حاصله در احزاب قبل از هر چیز تابع موقعیت سیاسی حزب است؛ اگر حزب ایالات های دولتی را در اختیار داشته باشد و اکثریت مجالس نیز از او پشتیبانی نماید، وضع آن حزب هم از لحاظ تفری و هم از نظر تشکیلاتی قوس صعودی میباشد و برعکس اگر حزب از دستگاه های دولتی دور بوده و در مجالس نیز صاحب نفوذ نباشد، از هر حیث قوس نزولی دارد.

احزاب سیاسی امریکا، بخصوص دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، تاریخ خاصی را طی کرده اند. چارلز برود (۳) مورخ شهیر امریکادگر کتاب «دولت امریکا و احزاب سیاسی (۴)» می نویسد:

(۱) - خوانندگان متذکر باشند که هر وقت صحبت از «کشورهای متحده» میشود منظور دو پاچند، و یا تمام ممالک ۴۸ تا ۴۹ متحده امریکاست.

(۲) البته همانطوریکه خواهیم دید، دوره های «تغییر حزب» بسیار کوتاهتر از دو سال است ولی چون تشخیص کامل این موضوع هنگام انتخابات بعطل می آید، این است که دوره معمولی «تغییر حزب» را دو سال شناخته اند.

3) Charles Bird

4) American Government And Political Parties.

از این اعمال حتی برای کارگردانان دستگاه دولتی هم تولید اشکال زیادی نمود، قانون مخصوصی برای تنظیم فعالیت های احزاب تصویب گردید. تصویب این قانون فصل جدیدی در تاریخ سازمانهای سیاسی امریکا باز کرد. دخالت دولت در امور داخلی احزاب، میتوان تنظیم عملیات آنها، همچنین اجازه داشت تا اینکه در بیشتر کشورهای States (۱) متحده احزاب مزبور رسمیت قانونی پیدا کردند و در حقیقت جزئی از مکنایسم دولتی گردیدند.

پیوستگی دو حزب جمهوری خواه و دموکرات به سازمانهای دولتی، توأم شدن مکنایسم آنها با مکنایسم دولتی، تحولات جدیدی را در بنای حزب ایجاد کرد. در شرایط نوین، احزاب نامبرده آداشتن بک توده مشخص و پایدار حزبی، یعنی از اعضائی که در تمام جریانات پیرو تاکتیک و اصول حزبی بوده و حزب بتواند در هر لحظه معین پشتیبانی کامل آنها اطمینان داشته باشد، محروم گردیدند. وضع نوین دستگاههای وابسته حزب را از حیثه کنترل سازمانهای مسئول ورهبر خارج ساخت.

در احزاب جمهوریخواه و دموکرات کارت عضویت وجود ندارد و از اعضائی حزب حق عضویت اخذ نمی شود. برای دخول در آنها مقررات معینی در بین نیست، همچنین که خروج از آنها نیز مشمول رعایت شرایط معلومی نمی باشد. قبولت اعضاء در حزب، از طرف احزاب نامبرده رسماً ابلاغ و اعلان نمیشود.

در امریکا آراء انتخاباتی افراد مشخص وابستگی حزبی آنها میباشد، بدین معنی که هر کس بشفع نامزد یک حزب رای دهد، عضو آن حزب بشمار خواهد آمد. بدین ترتیب احزاب دموکرات و جمهوریخواه فقط از طریق انتخابات مقدماتی، با اعضاء خود ارتباط حاصل مینمایند. عده اعضاء حزب بطرق مختلفی مشخص می شود ولی آنچه که بیشتر از همه متداول است طریقه مبتنی بر آراء انتخاباتی میباشد.

چندماه قبل از شروع انتخابات، کسانی که واجد شرایط انتخاباتی باشند و بخواهند در انتخابات شرکت نمایند، ابتدا نام نویسی نموده تعرفه انتخاباتی میگیرند. انتخاب کننده در موقع اخذ تعرفه باید تعیین نماید که مضمون بقویت کدام حزب است و بنفع کدامیک از نامزد های مربوطه رای می دهد. در عین حال انتخاب کننده باید اعلام نماید که در هیچیک از انتخابات مقدماتی سایر احزاب شرکت نکرده و نخواهد کرد.

پس از انجام این تشریفات، انتخابات کننده تعرفه خود را در پاکت سر بسته، در صندوق میاندازد. یک هفته پس از انتخابات، این پاکت ها باز میشوند و فهرست اعضاء هر حزبی بر اساس اظهارات صاحبان تعرفه ها تدوین میگردد.

اصولی که سایر اصول تشکیلاتی احزاب جمهوری خواه و دموکرات بر روی آن قرار گرفته اصل «موقت» است، بدین معنی که هر شخصی می تواند هر دو سال بدو سال حزب خود را عوض کرده و از یک حزب بجزب دیگر

که قبل از شروع انتخابات قطعی صورت میگیرد ، برای این منظور استفاده مینمایند. یکی از متداولترین متد های که برای انتخاب کاندیدها در احزاب سیاسی امریکا معمول است متد معروف به « Petition » است . بر طبق این متد هر یک از اعضای حزب که برای اشغال پست معینی فعالیت میکنند ، باید درخواستی باعضای یکصد معلومی از اعضای حزب تهیه و تسلیم نماید . در بعضی از کشورها که این متد معمول است ، تعداد اعضاهای درخواست مزبور را بطور قطعی معین نموده اند . اما آنچه عمومیت دارد این است که در خواست مربوط بکاندید شدن بایستی باعضای نسبت مشخصی از اعضای حزب در قلمرو کشور مربوطه ، برسد .

در باره های از کشورها ، بهر پستی ارزش معینی نسبت باعدیت آن پست داده اند ، و هر کسی مایل بثبت نام خود در فهرست کاندیدهای حزبی باشد ، بایستی بدوا وجهی معادل ارزش تعیین شده پست مورد نظر را ، بصندوق حزب بپردازد .

در سایر نواحی امریکا ، مانند نیویورک ، شرایط مقرره ای برای کاندید شدن اعضای حزب وضع نگردیده . و در هر دوره ، کمیته های ناحیه State شرایط لازم را تعیین مینمایند .

در فاصله بین کنفرانس های حزبی ، که هر چهار ساله بچهار سال برای تدوین برنامه سیاسی و تعیین نامزد ریاست جمهوری تشکیل و شود ، امور حزبی بوسیله « کمیته ملی » رهبری میگردد. این کمیته برای حل مسائل مهم سیاسی تشکیل جلسات میدهد ، مبارزه و تبلیغات مربوط بانقلابات را رهبری مینماید ، و مقدمات تشکیل کنفرانس آنی را فراهم می سازد .

در راس این کمیته اغلب اشخاصی قرار میگیرند که در حزب معروفیتی ندارند ، تا ریخ احزاب سیاسی امریکا شاهد مواقع بسیاری است که متذکرین حزب یکی از اعضای حزب را بر باست « کمیته ملی » رسانیده ، و بدون اینکه خود در صحنه ظاهر شوند ، مقاصد خویش را بوسیله او بپورا اجرا گذارده اند .

سازمان حزبی ناحیه در ماشین حزبی مقام بسیار مهمی را احراز نموده است . روسای این سازمان نیز ، مانند « کمیته ملی » ، غالباً از اعضای درجه دوم حزب هستند و جز آلت اجرای تا بلات کار گردانان مربوطه نقش دیگری ندارند .

وظیفه سازمانی حزبی ناحیه عبارت است از : تعیین نامزدهای لازم برای ماموریت های مختلف انتخاباتی ، وضع و تنظیم شرایط مربوط بانقلاب کنندگان ، کنترل جریان انتخابات در مرحله مقدماتی و مرحله نهایی آن .

سازمان های محلی هر ناحیه اسما از طرف حوزه ها انتخاب می شوند ، ولی عملا توده اصلی حزب امکان فعالیت و اظهار نظر در امور مهم را دارا نیست . از همین رو همیشه دیده میشود که در دو حزب جمهوریخواه و دموکرات ، پست های حساس حزبی دولتی در انحصار کسانی است که ببن خود رابطه داشته و علی رغم منافع اکثریت حزبی ،

« مکانیسم حزبی نسل بنسل وضع مشخص تر و کلی تری پیدا کرد تا آنجا که سر انجام ، یک دولت حقیقی در دولت گردید . »

حقوق احزاب سیاسی در امریکا تابع کمیت آراء انتخاباتی است . مورخ مزبور در کتاب نامبرده مینویسد : « در بیشتر کشورهای امریکا قانون آن حزبی را یک حزب سیاسی می شناسد که میزان معلومی از آراء را در انتخابات قبلی کشور مربوطه تحصیل نموده باشد . »

مثلا در کشور نیویورک فقط احزابی می توانند مانند یک حزب مستقل سیاسی در انتخابات شرکت جویند که حداقل پنجاه هزار رای از آراء انتخابات قبلی نیویورک را بدست آورده باشد . در غیر این صورت وقتی حق مشارکت در انتخابات بعدی را خواهند داشت که قبلا پشتیبانی قطعی عده معینی از انتخاب کنندگان را جاب نمایند .

در امریکا کوشش وسیعی احزاب ، بخصوص دو حزب مزبور ، صرف موقعیت در انتخابات می شود و تمام هم آنها بصحیل مقام ریاست جمهوری ، گرمیهای مجلس سنا و نمایندگان ، و شهرداری های نواحی مبذول می گردد .

هر چهار سال یکبار در تابستان ، قبل از انتخابات نوامبر ، احزاب سیاسی مجمع عمومی خود را منعقد مینمایند . این مجمع موضوع است نامزد ه. سی. حزب را برای ریاست جمهوری تعیین و برنامه سیاسی حزب را که حاوی روش حزب در مسائل داخلی و سیاست خارجی است و نقش آئینده رئیس جمهوری را هم منعکس مینماید ، تدوین کند .

رئیس جمهور جدید ملازم بر عایت برنامه حزبی خود که در زیر لوای شماره ای آن انتخاب شده نسیباید . در دسامبر ۱۹۴۵ ، کارتر مناسکو ، نماینده حزب دموکرات در مجلس نمایندگان اظهار داشت :

« بگذار شخص بی نظری برنامه های چهل سال اخیر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه را مطالعه نماید ؛ من تمهید میکنم که نخواهد توانست چیزی بگوید جز اینکه ؛ اگر ما تمام مواعیدی را که این احزاب به است امریکا داده اند عملا اجرا می نمودیم ، کشور ما مدت ها قبل از هم پاشیده شده و خراب گشته بود . »

در حقیقت سیستم با اصطلاح « آزادی فردی » بعدی بر امریکاییها حکومت میکند ، که حتی نماینده « ملت » هم آزاد است در موقع انتخابات مواعید فریبنده و قولهای رنگارنگی بملت بدهد ولی همینکه انتخاب گردید ، همه چیز را فراموش کند و گفتارهای خود را از خاطر بزداید . آری ، آزادی تحقق کردن مردم ، آزادی فریب دادن توده ها ، آزادی در توصل بخدمه و تزویر اینهاست آن قسمت از آزادی های فردی که در انانزنی واقعا وجود دارد . روشهایی که احزاب برای تعیین نامزد های خود جهت مقامات مهم دولتی بکار میرند بسیار متنوع است . در بعضی از کشورها ، از همان انتخابات مقدماتی

حاصل را بسود تراست های بزرگ حل و فصل و تریجه چینیایند .

چارلز دوترا نویسنده معروف امریکائی راجع به اینصده چنین مینویسد:

« ماشین سیاسی امریکا تقریباً بدون نظارت انتخاب کنندگان ، لیدرها ، قضات ، اعضای مجامع قانونگذاری دول متضده و اعضای کنگره را بیرون میدهد . در بعضی از شهر ها این ماشین بیک « بوس » (۱) واحد یا بدو سه نفر از اعضای دسته بندی « بوس » اجازه می دهد که کنترل خود را بر تمام امور شهر بطور دیکتاتور مآبانه عملی کند و در جریان انتخابات فرمانداران نواحی و اعضای مجلسی سنا نفوذ عمده ای بنماید »

در اغلب شهرها و حوزة های فرعی شهرها ، « بوس » در دستگاہ حزبی حاکمیت مطلق دارد بطوریکه انتخاب نامزدها و متصدیان مقامات مسئول حزبی بازاده او عملی میگردد . این حاکمیت موجب شده است که بیشتر تشکیلات احزاب جمهوریخواه و دمکرات در نواحی و شهر ها ، طبق تمایلات « بوس » ها بچرخد . بدیهی است در چنین شرایط قسمت مهم پست های حساس دولتی نیز در هر محل تحت نفوذ کامل « بوس » آن محل است . « بوس » با خود جزو مونوپولها و کبایه های بزرگ میباشد و با از موسسات اخیر متابعت میکند .

« بوس » برای تطبیع و تهدید و از بین بردن مخالفین خود همه نوع « وسایل » دردسترس دارد ، که از آن جمله میتوان باخراچ ، اتهام ، حبس ، جرمه ، شانتاژ و ترور اشاره نمود . شانتاژ است (۲) ما یکی از منابع مهم سود های هنگفت « بوس » را تشکیل میدهند .

احزاب دمکرات و جمهوری خواه برای جلب نظر انتخاب کنندگان بشیوه های متنوعی دست می زنند . اونیوسیتة کلیسیا در سال ۱۹۴۵ کنایه بنیوان « پلنویل » در نیویورک منتشر ساخت که در آن ، گوشه ای از ماهیت « آزادی فردی » امریکائی از نقطه نظر منتقدین « افکار عمومی امریکا » نمایان میگردد . ده این کتاب پروشهای گوناگونی که از طرف سازمانهای محلی احزاب نامبرده برای جلب انظار بکار برده می شود ، اشاراتی شده است از جمله وسائلی که مورد استفاده سازمانهای مزبور قرار میگیرند عبارتند از :

« اخاذی و کلاشی مستقیم و غیر مستقیم ، بفتح کلیسیا ، تملق گویی بزناث ، انتشار دلخواه اخبار تجارتي ، فشار بر مامورین ، و نیز پراکنده کردن شایعات ، بدگویی ها و دروغهای مستقیم ، شانتاژ ماحرانه مبتنی بر تهدید بافش اسرار مالی و اخلاقی »

ایلیا اریلورک ، نویسنده توانای شوروی در کتاب « بازگشت از آنزونی » چنین می نویسد :

« در کشورهای متحده امریکا خیلی کم اتفاق

میافتد که برنامه انتخاباتی و عقاید سیاسی یک نفر کاندید اعلان بشود . ولی جزئیات کامل زندگانی خانوادگی وی (حتی رفتار او نسبت بفرزندان فرشته مانند خود) بطرز برجسته ای تشریح می گردد . در این اهلانها شما گفته خواهد شد که یضخال برقی اوساخت بعد از جنگ است .»

مضارح ماشین حزبی و قم بسیار بزرگی را تشکیل میدهد . این مضارح بوسیله کمیته های حزبی کشورها که بنوبه خود از طرف کمیته های « تابه گمک » میگیرند ، تامین میشود . هزینه های انتخاباتی شامل قسمت مهمی از مضارح حزب میباشد . حزب جمهوریخواه در جریان انتخابات ۱۹۴۰ بیش از ۷۰۰۰۰۰۰۰ دلار هزینه داشت حزب دموکرات برای بشرفرت در انتخابات سال ۱۹۴۴ در هرش چندماه متجاوز از ۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار جمع آوری نموده ، حزب جمهوریخواه در همین مدت ۷۰۰۰۰۰۰۰ دلار بدست آورد .

البته خوانندگان پیاد دارند که قبلاً گفتیم احزاب جمهوری خواه و دموکرات از اعضای خود حق عضویت دریافت نمی کنند . در اینصورت باید پرسید که منشاء اصلی هادبات هنگفت این دو حزب کجاست و چه کسانی عهده دار هزینه انتخاباتی آنها میشوند ؟

اسناد و مدارک مثبتی حاکی از آنست که تراست ها و کارتلها ، کبایه های تجارتي ، صاحبان معادن و سایر معائن سرمایه داری عوامل تامین کننده هزینه های حزبی میباشد مشروط بر اینکه اولاً فیرست نامزد های حزب با نظر آنها ، و از نمایندگان آنها ، تنظیم شود تا بنیادستگاههای حزبی در هر مورد از منافع و نظریات آنان دفاع نمایند . در بین کسانی که در انتخابات ۱۹۴۴ بجزب جمهوریخواه کمک مالی و نفوذی نموده میتوان به صاحبان تراست بزرگ شیمیایی « دیوین » ، کبایه نفت « سان ایل » و شرکت « جنرال موتور » اشاره نمود .

بدیهی است « کمک » های ذقیقت موسسات سرمایه داری بهتر نمیرود ، این « کمک » ها برای تحصیل سود های خیلی بیشتری صورت میگیرند . اگر ما امروز نمره های جنگ طلبانه امریکائی را از داخل کنگره می شنویم وعده زیادی از سناتورها و مقامات مهم دولتی را در جزو نوازنده گان شپور جنگ میبینیم ، از آنجیت است که انتخاب کنندگان اصلی این گروه ، یعنی صاحبان صنایع و مالکین بزرگ ، از جنگ سودهای سرشاری میبرند .

ویشینسکی ، نماینده اتحاد شوروی در انجمن ملل ملل متفق ، طی یکی از تطلق های خود برده از روی مفاصده

(۱) « بوس » Boss در زبان انگلیسی بمعنی کلمه یعنی « ارباب » ، (صاحبخانه) در اصطلاح سیاسی (بوس) بگسی میگویند که دارای اختیارات متهودوی باشد (بوس) بدون اینکه خود در حزب شاغل مقام بزرگی باشد ، مکانسیم حزبی را بنابر میل و آراء خود بشرفرت درمیآورد .

(۲) - شانتاژ بمعنی کسی است که بوسیله تهدید اشخاص بافش اسرار خانوادگی و خصوصی ، از آنها کلاشی نموده و بیا اعمال نفوذ مینماید .

چنگ طلبان آمریکا برداشته چنین اظهار نمود:

«نمایندگان انحصار سرمایه داری آمریکا، نمایندگان بزرگترین صنایع، اداره کنندگان رشته های صنعت آمریکا و معافان بانکها و بورس ها همسال ترین نقش را در تبلیغات مربوط به چنگ جدید پیچیده خود گرفته اند.

«اینها معافان هستند که از چنگ دوم جهانی، مانند چنگ اول جهانی، سودهای سرشاری بدست آوردند و سرمایه های هنگفتی تحصیل نمودند. اگر ۵ سال قبل از چنگ را (از سال ۱۹۳۵ لغایت ۱۹۳۹) با پنج سال دومین چنگ جهانی (از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵) مقایسه نمایم معلوم خواهد شد که سود تمامی شرکت های آمریکائی در عرض پنج سال قبل از چنگ، پس از وضع مالیاتها، ۱۵۳ میلیارد دلار بوده حال آنکه در عرض ۵ سال دومین چنگ جهانی منافع این شرکتها، پس از پرداخت مالیاتها، به ۴۲۳ میلیارد دلار بالغ شده است.

«بنابر آمار وزارت بازرگانی سود ویژه این شرکتها در عرض شش سال چنگ (از ۱۹۴۰ لغایت ۱۹۴۵) بالغ بر ۵۲ میلیارد دلار گردید. «این منافع بقیبت خون بشر، شهرهای ویران شده، میادونها بیوه و یتیم که بواسطه از دست دادن متکفلان خویش گریبان میباشند بدست آمده است.

«مجله بررسی های اقتصادی» منتشره از طرف کنکره «تشکیلات صناعی»، در شماره ۱۱۰ سال ۱۹۴۶ اطلاعات جامعی مربوط با افزایش سودی که در سال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ (پس از پرداخت مالیات) نصیب ۵۰ گیانی شده است، نقل مینماید از این اطلاعات فهمیده میشود که بعضی انحصارها در چنگ بطور سرسام آوری ثروت مند شده و متجاوز از ۲۰۰ الی ۳۰۰ درصد سود برده و حتی در بعضی موارد این سودها به ۵۰۰ الی ۸۰۰ درصد نیز بالغ گردیده است. (مثلا گیانی قندسازی اطلس، بنابر شهادت مجله نامبرده، سودی چهار برابر بیشتر از سودهای متوسط در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۹ برده است). اما راجع بسودهای تجارتي، بطوریکه چون استیمن ریس اداره تثبیت اقتصادی در این باره اظهار داشته است در مساه اکثیر ۱۹۴۶ باعلازمین نقطه در تمام دوران خود رسیده است.

«بدینقرار ظاهر آنست که برای آندسته از مرتجعین بعضی کشورها، که برای جمع آوری مال و ثروت بسا مهارت از مصائب چنگ استفاده مینمایند، چندان منفور نمی باشد. «تصادفی نیست که جس آن در این باب در کتاب خود تحت عنوان «انحصارات بین المللی و صلح»،

در حالی که مشاهده «از دست رفتن موازنه» و «اختلال اساسی» در اقتصاد کشورهای سرمایه داری را تصدیق میکنند، از گزارش سازمانهای دولتی مختص تحقیقات موضوع مزبور، قضاوتی اقتباس و نقل مینمایند که مدارکی برای نتیجه زیر میدهند: «سیستم اقتصادی کنونی فقط در شرایط چنگ میتواند تقریباً با تمام مشغول کار باشد»

«گمان نیرود که این اعتراف علنی از سوی به تفسیر داشته باشد زیرا پاکمال وضوح از چگونگی خود حکایت میکنند.

«باید خساطر نشان ساخت که انحصارات سرمایه داری، که در دوره چنگ نفوذ قطعی برای خود تحصیل نموده اند، پس از خاتمه چنگ نیز این نفوذ را حفظ کرده و برای این منظور از میلیاردها اعتبارات و کمکها و حمایت های مقامات و ادارات مختلف دولتی، که پیوسته از آن برخوردار شده و میشوند، بسا مهارت استفاده مینمایند.

«ارتباط نزدیک انحصارها با سنا، توراها و اعضای دولت، که خودشان غالباً از جماع رهبران یا شرکت کنندگان انحصارها میباشند، باین امر کمک مینماید.

«..... در پی سرد دیدن انحصارهای سرمایه داری و کوشش آنان باینکه بهر نحوی شده رشته های صنایع چنگی را که سود سرشاری بار میآورند حفظ نموده و در آینده نیز بسط و توسعه دهند، نمیتواند در جریان سیاست خارجی هم تاثیر نکند و تمایلات میلیتاریستی و توسعه طلبانه و تجاوزکارانه این سیاست را، بخساطر حرص و طمع روز افزون معافان انحصاری متفقد، شدیدتر نماید»

آن اشراف منشی که «جس کرده است آمریکائی ها خیلی سخاوتمند هستند»، و ایزاد نموده است که «اینها در همین سال مقدار زیادی محصول سبب زمینی خود را بدريا ریختند در حالی که میتوانستند عده زیادی را در اروپا سیر بکنند»؛ اگر با نظر باسطلاح «بظرفنامه» خود در مقاصد نهائی «سخاوتهای» آمریکائی دقت میکرد، مجبور نمیشد در زیر جمله قریب نده «... آنها (آمریکائیها) بی بدبختی سایر ملل بی نردهانه (۴) و گرنه از کمک آنها دریغ نمیکردند» سیاست وال استریت را تأیید کند و دانسته یا ندانسته از دسته بندی های ضد مکرسی ترومن- مارشال پشتیبانی کرده بگوید «... طرح مارشال هم که برای کمک اروپا تهیه شده است، روی همین منظور است و اگر اجرا شود قسمتی از سختی های اروپا برطرف میشود». چه میتوان گفت، شاید، و بطور حتم، این اشراف منش ایرانی هم تحت تاثیر و نفوذ «سخاوتهای» صاحبان صنایع قرار گرفته است.

۴- سیستم دو حزبی

تقریباً سراسر زندگی سیاسی امریکا بر سیستم مخصوصی، معروف به «سیستم دو حزبی» استوار بوده است. در این سیستم باینکه احزاب مختلفی وجود دارند، تمام امور سیاسی و کارهای مهم دولتی در انحصار دو حزب اصلی در می آید و این احزاب ثبوت ماشین سیاسی کشور را تصاحب نموده و آنرا بفتح طبقاتی خود میگردانند. احزاب دو گانه ای که پایه های «سیستم دو حزبی» امریکارا تشکیل داده اند، همان حزب جمهوریخواه و حزب دموکرات میباشد. این دو حزب، که هر دو مداخلات و مداخلات سرمایه های بزرگ امریکائی هستند، خود را وارث بلا تغییر سنت سیاسی امریکا معرفی کرده و میکوشند بوسیله ایجاد اختلافات ظاهری بین خود، آراء انتخاباتی توده های کشور را انحصار نموده و بدین ترتیب از نشوونمای سایر احزاب جلو گیری نمایند.

در امریکا پسکولوژی خاصی حکم فرماست. اقتصاد کاملاً ماشینی این نیکمره، یک نوع پسکولوژی ماشینی را نیز با خود ایجاد نموده است. در آنجا مترادف با مصنوعات صنعتی، حرکات مصنوعی و مراودات ساختگی انسانها هم دیده میشود. در این کشور آنچه برای بیشتر امریکائیهای متوسط الحال مهم است ظاهر یک امر است نه نفس آن. در کتاب « بازگشت از اتاژونی » پسکولوژی خاص امریکائی به بهترین وجهی انعکاس یافته است. این کتاب، مانند یک روانشناس ماهر، وضع و حالت فرد متوسط امریکائی را برای شما تشریح میکند. نویسنده کتاب مزبور شما را در برابر صحنه های حقیقی بسیاری قرار میدهد. در این صحنه ها شما می بینید که ساده ترین افکار با شوم ترین تمایلات در کنار هم، وهم آهنگ با هم قرار گرفته اند در حالیکه نه آن افکار ساده از مقاصد نهایی این تمایلات باخبر است و نه این تمایلات شوم کوچکترین نفع صاحبان آن افکار را منظور نظر دارد. بیهوده نیست که قسمت مهمی از امریکائیهای متوسط الحال نه فقط از آنچه که از خارج از چهار دیواری کشور آنها صورت میگردد، بلکه از آنچه هم که در آن چهار دیواری واقعا جریان دارد اطلاع صحیح و دقیقی دارا نیستند.

ممکن است بنظر بعضی ها عجیب آید که یک روزنامه نویسنده امریکائی تصور می کند «بوداپست» و «بخارست» شهر واحدی است که بدو طریق تلفظ میشود (۱) آنچه از مطالعه تاریخ سیاسی امریکائی جدید حاصل میشود حیرت انگیز تر از اینهاست: ناتوانی امریکائی متوسط الحال در تحلیل منطقی قضایای عینی بقدری است که نمیتواند هویت بازی کنندگان «وال استریت» را در صحنه بسیار روشن سیاست تشخیص دهند و از طریق تحلیل امور بمقاصد شوم کسانی که آشکارا دهنان برای پاره کردن میلیونها نفر نیز میکنند، پی ببرند.

صرف نظر از چند دوره اخیر، که شوح آن خواهد آمد، احزاب جمهوریخواه و دموکرات در سراسر دوران

سیاسی جدید امریکا سعی نموده اند از چند ماه بشروع انتخابات نهائی، بین خود اختلاف مصنوعی ایجاد نمایند و بر سر این اختلافات هیاهوی شدیدی برپا سازند، تمسک بدینوسیله انظار را بسوی خود معطوف نموده و امکان فعالیت را از سایر احزاب سلب نمایند.

تاریخ سیاسی امریکا نشان میدهد که چگونه پس از پایان انتخابات، که تاکنون همیشه منجر بانتخاب نامزد یکی از دو حزب مزبور شده است، تمام جوش و خروشها از بین می رود و برای یک مدت طولانی آراءش و سکون برقرار میگردد. در دوره بین انتخابات اکثریت نمایندگان حزب دموکرات و جمهوریخواه دست در دست هم، از منافع انحصارهای بزرگ امریکائی دفاع نموده و قوای مقتنه و مجریه را تحت نظر آنها قرار میدهند. همینکه انتخابات جدید نزدیک میشود، باز از صحنه های مپیج دست میکشند، بیس های فریبنده تدوین میشود و دستکاه های تبلیغاتی بکار می افتد تا بار دیگر، افکار عمومی مجنوب ظواهر شود و منافع بانکداران و پادشاهان سناپنج در زیر این ظواهر حفظ و مصون گردد، آنانکه این تظاهرات را می بینند و از درک حقایق عاجزند، و یا در پرده پوشی حقایق تمسک دارند، می بندارند که ارزش «فرد» در امریکا خیلی زیاد است بطوری که نظیرش در دیگر نقاط کمتر دیده میشود. غافل از اینکه «فرد» تا وقتی در امریکائی سرمایه داری ارزش دارد که واجد شرایط انتخاباتی باشد، بر علیه دولت وابسته به محافظان انحصاری اقدامی نکند و فکرش از زمینه آزادیهای محدود سیاسی متوجه آزادیهای اقتصادی نگردد.

لنین در سال ۱۹۱۲ پس از پایان انتخاب رئیس جمهوری، مقاله ای تحت عنوان «ناج واحویت انتخابات رئیس جمهوری در امریکا» منتشر ساخت که در آن چنین نوشته شده است:

«پس از آزاد شدن سیاهان بومی، اختلاف بین دو حزب رو بنقصان گذارد... این مبارزه (مبارزه بین احزاب مزبور) برای توده مردم واجد هیچ گونه اهمیت چندی نبود. ملت را بوسیله دولت های چاپ کهنه و توخالی در حزب بورژوازی فریب میدهند و نظر او را از منافع حیاتی و ضروریش منحرف مینمایند... این سیستم معروف به «سیستم دو حزبی»، که در امریکا و انگلستان حکومت میکند، یکی از قویترین وسائلی است که از پیدایش یک حزب مستقل کارگری، یعنی یک حزب واقعا سوسیالیستی جلوگیری مینماید».

تاریخ سیاسی امریکا و انگلستان، بخصوص امریکا، صحت سخنان لنین را تأیید میکند. هنوز در امریکا اتفاق نیافتاده است که حزب دیگری، غیر از احزاب دموکرات و جمهوریخواه، توانسته باشد حتی برای یکبار هم سندلی ریاست جمهوری و یا مقامات مهم دولتی را اشغال نماید.

(۱) رجوع شود به کتاب «بازگشت اتاژونی» فصل دوازدهم

خود، هوز (۵)، را که طرفدار ورود آمریکا در جنگ بود دچار شکست کرد.

برخلاف آنچه که حزب دموکرات ملت آمریکا وعده میداد، هنوز چند ماهی از پایان انتخابات نگذشته بود که دولت ویلسن بر علیه آلمان وارد درجنگ گردید (ششم آوریل ۱۹۱۷) شرکت آمریکا در جنگ بطوری ایجاد نارضایتی در ملت آمریکا نمود که عنی رغم تشیبات حزب دموکرات، حزب جمهوریخواه در انتخابات کنسره سال ۱۹۱۸ اکثریت مهمی بدست آورد.

در انتخابات ۱۹۲۰ نیز نامزد جمهوریخواهان، ستاتور هاردینگ، با موفقیت شایانی بر رقیب خود پیروز شد. در انتخابات دوره بعد رییس جمهوری نیز کولینجا (۶)، نامزد حزب جمهوریخواه اکثریت آراء را تحصیل نمود. کولینجا از اوت ۱۹۲۳ بجای هاردینگ، که زندگی را بدرد گذشت، در کاخ ایض کار میکرد. انتخابات ۱۹۲۸ نیز با شکست حزب دموکرات و موفقیت هوز (۷) نامزد جمهوریخواهان، پایان یافت.

موفقیت های پودری جمهوریخواهان، در دوره اول پس از جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸، معلول عدم توانایی دولت حزب دموکرات در حل و فصل امور ناشی از جنگ بود. وقتی نخستین جنگ جهانی بیابان رسید هرج و مرج شدیدی در اقتصادات آمریکا پیچید آمد. این موضوع با نارضایتی های قبلی توأم شده و دموکراتها را از تحصیل موفقیت مانع میکردید.

در سراسر سالهای ۱۹۳۱-۱۹۳۲، که حزب جمهوریخواه بر ماشین دولتی تسلط داشت سیاست اقتصادی آمریکا مبتنی بر سه اصل کلی بود: ۱- تقویت سرمایه مالی آمریکا ۲- توسعه بازار گانی بنا کشور های آنطرف اقیانوس ساکن ۳- تشویق در سرمایه گذاری خارجی.

سال ۱۹۳۱ با بحران اقتصادی خسانه یافت. این بحران ملت آمریکا را در برابر مشکلات سختی قرار داد و در نتیجه، شانس حزب جمهوریخواه راه افول بیش گرفت. خاطرات بحران اقتصادی ۱۹۳۱-۱۹۳۴ بعدی برای آمریکا، تنها دردناک بود که حزب جمهوریخواه، که در موقع بروز بحران دولت را در دست داشت، از آن پس نتوانست موفقیتی در انتخابات پیدا نماید.

در انتخابات سال ۱۹۳۲ روزولت نامزد حزب دمکرات، با ۲۲ میلیون رای در مقابل ۱۵ میلیون رای رقیب، بریاست جمهوری برقرار شد.

روزولت در زمانی انتخاب شد که بحران ناشی از تولید سرمایه داری، چرخ اقتصاد اتانونی را متوقف ساخته بود، و بیکاری ناشی از این بحران بر میلیونها نفر آمریکائی فشار طاقت فرسا میآورد.

روزولت پس از رسیدن بریاست جمهوری بلافاصله اعلام داشت که «خطشی نوینی» را در سیاست اقتصادی

در هرجا که سیستم مزبور حکمفرماست، محیط فعالیت برای سایر احزاب بسیار فشرده شده و میدان نشووناسا بدست عناصر وابسته، بطرفه، حاکمه افتاده است.

حزب دموکرات فدرمیتز بن حزب آمریکائی است. این حزب در ۱۵۲ سال قبل بوسیله توماس جفرسون (۱) تاسیس گردید. آنروزی که جفرسون، پایه گذار دمکراسی آمریکا، حزب دموکرات را در این کشور بنا گذارد، حتی خیال هم نمیکرد که ممکن است روزی یک نفر بنام ترومن، بر جای او نشسته و سنگهای اولیه فاشیسم را در ممالک متحده و مناطق نفوذ اتانولی بکار بگذارد.

حزب جمهوریخواه کمی قبل از شروع جنگ داخلی آمریکا، یعنی در سال ۱۸۵۴، تشکیل یافت. پس از خاتمه جنگ داخلی، حزب جمهوریخواه پرچم دفاع از سرمایه های بزرگ را بلند نمود و با کمک این محافظ، برای مدتی طولانی سراسر دستگاه های دولتی را قبضه کرده و آنها را بخدمت صاحبان صنایع گمارد. اولین نامزدی که از این حزب بریاست جمهوری رسید لینکلن (۲) بود که در سال ۱۸۶۰ انتخاب گردید.

در دوره های نخست، حزب دمکرات بنمایندگی مالکین عمده نواحی جنوبی آمریکا از یکطرف، و حزب جمهوریخواه بنمایندگی ورژوئی صنعتی نواحی شمالی از طرف دیگر، در برابر هم قرار داشتند و هر یک برای حفظ منافع طبقاتی خود با دیگری مبارزه مینمود اما بندر بیج، پایتخت ترقی صنایع در نواحی جنوبی، از شدت مبارزه بین احزاب مزبور کاسته میشد تا اینکه بر اثر پیدایش ورشد نهضت کارگری، بین دموکراتها و جمهوریخواهان اتحاد حاصل گردید.

کلوند (۳)، نخستین رئیس جمهور حزب دموکرات در دوره پس از جنگ داخلی، در واقع نامزد مشترک هر دو حزب بود. در سال ۱۸۸۴، تحت تاثیر انقلابات اروپا، در آمریکا نیروهای ترقیخواه قدرتی تحصیل نموده بودند. احزاب دموکرات و جمهوریخواه برای عقیم گذاشتن فعالیت انتخاباتی نیروهای مزبور، بهم نزدیک شدند و کلوند را بریاست جمهوری رسانیدند.

انتخابات ۱۸۸۸ بنفع جمهوریخواهان و شکست دموکراتها تمام گردید. در دوره بعد در انتخابات ۱۸۹۲ نامزد حزب دموکرات موفقیت پیدا نمود. از این پس، تا سال ۱۹۱۲ یعنی چهار دوره متوالی، حزب جمهوریخواه ماشین دولتی را کماکان برای خود حفظ نمود. در انتخابات ۱۹۱۲ حزب دموکرات توانست پس از ۱۶ سال شکست متوالی نامزد شود و بریاست جمهوری برساند. این موفقیت ناشی از تشتت آراء و ایجاد تفرقه جمهوریخواهان بود.

در سال ۱۹۱۶ حزب دموکرات مجددا ویلسن (۴) را بنامزدی خود برگزید و این شعار را که: «او ما را از جنگ برکنار میدارد» سرلوحه برنامه سیاسی و تبلیغاتی او قرار داد. بورژواهای کوچک و زارعین و قسمت مهمی از کارگران، که از جنگ گریزان بودند، بنفع حزب دموکرات رای دادند. بدینطریق ویلسن با ۹ میلیون رای برای دهمه دوم کرسی ریاست جمهوری را اشغال نموده و رقیب

1) Jefferson (1829-1824)

2) Lincoln (1860-1861)

3) Cleveland (4 House)

4) Wilson (5 House)

5) Coolidge (6 House)

6) Hoover (7)

بلکه با مخالفت عده زیادی از نمایندگان دموکرات نیز مواجه میگردید. برای تخویف روزولت و انصراف او از تعقیب «عظمی جدید» (۱) بیش از ۱۰ نفر از ۲۲۲ نفر نمایندگان دموکرات با جمهوریخواهان عملاً ائتلاف نموده و در برابر سیاست رئیس‌جمهور سف‌بندی کردند روزولت بر اثر اجتماع مدافعین مونوپولها متوالیا بسا شکست و ناکامی مواجه میشد (در زمینه اجرای برنامه خود)

روزنامه «نیوندا-برور» (کارولین جدید) در شماره ۱۷۹ ژانویه ۱۹۴۵ خطاب باین قبیل عناصر ارتجاعی حزب دمکرات، چنین نوشت: «آن دمکراتهایی که برای از هم گسیختن اقدامات مترقی سیاسی، که قبل از انتخابات بهت وعده داده شده، با جمهوریخواهان بلوک تشکیل میدهند، با اعمال خود قیر حزب دموکرات را میکنند. دمکراتها موظفند در تمام مسائل مهم با هم شورت نموده و بطور ثابت در یک جبهه واحدی ظاهر گردند. زیرا در غیر اینصورت جمهوریخواهان میتوانند در کنگره آتی اکثریت را بدست آورده و بدین ترتیب، با کمک بعضی دموکراتها، زمینه را برای راهنمایی نامزد خود در انتخابات متناوب رئیس‌جمهوری ایجاد نمایند».

برای انعکاس مخالفت‌هایی که با روزولت میگردید بدرج تابوهای زیر مبادرت مینمایم

و اجتماعی امریکا ایجاد خواهد کرد. وی از نخستین روزی که بکاخ ایض با گذاشت عدم‌وافتت خود را با دخالت‌های مونوپولها در امور دولتی اعلان نموده و شروع با اجرای برنامه ترقیخواهانه خویش کرد. برنامه روزولت برای اولین دفعه منافع تراست‌ها و سرمایه‌های بزرگ را مینمای فعالیت‌های دولتی نساخت، بلکه تاحدی مبارزه با نفوذ این قبیل موسسات را شصتار خود قرار داد. از آنجائیکه سیاست اقتصادی روزولت در جهتی که صاحبان صنایع انحصاری طالب بودند، پیش میرفت، فوراً دسته بندی‌های متعددی در داخل و خارج مجلس سنا و مجلس نمایندگان بر علیه او تشکیل گردید.

در تمام دوره‌های انتخاباتی ۱۹۳۲-۱۹۴۴ حزب دمکرات که روزولت نامزد آن بود، در هر دو مجلس اکثریت داشت. از اینرو مطاسق سنن پارلمانی، طبعاً میبایستی تمام لواج و پیشنهادات روزولت مورد پشتیبانی قطعی مجلس سنا و نمایندگان قرار گرفته و در اجرای برنامه دولت، از طرف اکثریت نمایندگان تسهیلات لازم فراهم آمده باشد. اما آن دسته از لواج و طرح‌های قانونی روزولت، که با منافع سرمایه‌های بزرگ مینت داشت و در آنها جانب توده‌ها بیشتر منظور شده بود، نه تنها مورد مخالفت نمایندگان جمهوریخواه واقع میشد

نتایج آراء انتخاباتی پست ریاست جمهوری در چهار دوره اخیر

۱۹۴۴	۱۹۴۰	۱۹۳۶	۱۹۳۲	آراء داده شده و نامزدهای احزاب
۴۶۶۰ هزار	۴۶۵۰ هزار	۴۵۵۰ هزار	۳۸۵۰ هزار	مجموع آراء تکلیف بدو حزب دموکرات و جمهوریخواه داده شده
۲۴۴۰۰ <	۲۷۲۴۰ <	۲۷۴۷۰ <	۲۲۸۲۰ <	آراء تحصیالی روزولت نامزد حزب دموکرات
۲۱۲۶۰ <	۲۲۳۰۰ <	۱۶۶۷۰ <	۱۵۷۶۰ <	آراء تحصیالی نامزدهای حزب جمهوری در چهار دوره
۵۳ درصد	۵۵ درصد	۶۲ درصد	۵۹ درصد	آراء روزولت نسبت بجمع کل آراء
۴۶ درصد	۴۵ درصد	۳۷ درصد	۴۱ درصد	آراء نامزد حزب جمهوریخواه نسبت بجمع کل آراء
۳۱۴۰ هزار	۴۹۴۰ هزار	۱۰۲۹۰ هزار	۷۰۶۰ هزار	میزان آراء اضافی بفتح روزولت
دیومی (۴)	ویلگر (۳)	لندن (۲)	هور (۱)	نام نامزدهای حزب جمهوریخواه

عده نمایندگان احزاب جمهوریخواه و دموکرات در کنگره

مجلس نمایندگان		مجلس سنا		سالهای انتخاباتی
جمهوریخواهان	دموکراتها	جمهوریخواهان	دموکراتها	
۱۱۷	۳۱۳	۲۶	۵۹	۱۹۳۲-۱۹۳۴
۱۰۳	۳۲۲	۲۵	۶۹	۱۹۳۴-۱۹۳۶
۸۹	۳۳۳	۱۷	۷۵	۱۹۳۶-۱۹۳۸
۱۶۴	۳۶۰	۲۳	۶۹	۱۹۳۸-۱۹۴۰
۱۶۲	۲۶۷	۲۳	۶۶	۱۹۴۰-۱۹۴۲
۲۱۷	۲۱۴	۳۸	۵۷	۱۹۴۲-۱۹۴۴
۱۹۰	۲۴۳	۳۸	۵۷	۱۹۴۴-۱۹۴۶

صاحبان این سرمایه‌ها تمام وسائل ممکنه را برای شکست روزولت بکار میبردند و با صرف ملیونها دلار سعی در انهدام «خطمشی جدید» مینمودند. فعالیت‌های ترقیخواهانه روزولت تمام نیروهای ارتجاعی را، اعم از مخالف امپریالیستی و دشمن نهضت‌های دمکراتیک، در کرد حزب جمهوریخواه جمع نمود. گروه‌های جداگانه سرمایه‌داری وقتی منافع خود را کم‌وبیش در خطر دیدند بدورهم اجتماع نموده و بلوک نیرومندی را در برابر طرفداران «خطمشی جدید» تشکیل دادند.

با اینکه اقدامات روزولت و «خطمشی جدید» او در ترقی وضع عمومی کشورهای متحده نقش مهمی بازی میکرد و سطح زندگی توده‌های وسیع و افراد متوسط الحال این کشور به نسبت مهمی تکامل مییافت مهربان، چنانچه در تابلوهای فوق نمایان است، آراء روزولت از دوره دوم انتخاباتی او قوس صعودی را می‌پیماید و میزان آراء وی نسبت به آراء رقیبش کمتر میگردد. این کاهش آراء قبل از هرچیز معلول پیروی روزولت از «خطمشی جدید» است از آنجائیکه این «خطمشی» بر اساس حفظ و تزیید منافع سرمایه‌های بزرگ قرار داشت.

سیاست نظامی آمریکا در ایران

دکتر مهندس کیانوری

دو رقیب خطرناک دولت آمریکا را در دوره جنک در کنار نیروهای آزادخواه دنیا قرار داد ولی بطور مسلم هدف سرمایه‌داری آمریکا از جنک کاملاً مشابه هدف سرمایه‌داری انگلستان بود و این هدف بی‌چوجه مبارزه با فاشیسم و اصول زورگویی و حق‌کشی نبود.

هدف امپریالیسم آمریکا و انگلستان از جنک بر علیه ژاپون و آلمان تنها این بود که رقیبای خود را از پا در آورند و بازارهای این رقیبان را در اختیار خود بگیرند و فرمانفرمایی خود را بر بازارها و مناطق نفوذ قدیم مستحکم سازند. یعنی بطور ساده هدف امپریالیسم آمریکا و انگلیس تنها این بود که هدفهای آلمان و ژاپن را بسا شوه‌های آمریکائی (نمونه یونان) و انگلیسی (نمونه هندوستان) دنبال نمایند.

البته در کشور امپریالیست آمریکا و انگلیس هم با وجودیکه خود را ظاهراً خیلی باهم نزدیک و یکدل نشان میدادند در حقیقت اختلاف زیادی داشتند.

امریکا قبل از جنک قدرت اقتصادی نیرومندی داشت و این قدرت مخصوصاً در دوره جنک هم خیلی تکامل مییافت و علت این تکامل شدید هم این بود که کشور آمریکا از صنعت جنک برکنار بود و حتی يك خانه هم در آن کشور خراب نشد. آمریکا به تمام دنیا اسلحه و مهمات میفروخت و بدینوسیله يك بازار فروش بسیار بزرگی پیدا کرد. سرمایه‌داری آمریکا از این جریان فروش اسلحه و مهمات منافع بسیار سرشاری میبرد. جدول عایدات خالص تروست‌های آمریکا در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۳ و ۱۹۴۷ بخوبی نشان میدهد که تا چه حد منافع سرمایه‌داری آمریکا در دوره جنک زیاد شده بود.

عایدات خالص تروستهای آمریکائی در سال ۱۹۳۹ ۵۰۰ میلیارد دلار

در یکسال اخیر موضوع دخالت‌های آمریکا در امور ارتشی ایران در محافل سیاسی داخلی و بین‌المللی اهمیت زیادی پیدا کرده و مسئله مشکلی را بوجود آورده است. ریشه‌های این نوع دخالت‌های امپریالیسم آمریکا را باید از چندین سال پیش باینطرف یعنی از روز ورود بدون اجازه و بدون قرارداد واحدهای ارتش آمریکا بایران دانست. از همان زمان یعنی از سال ۱۳۲۶ امپریالیسم آمریکا برای ایجاد پایگاه‌هایی بمنظور تأمین هدفهای آینده بدون هیچگونه ضرورتی واحدهای ارتشی خود را به ایران اعزام داشت و چنانکه میدانیم واحدهای ارتش آمریکا بعنوان مهمان ارتش انگلیس و به بهانه تحویل مواد جنگی به مقامات شوروی در تمام دوره جنک بدون اجازه و بدون انعقاد قراردادی با دولت ایران قسمتهائی از کشور مارا در اشغال خود داشتند. هدفهای واقعی امپریالیسم آمریکا در ایران چه بود؟

برای این‌که بخواهی به واقعیت تمایلات سیاسی آمریکا در ایران بی‌پیرام قیلا باید سیاست کلی جهانی بعد از جنک آمریکا را مطالعه کنیم و پس از آن بادر نظر گرفتن موقعیت مخصوص کشور قیافه و آن سیاست کلی را در ایران تشخیص دهیم.

سیاست جهانی آمریکا در دوره جنک جهانی اخیر و پس از آن همواره متکی و تابع ضروریات اقتصادی آن کشور بوده و میباشد.

در دوره جنک اخیر توسعه قدرت و نفوذ امپریالیسم آلمان که با شوه‌های جدید فاشیستی و بسا تحریک حس کینه‌جویی ملت آلمان نسبت به شکست سال ۱۹۱۸ رقیب بسیار خطرناکی شده بود و مخصوصاً ژاپون که در شرق دور منافع آمریکا را بطور جدی بخطر انداخته بود سرمایه‌داران آمریکائی را به ترس و وحشت انداخت و همین ترس از

عایدات خالص تروستهای امریکائی در سال ۱۹۴۳
۱۲٫۵ میلیارد دلار

عایدات خالص تروستهای امریکائی در سال ۱۹۴۸
۱۶ میلیارد دلار

سرمایه‌داری امریکا بهیچوجه حاضر نبود پس از جنگ به یکباره این عایدات سرشار را از دست بدهد. در دوره جنگ سهم بزرگی از تولید صنایع امریکارا تولید محصولات جنگی تشکیل می‌داده پس از خاتمه جنگ بدون تردید از میزان تولید این محصولات به یکباره بهیچوجه زیاده‌ای کاسته میشد و لطمه بزرگی بمنافع تروستهای امریکائی وارد می‌ساخت. از اینرو سیاست سرمایه‌داری امریکا از همان روزهای اواسط جنگ متوجه این نکته مهم و حیاتی بود و برای رفع آن امریکا کوشش می‌کرد که بوسیله بدست آوردن تکیه‌گاههای لازم در دوره جنگ پایه‌های نفوذ خود را در دنیای پس از جنگ مستحکم سازد تا بتواند در آن دوره دنیا را طبق تمایلات سیاسی و ضروریات اقتصادی خود بازی دهد. باین ترتیب در تمام دوره جنگ در همان روزگاری که ارتش آزادی‌بخش شوروی تمام فشار جنگ را تحمل میکرد و با ارتش ۸ میلیونی آلمان هیتلری که تمام صنایع اروپا را در اختیار داشت روبرو بود و همچنین ارتش امریکا در نقاط مختلف مشغول تهیه تکیه‌گاههای اساسی برای دوره بعد از جنگ بود.

گرچه هدف اصلی امپریالیسم امریکا از ایجاد تکیه‌گاههای نفوذ تا این منافع اقتصادی دوره بعد از جنگ بود ولی اهمیت موقعیت این تکیه‌گاهها بوسیله عامل دیگری تعیین می‌گردد. این عامل دیگر کشور اتحاد جماهیر شوروی بود. پیروزی کشور سوسیالیستی شوروی در جنگ بر علیه آلمان و ژاپن تمام حساب‌های گذشته امپریالیستهارا درهم ریخت؛ تا قبل از جنگ دشمنان شوروی بهیچوجه نمی‌توانستند میزان قدرت واقعی این کشور بزرگ توده‌ای را حدس بزنند زیرا آنها به مقیاس سوسیالیستی آشنائی نداشتند و کشور شوراهارا با همان مقیاس بوسیده سرمایه‌داری اندازه‌گیری می‌کردند. جنگ اخیر و نقش کشور شوروی در آن خیلی از افراد را از خواب بیدار کرد. سرمایه‌داری تصور میکرد کشور شوروی در صورتیکه بوسیله آلمان بکلی از بین نرود مسلماً خیلی ضعیف‌تر در شکست از جنگ بیرون خواهد آمد و در دنیای پس از جنگ نخواهد توانست نقش موثرتری را بازی نماید ولی هرچه جنگ به اتمپایش نزدیک میشد و نقش کشور شوروی و استحکام و قدرت رژیم داخلی آن کشور بارزتر می‌گردید به ترس وحشت امپریالیستها افزوده میشد و آنها را وادار میکرد که بیشتر ب فکر فردای خود باشند.

پیروزی شوروی در جنگ و بسالارفتن حیثیت آن کشور باعث میشد که نیروهای آزادیخواه در سراسر جهان شور و هیجان تازه‌ای بدست آورند و در همه جا بر نفوذ و قدرت خود بعد از زیادی بیفزایند.

مبارزات ملی در کشورهای مستمره برای گرفتن استقلال در همه جا آماده می‌گردد. باین ترتیب امپریالیسم امریکاکه در اوائل جنگ تصور میکرد فقط با شکست

امپریالیسم آلمان و ژاپن وضع بعد از جنگ خرد را تا این کرده است با توجه

تهدیدهای ملی و توده‌ای در سراسر دنیا خطر بزرگ جدیدی را در مقابل خود می‌دید.

امپریالیست های امریکائی خوب میدانستند که اولین نتیجه پیروزی نهضت‌های توده‌ای و ملی در کشورهای جهان اینست که نفوذ نامشروع امپریالیستها در این کشورها ریشه کن شود و چنین پیش‌آمدی سرمایه‌داری امریکارا دچار بحران شدیدی خواهد نمود.

امپریالیستهای امریکا خوب میدانستند که بزرگ‌ترین ضامن موجودیت و بقای نهضت‌های دموکراتیک در سراسر جهان وجود و قدرت اتحاد جماهیر شوروی است از این رو دستکاه حاکمه امریکا در اواخر جنگ جهانی دوم و در دوره بعد از آن بزرگترین دشمن خود را اتحاد جماهیر شوروی میدانست.

بهین جهت هم باتمام نیروی خود از همان فردای جنگ با اقدامات شدید بر علیه شوروی دست‌زد - و برای این منظور برنامه بسیار وسیعی را آماده کرد و بوقوع اجرا گذاشت.

برنامه اقدامات امریکا بر علیه شوروی شامل ۳ قسمت مشخص بود اول قسمت اقتصادی - دوم قسمت سیاسی - سوم قسمت نظامی.

قسمت اقتصادی برنامه مبارزه امپریالیسم امریکا بر علیه نیروهای دموکراتیک را فشار اقتصادی شدید به کشورهای دموکراتیک و کلیه کشورهایی که حاضر نبودند حلقه بندگی امریکارا بگردن بیندازند از یکطرف و کمک‌های اقتصادی و قرضه‌های پر دامنه بدولت‌های ضد آزادی و دشمن شوروی از طرف دیگر تشکیل میدادند.

خوب بخاطر داریم که سال اول بعد از جنگ یعنی در همان روزگاری که کشور شوروی در اثر خشکسالی بی سابقه سال ۱۹۴۶ در فشار بسیار زیاد بود و کشورهای مشرق اروپا که مانند خرابه‌ای از جنگ بیرون آمده بودند امریکا حتی از ارسال کشتیهای خواربار خریداری شده بوسیله کشورهای مشرق اروپا جلوگیری مینمود در مقابل بدولت‌های ارتجاعی و پویشالی چین - یونان چندین میلیارد قرضه میداد و با این قرضه پادستگاه حاکمه اینکشورها را در اختیار خود میگرفت و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را بوسیله گرفتن امتیازات مختلف مستحکم مینمود.

قسمت سیاسی برنامه مبارزه امپریالیسم امریکا بر علیه نیروهای دموکراتیک را پنج چهره تشکیل میداد:

اول تبلیغات وسیع تهریک آمیز و دروغ بر علیه شوروی و کشورهای دموکراسی نوین و نهضت‌های آزادخواهی در دنیا.

دوم - متزلزل کردن و برهم زدن پایه‌های همکاری بین‌المللی و ایجاد شکاف در باره این همکاری.

سوم - تقویت نیروهای ارتجاعی و ضد هیف نیروهای دموکراتیک بوسیله فشارهای سیاسی و اقتصادی و تهدید های گوناگون.

چهارم - تهیه مقدمات و انعقاد قراردادهای سیاسی

و ایجاد وحدت سیاسی بین کلیه نیروهای ضد دموکراسی در سراسر دنیا.

نتیجه - تهیه مقدمات سیاسی و روحی جنگ سوم بر علیه اتحاد جماهیر شوروی .

تبدیلات شدید ضد شوروی در آمریکا و انگلستان و سایر تکیه گاههای امپریالیسم، بر هم زدن کنفرانس و ژنرال خارجه در لندن، بیکطرفی کردن سازمان ملل متحد - کمک روشن به حکومتهای فاشیستی اسپانیا و آژانتین و یونان - تقویت دستگامهای حاکمه فرانسه و ایتالیا - فشار برای خارج کردن آزادبخواهان از حکومتهای ائتلافی در فرانسه - ایتالیا - بلژیک - هلند - ایران، تهیه مقدمات و اجرای قرارداد بلوک غربی نمونه های بارز عملیات سیاسی آمریکا در راه مبارزه با نهضت های دموکراسی بشمار می رود .

قسمت نظامی برنامه مبارزه امپریالیسم آمریکا بر علیه نیروهای دموکراتیک را در درجه اول محاصره نظامی شوروی بوسیله تکیه گاههای نظامی تشکیل میدهد .

همانطور که گفته شد امپریالیسم آمریکا، وجود کشور شوروی را بزرگترین خطر برای آینده خود میداند سرمایه داران امریکائی خوب میدانند که هر چه زمان بگذرد پایه های قدرت و عظمت اتحاد جماهیر شوروی نیرومندتر میشود و هر چه شوروی نیرومندتر شود نهضت های توده ای و ملی در سراسر جهان همان تناسب توسعه پیدا خواهند کرد و توسعه و تکامل نهضت های زحمتکشان کاخهای فرمانروائی و جپاولگری امپریالیستها را منازل خواهد ساخت .

از اینرو موضوع از بین بردن شوروی و سرنگون ساختن حکومت زحمتکشان رو بای شربینی است که سرمایه داران تمام دنیا هر شب و با آن صبح می کنند و تمام آوای خود را بکار انداخته اند که بوسیله ایجاد جنگ سوم هر چه زودتر خود را به هدف برسانند زیرا آنها دیگر امید سابق خود را دایر بر عدم استحکام داخلی کشور شوروی بکلی از دست داده اند .

کوشش امپریالیسم آمریکا که بیش فراوان ارتجاع دنیائی است در این راه یعنی در تهیه مقدمات نظامی جنگ سوم بر علیه شوروی باعث می شود که در درجه اول سیاست امریکاهم خود را در صروف آن کند که در کشورهای همجوار اتحاد شوروی مخصوصا کشورهایی که از نظر سوق الجیشی اهمیت دارند پایگاههای نظامی قوی بوجود آورد . ژاپن - چین - ایران - ترکیه - یونان - آلمان غربی در درجه اول اهمیت و هندوستان - خارومیانه - ایتالیا فرانسه ... در درجه دوم قرار گرفته اند .

سیاست نظامی آمریکا بدان کشورها که کشور مهم جزء آنهاست شامل دو قسمت است : اول فروش اجباری اسلحه امریکائی بآنها دوم نفوذ دوارتش های این کشورها با منظور تطبیق عملیات نظامی این کشورها با منظورهای نظامی آمریکا بر علیه شوروی و ایجاد یک جبهه واحد از کلیه ارتشهای ارتجاعی بر علیه نیرو های

دموکراتیک .

قسمت اول این برنامه یعنی فروش و با واگذاری اجباری اسلحه امریکائی هم بمنظور اقتصادی وهم بمنظور سیاسی و نظامی است نتیجه اقتصادی آن اینست که آمریکا می تواند مقداری از اسلحه کهنه خود را که برای خودش در جنگهای آینده دیگر ببرد نخواهد خورد و مجبور خواهد شد بزودی آنها را بدور ببرد در مقابل آزادی و استقلال کشورهای دیگر بآنها واگذار کند و با آنها قرض بدهد و وجه آن را با نفع در آینده پس گیرد، در ضمن ارتش آمریکا که پنجاههای بی فایده خود را بدیگران میفروشد میتواند با اعتبار این فروش، اسلحه جدید و مدرن سفارش دهد و باین ترتیب سفارشات جدید بر تفع برای کارخانه های اسلحه سازی یعنی ترست های امریکائی بوجود می آید .

با این ترتیب می بینیم که موضوع فروش و با واگذاری اسلحه به کشورهایی که حاضرند سیاست ضد آزادی وضع شوروی آمریکا را بپذیرند - اولاً منافع سرشاری در حال حاضر برای سرمایه داران امریکائی تامین مینماید ثانیاً باعث میشود که آمریکا بوسیله قرضه هایی که به دولتهای مختلف برای خرید مازاد اسلحه یعنی پنچل غیر قابل استفاده ارتش آمریکا به آنها میدهد به دست نشاندگان سیاست امریکا تبدیل گردند و در مقابل این قرضه ها که پرداختش برای این دولتها خیلی مشکل خواهد بود امتیازات اقتصادی مانند امتیاز نفت - تجارت و غیره به امریکائو گذار نمایند. ثالثاً بوسیله این اسلحه دستگامهای حاکمه پوشانی میتوانند نهضت های دموکراتیک داخلی را سرکوب نموده و از نیروی آزادبخواهان بکاهدند و علاوه ارتش امریکاهم سلاح های کهنه خود را از دست داده و با سلاح جدید برای جنگ آینده مجهز میشود .

قسمت دوم برنامه نظامی آمریکا نفوذ در فرماندهی نظامی کشورهای مجاور شوروی بمنظورهای زیرین میباشد .

- ۱- تطبیق عملیات نظامی و تنظیم نقشه های ستاد ارتش های این کشورها با احتیاجات سوق الجیشی آمریکا
- ۲- تطبیق سازمان نظامی این کشورها با سازمان نظامی آمریکا و در صورت لزوم تجدید سازمان کامل ارتش این کشورها طبق میل آمریکا

۳- تعلیم واحدهای نظامی این کشورها با روشهای نظامی آمریکا و با اسلحه امریکائی

۴- تهیه نقشه های نظامی - نقشه های سوق الجیشی - اطلاعات دقیق از راهها، امکانات - پستی و بلندی ها و امکانات محلی و ایجاد ارتباط با تمام نیروهای محلی در کشورهای عقب افتاده مانند عشایر و غیره .

۵- ایجاد وحدت و هماهنگی نظامی بین کشورهای مجاور شوروی و در صورت امکان تهیه مقدمات وحدت فرماندهی برای زمان لازم .

اینها هدفهایی هستند که محافل نظامی آمریکا از نفوذ در ارتشهای کشورهای مجاور شوروی دنبال میکنند و برای همین منظور هم از همان روزهای اول جنگ کوشش

کردند که بوسیله قرارداد عانی یا سری نظامی با اعرام میسوپنهای مستشاری نظامی در این کشورها نقشه های خود را عملی سازند.

ما خوب میدانیم که هم اکنون در ارتشهای چین-ایران-ترکیه-یونان-ایتالیامیسوپنهای نظامی امریکائی مشغول فعالیت هستند و در همه این کشورها که در سرحد کشور شوروی و با کشورهای دموکراسی نوین قراردادند معاذل نظامی امریکا با نقشه واحدی مشغولند و تدارک مقدمات حمله بر علیه شوروی و سایر کشورهای آزادیخواه را می بینند.

البته در صورت ظاهر عملیات میسوپنهای نظامی فقط به تقاضای دولتهای ذینفع صورت گرفته و وظیفه این مستشاران فقط و فقط مشاوره در امور ارتش معلی است... ما در ایران با این موجودات یعنی مستشاران نظامی آشنائی نزدیکی داریم و تا حدودی بکارهای آنان آگاهی داریم

ما آنچه اطلاع داریم در اختیار خواننده گان میگذاریم تا خود قضاوت نمایند که حقیقت هدف مستشاران نظامی در ایران چه بوده و میباشد. مادر ایران از جریان خرید اسلحه از امریکا تاحدی روشن شده ایم و آنرا نیز برای قضاوت به اطلاع خوانندگان میرسانیم:

۱- خرید اسلحه - موضوع اسلحه از امریکامدتها بود که مطرح شده بود و البته ظاهرا قرار بود که این اسلحه بمنوان وام از ارتش امریکا خریداری شود. بالاخره لایحه وام در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۲۶ به مجلس تسلیم شد چرا وام برای خرید اسلحه چنانکه میدانیم امریکا به چین و یونان و ترکیه و ایتالیا ظاهرا بطور مجانی و بلاعوض و باطنا در عوض استقلال و آزادی آن کشورها مقدار زیادی اسلحه به آنها تحویل داد. چرا امریکا بایران هم بهمان شکل اسلحه مجانی نداد. اگر کمی دقت نماییم خواهیم دید که موضوع وام از امریکا یک مسخره بازی مفتضح بیشتر نیست. حقیقت اینست که اسلحه

به ایران هم در عوض همان کالای معروف مورد علاقه امریکا یعنی استقلال کشورها تحویل شده است. ده میلیون دلار نقش همان یک سیر نیازی را بازی میکند که معمولاً در مورد معاملات یکطرفه انجام میگردد. حقه بازی این جریان هم برای مردم ساده بسیار منظم و برای مردم کمی آشنا بجریان بسیار احمقانه تنظیم شده بود. معاذل دولتی ادعا میکنند که در موع خرید اسلحه که صرفاً برای امنیت داخلی!!! میباشد خریداری میشد مراتب به اطلاع کشورهای شوروی-انگلستان و امریکا رسانده شد که پیشنهاد قیمت بدهند. قیمتهای پیشنهادی دولتهای شوروی و انگلستان نسبت به قیمت پیشنهادی امریکا چندین ده برابر گرانتر بود. دولت ایرانهم صرفاً از نقطه نظر ارزانی تصمیم گرفت از امریکا خریداری نماید؛ بلاوه امریکا حاضر شد که بول این اسلحه را نیز بطور وام طولیالده از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ وصول نماید. واقعا عجیب مناقصه عجیبی است و قطعاً وزارت جنگ هم ادعا میکند که دولت

امریکا تا شب قبل از وصول تقاضای دولت ایران در باره پیشنهاد قیمت اصلاً از این جریانات خبری نداشته است. ولایه بازم وزارت جنگ ادعا میکند که دولت امریکا بای میلی زیاد حاضر شده است از موجودی اسلحه خود مقداری بایران واگذار کند و فقط اصرار فوق العاده معاضل نظامی ایران که علاقمند به برقراری امنیت و عدالت در سراسر کشورند احساسات نوع برستانه و عدالتخواهانه دولت امریکارا بجوش آورده است. واقعا مسخره است حقیقت چیز دیگری است. دولت امریکا میخواسته است مانند ترکیه و یونان و چین مقداری اسلحه برای تقویت ارتش ایران و ایجاد یک تکیه گاه جدید نظامی بر علیه شوروی به ایران بدهد. باین اسلحه استقلال ایران را از دستگاهد که خیانتهکار ما خریداری نماید

ولی دولت ایران طبق قرارداد ۱۹۲۱ با اتحاد جماهیر شوروی آن آزادی عملی را که کشورهای ترکیه چین - یونان - ایتالیا دارند ندارد. دستگاهد حاکم که کشور ما نمی تواند در سیاست خارجی خود ظاهراً بهمان شکل عمل نماید که دولتهای دیگر نامبرده در بالا.

از اینرو صورت خرید اسلحه با وام ده میلیون دلار یک خیمه شب بازی بیشتر نبوده است. قیمت واقعی اسلحه تحویلی بمراتب بیش از این مقدار است و بهمین دلیل هم قیمت پیشنهادی امریکا چندین برابر نازل تر از قیمت عادی است برای آنکه بتوانند بنام ده میلیون دلار هر چه امریکا میخواهد بارتش ایران تقدیم نماید. بازم دلیل دیگری برای حقه بازی بودن جریان وام موضوع اعزام میسیون خرید اسلحه است. میسیون خرید اسلحه چند ماه قبل از بحث در موضوع قرارداد و طرح لایحه با امریکارفته است باین معنی که موضوع خرید اسلحه از امریکا بصورت بالا از مدتها قبل قطعی و مسلم شده بود و تمام جریان بدهی یک مسخره بازی برای پوشانیدن حقایق بیشتر نبوده است؛ مجلس ایران این ننگ تاریخی را خرید و در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۲۶ اینوامرا تصویب نمود و با تصویب آن جرم غیر قابل عفو مرتکب گردید.

با تحویل این اسلحه دست امریکا باز است که تعداد زیادی افسران خود را بنام تعلیمات اسلحه جدید بایران گسیل دارد و تمام شریانهای ارتش ما را بدست گیرد، گرچه با وضع فعلی ارتش چنین زحمتی بکلی زائد میباشد.

۴ - میسیون مستشاران نظامی امریکادر ایران و فعالیت واقعی آنها -

فعالیت میسیون نظامی امریکایی در ارتش ایران از سال ۱۹۴۳ آغاز گردیده است.

در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۳ قانونی از مجلس شورای ملی گذشت. طبق آن قانون عده از افسران امریکایی که حداکثر تعداد آنها از ۳۰ نفر نباید تجاوز نماید در ارتش ایران برای مشاوره استخدام گردیدند.

اختیارات این هیئت از حدود مشاوره بنیابت تجاوز نماید البته نقش این هیئت مستشاری در ارتش ایران در

آمریکا در کلیه شئون ارتش ایران و خاتم مستقیم داشته و بر کلیه فرماندهان و افسران ایرانی رجحان و امتیاز دارند.
 *** قرارداد مزبور با اندازه‌های کشدار و وقیح است که حتی جدی برای تعداد مستشاران نظامی آمریکا در ارتش ایران تعیین ننموده است.
 مطالبی که والاس معروفترین شخصیت‌های سیاسی متروقی آمریکای امروز در نطق خود گفته است بهترین معرف واقفیت قرارداد نظامی آمریکا و ایران است و نقش میسیون آمریکائی را روشن می‌سازد. هدف فعالیت های میسیون نظامی در ایران انجام ماموریت‌های زیرین میباشد.

۱- تجدید سازمان ارتش ایران برای مطابقت آن با ارتش آمریکا - این عمل بوسیله ژنرال گرو رئیس هیئت مستشاری در سال ۱۹۴۷ انجام گرفت و نقشه تجدید سازمان بصوبه شاه رسید و بوقوع اجرا گذاشته شد.

۲- تجدید تسلیحات ارتش ایران و انطباق اسلحه های ارتش ایران با ارتش آمریکا - این عمل با تصویب وام از آمریکا برای خرید اسلحه آمریکائی انجام گرفت.

۳- ایجاد وحدت سازمان نظامی و وحدت اسلحه بین ارتشهای ایران و ارتشهای ترکیه - این عمل با وجود دو میسیون نظامی آمریکا در ترکیه و ایران و تحویل اسلحه مشابه بوردو کشور و ارتباط دائم سفارت آمریکا در تهران و ترکیه و دخالت شاه ایران بعنوان فرمانده کل قوا در این ارتباطات انجام گرفته است.

۴- ایجاد امکان هماهنگی عملیات نظامی و در صورت لزوم فرماندهی واحد بین ارتشهای ایران و ترکیه در صورت ایجاد جنگ بین آمریکا و شوروی. مسافرت‌های مکرر سفیر آمریکا و وابسته نظامی آن کشور در تهران به ترکیه نبوده اند و ملاقات‌های هر موز و طولانی که قبل و بعد از این مسافرت‌ها با مقامات حساس نظامی بعمل آمده است و انتشاراتی که در مطبوعات دنیا درباره این مسافرت ها داده شده است بخوبی نشان میدهد که معافل نظامی آمریکا در ایران و ترکیه در جریان انجام چنین نقشه ای میباشد.

ظاهرا از آنجائیکه معافل نظامی آمریکا برای ارتش کنونی ایران و فرماندهی آن کوچکترین ارزش نظامی قابل نیستند کوشش آنها اینست که فرماندهی جبهه واحد را برایش ترکیه که از نقاط نظر بالا بیشتر مورد اعتماد آمریکائیانست و اگتدار گردد.

کوشش کنونی میسیون نظامی آمریکا و سفارت آمریکا در تهران چنینست که معافل نظامی ایران را برای چنین جریانی آماده نماید. شنیده می‌شود که طرح قرارداد سری در این باره تهیه شده است - آیا این قرارداد تا کنون انجام شده است یا خیر هنوز اطلاع دقیق دربار آن نیست.

اخبار منتشره در باره کوشش آمریکا برای واگتداری قسمتی از آذربایجان غربی و شمالی ترکیه با این جریان ارتباط کامل دارد. بدون شک یکی از ماموریت‌های کابینه آقای وزیر اینست که این نقشه را در دنبال نقشه قبلی عملی نماید.

۵- تهیه نقشه‌های استراتژیک - شبکه‌های هوایی -

آروزهای استخدام خیلی زیاد بود
 رقابت سیاست انگلستان با آمریکا مانع از دخالت شدید مستشاران میشد ولی هر قدر نفوذ سیاست آمریکا در ایران توسعه می‌یافت نقش میسیون مستشاری آمریکائی در ارتش و ژاندارمری بیشتر میگردید. در کابینه قوام السلطنه در سال ۱۳۲۵ که نفوذ آمریکا بحد اعلای تکامل خود رسید نقش میسیون نظامی آمریکا نیز بسیار دامنه دار گردید.

از طرف دیگر در سال ۱۳۲۵ روابط آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی هم صورت ظاهر دوستانه خود را از دست داد و آمریکا دو مرتبه با حملنا با اقدامات شدید ضد شوروی دست زد و در هر دو جا با تمام قوا برای اجرای قوانین ترومن و ایجاد تکیه گاههای نظامی بر علیه شوروی دست بکار شد. در ایران هم لازم می‌آمد که فعالیت ارتش آمریکا شدیدتر شود.

مقارن با پیشنهاد تحویل اسلحه با ارتش ایران بطور سری و خیلی محرمانه تحت فشار ابریا با اسم آمریکا دستگناه حا که ایران یکبار دیگر مانند ۱۹۱۹ تن بمقدار قرارداد تنگینی با آمریکا داد.

این قرارداد نظامی که در ۷ اکتبر ۱۹۴۷ بتوسط جم وزیر جنگ وقت کابینه قوام السلطنه و ژرژ آلان سفیر کبیر آمریکا در تهران امضا گردید و مورد تأیید کلیه مقامات خارج دستگناه حا که ما نیز واقع شد بمنزله سند اسارت و بردگی ملت ایران بود که بدست بانکداران و آل استریت سپرده می‌شد.

دولت وقت بقدری بعمل خیانت آمیز و تنگین خود آگاه بود که جرأت افشای قرارداد مزبور را نکرد و بس از اینکه مطبوعات دموکراتیک دنیا این قرارداد را فاش ساختند در روزهای اول بکلی آنرا انکار نمود و و بر جنگ وقت بکلی از وجود چنین قراردادی اظهار بی اطلاعی نمود و سایر اعضاء دولت هم سعی میگردند حتی - البقدر از اهمیت آن بکاهند و چنین وانمود نمایند که این قرارداد غیر از تدبیر موافقت نامه قبلی چیز دیگری نیست.

حقیقت غیر از این بود - ماکفیست از دهان هانری والاس معاون روزولت قید و کاندید ریاست جمهوری آمریکا حقیقت اهمیت قرارداد تنگین اسارت آمیز ۱۷ اکتبر را بشنویم.

هانری والاس طی نطقی خود در ۴ آوریل ۱۹۴۸ (۱۵ فروردین ۱۳۲۷) درباره قرارداد نظامی آمریکا در ایران چنین اظهار نظر نموده است:

« تمام جریان این موافقت نامه از افکار عمومی آمریکا و دنیا مستور نگاشته شد و نه تنها من آن در روزنامه های آمریکا منتشر نگردید بلکه بکنگره آمریکا تسلیم نشدم...»

*** بموجب این قرارداد ارتش ایران کاملاً تابع فرماندهان و افسران نظامی آمریکاست افسران آمریکائی بهر نقطه ایران که مایل باشند میتوانند مسافرت کنند و نیز با افسران ارتش ایران که بخواهند میتوانند و اف و شوند و طبق این قرارداد مستشاران نظامی

اوتفاعات-راهپاوهیها در تمام ایران و مخصوصا در نواحی مرزی شوروی بطور کلی میسیون نظامی ماموریت دارد که کلیه اطلاعات لازم برای ستاد ارتش امریکازا در باره مرزهای ایران و شوروی و همچنین کلیه امکانات و منابع قابل استفاده جنگی را تهیه نماید .

ارسال این اطلاعات بوسیله ارتباط بدون کنتزل افسران امریکائی با ستاد ارتش امریکایا بامر گز فرماندهی خاورمیانه که در یکی از کشورهای خاورمیانه است صورت میگیرد - همراه یک یادوار یک طیاره بزرگ امریکائی زخاوج ایران از مرز زاهدان، تهران بمبایه و بشهد و تبریز عزیمت نموده و با مدارک لازم از همان مرز زاهدان از ایران خارج میشود این طیاره دارای خوابس برون مرزی است یعنی خود طیاره مانند قاصد دیپلماتیک از هرگونه تفتیش و بازدید آزاد است. همراه بسته های زیادی از مدارک و نقشه های تهیه شده بوسیله مستشاران، توسط این هواپیمای مخصوص بخارج ایران حمل میشود. البته آقای جم در قرارداد خوب این موضوع را پیش بینی نموده اند. در قسمت آخر ماده بیست و پنجم قرارداد نظامی ذکر شده است: دولت ایران اجازه خواهد داد مرصولات بشهر بعنوان اعضاء میسیون و با ارسالی از طرف آنها امریکا و بالعکس آزادانه و بدون محدودیت حمل گردد مشروط باینکه حمل و نقل این گونه در مرصولات

بوسیله دولت کشورهای متحده امریکایا انجام گیرد. ولی اگر تصور مائیم که وزارت جنگ ایران ادعا نمیکرد است که این افسران مستخدمین ستاد ارتش ایران هستند پس باید قبول کنیم که بسته های ارسالی بوسیله هواپیمای نظامی امریکا یا بسته و بادام است و یا اینکه ستاد ارتش ایران در خارج از مرزهاست.

میسیون نظامی در کار تهیه اطلاعات و نقشه های مرزی ایران و شوروی فعالیت فراوان نموده است - جدهائی این فعالیت در همان روزهای بود که متن قرارداد نظامی امریکا و ایران فاش گردید، دسته دسته افسران هیئت مستشاری با افسران ایرانی به نقطه مرزی پیاده و با بسا هرابیما مسافرت میکردند - در تمام طول پرواز و با حرکت از کلیه نقطه سوق الجیشی عکس برداری بعمل میآمد ولی چون امکان چاپ فیلمها در ایران وجود ندارد نگاهدارا بامریکا فرستاده اند که تهیه گردد!

این مسافرتهای مستشاران به نقاط مرزی ظاهرا به نام سرکشی به واحدهای نظامی ارتش ایران صورت میگیرد ولی در وقت در چند مسافرت ان آقایان بخوبی واقفیت این مسافرتها را روشن میسازد مثلا یکی از این مسافرتها به گرگان و خراسان بود. آقای سرهنگ کلایر که مستشار بازرسی رئیس هیئت اعزامی بود آقای کلایر که ظاهرا برای بازرسی فقط واحدهای کوچک مرزی را انتخاب کرده بودند برای رفتن به نقاط مرزی به گرگان میروند اتفاقا در ساعت حرکت از گنبد قابوس به مرز شوروی از طرف ستاد ارتش حرکت ایشان قدغن میشود. علت این ممنوعیت اعتراض شدیداً لکن دولت شوروی

در باره عملیات مستشاران امریکائی در مرز ایران بوده است. آقای کلایر بدستور ستاد ارتش گوش نمیکند و از ژنرال گرو کسب تکلیف نمیسازند. این عمل بهترین معرفت روابط مستشاران امریکائی که مطابق گفته ستاد ارتش مستخدم ارتش ایران هستند بسا ستاد ارتش ایران است. این آقایان بدستور ستاد ارتش را اصلا نمی شناسند و فقط با دستور ارباب ستاد ارتش یعنی ژنرال گرو کار میکنند. بهر جهت پس از تأیید ژنرال گرو از رفتن به مرز صرف نظر کرده و از راه دیگر عازم نقاط مرزی شمال خراسان میشوند! آقای سرهنگ بعضی رسیدت به قوچان و چوورد و سایر نقاط شمالی خراسان اولین تماس خود را به تنهایی بدون حضور افسران ایران با کلا تران مرز میگرداند. ظاهرا حتی یکی از شورائاتی که از کلا تران مرز بعمل میآید مربوط به وضع واحدهای نظامی ایران در مرز نبوده است - تمام شورائات در آنجا در سایر نقاط مربوط به وضع پایگاههای شوروی و میزان نیرویی که در آنطرف میباشد و آیا استحکاماتی در مرز دیده میشود یا نه بوده است - از خاطر نرود که آقای سرهنگ کلایر مستخدم ستاد ارتش ایران و مستشار بازرسی واحدهای ارتشی ایران از اجازت تعلیمات - زندگی - مسکن میباشد نه مامور اداره اطلاعات ستاد ارتش امریکا برای جمع آوری اطلاعات از مرزهای شوروی.

آقای سرهنگ فانگر مستشار مهندسی میباشد - ایشان که اخیراً مسافرتی به کردستان کرده اند باروسای ایلات آن سامان تماس حاصل کرده و این تماس همیشه بطور فردی انجام میشده است - بدلاوه این آقای مستشار مهندس که کارش رسیدگی به وضع واحدهای مهندسی ارتش است بیشتر وقتش صرف رسیدگی و کسب اطلاع راجع به پلها و جاده ها و میانه های هوایی در شمال ایران میباشد و به احتیاطیه یب میای بترین وقتها مقاومت پلها و نقشه پلها خیلی علاقه مند است.

پس از اعتراض دولت شوروی فعالیت علنی مستشاران امریکائی در مرزهای شمالی ظاهرا کم شد ولی از آنجا که تمام نقشه های مرزی تهیه نشده بود طبقه عمل عوض گردید باین ترتیب که افسران مستشاری با لباس غیر نظامی بسا طیاره امریکائی از تهران به تبریز حرکت و در میدان هوایی تبریز از طیاره امریکائی پیاده و بلافاصله به طیاره ایرانی که قبلاً آماده شده بود سوار و به نقاط مرزی پرواز مینمودند و پس از انجام نقشه بدون کوچکترین توقف حتی در میدان هوایی تبریز به تهران مراجعت مینمودند و البته این جریان در حد اکثر اخفا و استتار عملی میگردد

کلیه مستشاران امریکائی که به رضایمه مسافرت مینمایند در آنجا بطور انفرادی بدون رفقای خود به نزد سران ایل ششک میروند و هدایاتی برای این آقایان معلوم نیست به حساب کی میبرند البته این عمل زاهم آقای سرهنگ فانگر مستشار مهندس به منظور رسیدگی بوضع تعلیمات مهندس ارتش ایران انجام میدهد!! گاهی هم البته این آقایان مستشاران برای اینکه

ظاهر را بسازند مسافرت‌های بی‌جنوب مینماید در کلیه این مسافرت‌ها کوچکترین توجهی به وضع واحدهای ارتشی بعمل نمی‌آید. در تمام این مسافرت‌ها این آقایان متوجه جمع آوری اطلاعات راجع به راه‌ها و پلها، منابع اولیه مورد استفاده در دوره جنگ، نقاط بنزین گیری، خواربار و غیره میباشند. نمونه‌های پیشماری از این نوع مسافرت‌ها را میتوانیم بشماریم .

اینها مختصری از برنامه جمع آوری اطلاعات هیئت نظامی مستشاری آمریکا در ایران است .

۶- آخرین وظیفه این هیئت تنظیم و برآوردن ساختن صنایع نظامی و کارخانجات ارتشی ایران است . افسران آمریکایی قطعا کوشش مینمایند که سلاح‌های تهیه شده از این کارخانجات را بسا سلاح‌های آمریکایی وفق دهند تا وحدت کامل تسلیحات ارتش ایران و ترکیه و آمریکا وجود آید.

این بود مختصری از فعالیت نظامی آمریکا و هدفهای این فعالیت در ایران. ما بخوبی می‌بینیم که چگونه کشور ما امروز مرکز فعالیت نظامی امپریالیسم آمریکا بر علیه

همسایه بزرگ ایران یعنی اتحاد جماهیر شوروی میباشد. دستگاه حاکمه ایران هر روز بیشتر در سرانگیزی خیانت به منافع ملت ایران، فرو میرود؛ و هر روز بیشتر در مقابل تقاضاهای نامشروع امپریالیستها سرتعظیم فرود می‌آورد. این سیاست که ممکن است چندروزی سقوط و درهم شکستگی این دستگاه را بمقتب اندازد محال است بتواند بطور قطع از این جریان طبیعی و جبری جلوگیری نماید.

قشه محاصره کشور شوروی یکبار بصورت مفتضحانه‌ای شکست خورد، و بازیکنان آن نقشه در اغلب کشورهای دنیا به عاقبت شومی گرفتار شدند. تعجب ما در اینست که چگونه دستگاه حاکمه کشور ما با کوه نظری غیر قابل وصفی همین گذشته نزدیک را فراموش کرده، واقفیت جریسانات دنیایی را بهیچوجه درک ننموده، و با سیاست ماجراجویانه خود ملت ایران را بصرف یک پرتگاه خطرناک سوق میدهد. ولی ما مطمئن هستیم که تنها همان دستگاه حاکمه ایران است که در این پرتگاه نیستی سقوط خواهد کرد.

انتقادی از ((تاریخ بیست ساله ایران))

احمد قاسمی

و اگر حقیقت دارد که ارتباط پدیده‌های طبیعت با یکدیگر و مشروط بودن آنها در مقابل یکدیگر قانون جبری تکامل طبیعت است؛ از این نتیجه می‌شود که ارتباط پدیده‌های زندگی اجتماعی با یکدیگر و مشروط بودن آنها در مقابل یکدیگر، نیز ممکن الوقوع نیست بلکه قانون جبری تکامل اجتماعی است. بالنتیجه زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه از این صورت که تراکیبی از «ممكنات» باشد خارج می‌شود؛ زیرا که تاریخ اجتماع بصورت تکامل جبری جامعه و مطالعه تاریخ اجتماعی به صورت علم درمی‌آید .

آقای مکی در عین حال که می‌خواهد تاریخ نویسی و کاشف رمزها باشد، این تضاد در کار او هست که اعتقاد عجیبی بقضا و قدر و «چرخ فلک» دارد و این شعر که سرلوحه جلد دوم کتاب قرار گرفته بزرگترین نشانه این اعتقاد است :

تاریخ اخیر ایران از نظر رابطه نزدیکی که با وضع کنونی ملت ما دارد، دارای اهمیت فراوانی است و حجم ترین کتابی که درباره وقایع بعد از مشروطیت نگاشته شده کتاب آقای حسین مکی است. اما اگرچه نویسنده در تألیف این کتاب کوشش بکار برده، از نقایص و معایب زیادی نتوانسته است احتراز نماید. از این جهت ما از لحاظ اهمیتی که موضوع کتاب دارد، و نیز از لحاظ اینکه زمینه‌ای برای رفع نقیصه‌ها بدست آید، ذیلا به تکرار باره‌ای از آنها می‌پردازیم (موضوع انتقاد ما در این جا جلد اول و جلد دوم تاریخ بیست ساله ایران است) :

۱- نویسنده اگر بقوانین تحول تاریخی ایمان نداشته باشد و اگر حوادث را مملول تصادفات بداند و یا بتاثر «چرخ فلک» منسوب گرداند، نوشته او از حدود تعالی و وقایع نگاری تجاوز نخواهد کرد. در این صورت تاریخ بصورت علم در نمی‌آید و نمی‌تواند راهنمایی برای آینده باشد .

خیابانی یکی از چهره های بسیار گیرای انقلابات ایران است ولی آقای مکی هیچ وجه نشان نمی دهد که او دارای چه جنبه های مثبت و منفی بود؛ آبا و ااقاً مخالف مرکزیت و بقول مشیرالدوله «دیکتاتور» و طرفدار «لامرکزیت و تجزیه ایران» بود و یا بقول خودش «برای اجرای مبنای مشروطیت» قیام کرده بود؛ آقای مکی بر اوایت گفته های بی بای د کتر شفق و نطق موزایانه مشیرالدوله و چند کلمه از نطق های خیابانی اکتفا کرده اند.

۳ - اصولاً دو فکر ثابت در ذهن نویسنده کتاب مرگوز است:

یکی اینکه عده ای از رجال ایران را مانند بت در برابر خود گذاشته معتقد است که هر عمل آنها قابل توجیه بیک عمل وطن پرستانه است. از این جهت هر عملی که از آنها سرزده، آقای مکی راهی برای تفسیر وطن پرستانه آن یافته و سپس از این همه وطن پرستی که خود ساخته اظهار شگفتی نموده است. مثلاً ابلاغیه مشیرالدوله را که مربوط با انقلابیون شمال می باشد و نظیر کلیه ابلاغیه هایی است که سیاستمداران ضد انقلاب با عبارات متشابهی صادر می نمایند و منظوری جز پوشاندن اغراض ضد انقلابی خویش ندارند، ذکر کرده و از آن دلیل هابیر فهم و کیاست مشیرالدوله و مخصوصاً ضد انگلیسی بودن او استخراج نموده و گفته است:

«امروز تاریخ قضاوت می کند که اعمال مشیرالدوله منطبق با حسن تدبیر و مصلحت کامل بوده و نقش یک دینلمات مجرب را بازی کرده است» (صفحه ۳۸ جلد اول).

آقای مکی هر وقت پای مشیرالدوله و امثال او در میان است از قول تاریخ قضاوت میکند و خود را زبان یکتای تاریخ می داند ولی هر وقت نوبه خیابانی و کزنل محمدتقی خان می رسد، یادها ن قاضی تاریخ را می بندد و یا می گوید تاریخ «قضاوت خواهد کرد» و عجالة ساکت می گذرد.

دیگر اینکه نویسنده مانند بعضی از مردم ساده تصور میکند که واقعا در کلیه امور باید سیاست انگلستان نمودار باشد و این سیاست هم در همه جا باید فاتح باشد. قدرت این فکر را در ذهن نویسنده از اینجا قیاس کنید که انگلیس ها را از لحاظ قدرت نامرئی و تسخیر ناشدنی آنان «ملائکه آسمانها» لقب داده (جلد اول ص ۳۴۱) و معتقد است که سردار سپه از روز اول هر قدمی که برداشته با نظر انگلیس ها و در اثر توطئه آنها بوده است.

بالنتیجه گاهی که میان این دو فکر ثابت تناقضی پیداشده، نویسنده دچار اضطراب تاثر آوری گردیده است. مثلا آقای مکی بستوفی المالك (که بنا نوشته آقای مکی با دولت جدید شوروی اظهار دشمنی نمی کرده است) اعتقاد بسیار دارد و سقوط کابینه او را بضرر ملت ایران تشخیص می دهد و یقین دارد که این کار بدست انگلیس

تکیه بر اختر شیکرد مکن کاین عیار
تاج کاوس ربود و کمر کسینسرو
در صورتی که اگر تاج قاجاریه را اختر شیکرد
و بوده باشد، مایهوده از سیاست انگلستان و قرارداد
۱۹۱۹ و غیره و غیره صحبت می کنیم.

در جلد دوم (صفحه ۱۷) در وقایع «کندر کودتای تبریز» می نویسد:

«افسوس که در این موقع يك اتفاق غیر مترقبه و يك حادثه غیر منتظره تمام نقشه را برهم زد، و این جاست که بایستی اعتراف کرد که:

قضا چون زگردون فروهشت بر
همه عاقلان کور گردند و کر

و همینجاست که باید گفت ملت ایران به حکم قضا و قدر بایست محکوم به ۲۰ سال رقیبت بشود و تحت ساطه و استیلائی دیکتاتوری بماند و بالنتیجه باین وضع فحیح دچار و یابان باید».

در صفحه ۲۷۹ همین جلد در مورد اینکه احمد شاه رضا خان سردار سپه را بریاست و وزراء انتخاب کرد می نویسد:

«سایر رئیس الوزراهای سابق هم که طرف اعتماد شاه بودند قبول ریاست و زرائی بآنها تکلیف می شود ولی هیچیک قبول نمی نمایند. این بود که خواهی نخواهی و بر اثر اصرار جنوئی ها، قرع این فال بنام سردار سپه زده می شود و بقول شاعر معروف: چون قضا آید طیب ابله شود».

باین طریق معلوم نیست که اگر قضاوت در ذخیل اند چرا از سیاست شمال و جنوب صحبت می شود، و اگر سیاست شمال و جنوب حساب است قضا و قدر چکاره است؟

این نحو قضاوت غیر علمی در تمام کتاب دیده می شود.

۲ - از طرف دیگر، آقای مکی بداستان نویسی بیشتر علاقه دارند تا به پژوهش معرک های تاریخ. منظور از تاریخ نویسی شرح بعضی قصه های خصوصی نیست و مثلا در سراینکه فلان سردار پس از آنکه از اسب افتاد با چند لگد اسب کشته شد، نباید چانه زد. چنین موضوعاتی در جریان تاریخ دارای تاثیر نیست اما بر عکس باید در پی کشف عواملی بود که تعیین کننده خط حرکت تاریخ است. متأسفانه تاریخ مکی تقریباً بیکای عاری از این اصل است.

مثلا خواننده بالاخره نمی فهمد قیام دشتستانی ها از کجا آب می خورد؟ چرا توانستند چندی در مقابل انگلیس ها مقاومت کنند و چرا بچنان سرنوشتی دچار شده اند؟

برای او کف زده است. اگر آقای مکی این ملاک قضاوت را در دست می گرفتند کمتر قلم خویش را در وصف رجال ایران فرسوده میکردند.

آقای مکی قبول دارد که کودتای ۱۲۹۹ در اثر سیاست همسایه جنوبی بعمل آمد و تا کید میکند که این کودتا وسیله اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بود که نویسنده با کمال شدت مخالف آنست و آن را سند اسارت میدانند ممدالك در مورد مخالفت مدرس بامستوفی میگوید:

«وانگهی هدئی که رجال باریک بین ایران داشتند مآلاً منظور همسایه جنوبی را تأمین میکرد» (جلد دوم ص ۲۰۷)

در اینصورت این رجال ایرانی چگونه از طرف نویسنده بصفت «باریک بین» متصف شده اند! مگر آنکه بگوئیم این نام گذارها پیش از تحقیق تاریخ بعمل آمده و دیگر نویسنده نتوانسته است خود را از غلط مشهور رها گرداند.

بسیار نکته دیگری که در تمام تاریخ بیست ساله باعث غلط شدن قضاوت نویسنده گردیده درك نکردن روح زمان و ندانستن تفاوتی است که میان سیاست استعماری و سیاست سوسیالیستی وجود دارد. بعد از آنکه انقلاب کبیر در کشور همسایه ما روی داد و بساط حکومت تزاری را درهم نوردید، نفوذ سیاست استعماری انگلستان در ایران نفوذ یافت و این موضوع دارای علی بود غیر از آنچه آقای مکی تصور کرده است دولت انقلابی سوسیالیستی شوروی لازم بود که پیش از هر چیز با استقرار سوسیالیسم در داخل کشور شوروی بپردازد تا باین وسیله باینگاه ترازول ناپذیری برای دموکراسی جهانی بوجود آورد. از طرف يك آزادبخواهان ایران می خواستند طوری عمل کنند که قشون استعماری انگلستان که آن زمان تا منجیل بالا آمده بود، برای ادامه عملیات نظامی شد شوروی خویش در ایران بهانه ای نداشته باشد. از طرف دیگر زمانه دران ایران عده ای از سابق نوکر انگلستان بودند و عده دیگر که تاد بیروز بدولت تزاری خدمت میکردند وقتی که دولت سوسیالیستی شوروی سرکار آمد و بر بساط تزارها و جاسوسان آنها پشت باز دروی بعینه یوسی انگلستان آوردند و باین طریق مرکز واحدی بر ضد آزادبخواهان ایران بوجود آمد. این عوامل باعث میشد که روز بروز نفوذ انگلستان در ایران بیشتر شود و اقدامات ضد شوروی را در ایران بیشتر تقویت نماید، و طبیعی بود که میبایست چنین بشود.

اما آقای مکی که باین دلایل توجهی ندارد، هر پیشرفت سیاست انگلستان را در ایران معلول يك مانور مرموز و سحرآمیز سیاستمداران انگلیسی و يك خبیث کودتای سیاستمداران شوروی دانسته است و حتی مدعی است که وقتی سفیر شوروی در ایران (مقارن حکومت سردار سپه) بکشور خود بازگشت او را تیر باران کردند؛ این نحوه تفکر ناشی از بیخبری، و متعلق به بعضی از

ها انجام یافته است. اما از طرف دیگر مدرس که او نیز مورد اعتقاد و علاقه کامل نویسنده می باشد، در مخالفت بامستوفی الممالک نقش موثری داشته است. از اینجهت آقای مکی و امیامانده با باید مدرس را از مقام خویش پائین بیاورد و بنا باید انگلیس ها را از صورت ملائکه آسانها خارج سازد. باین نتیجه با اضطراب تمام میگوید: «شاید از اینکه در این فهرست (یعنی فهرست علل سقوط کابینه مستوفی) نامی از «انگشت ملائکه» برده نشده و از نفوذ خارجی سخنی بیان نیامده تعجب کنید. ولی این حادثه مخصوصاً از این لحاظ که مدرس و مستوفی هر دو با کدامن و مکی بخود بودند و باز بجهت بیگانه شدن را ذلت خود میدانستند؛ باید تا حدی از آن قاعده عمومی مستثنی گردد و عوامل داخلی را خیلی بیشتر و قوی تر از نفوذ خارجی در نظر بگیریم.»

(جلد دوم ص ۲۰۷)

آقای مکی برای اینکه از این اضطراب بیرون آید باید پیش از تحقیق تاریخ در باره اشخاص تصمیم بگیرد تا تصدیقات بلاصور او در برخورد و اقیانیت موجب تناقض نشود. ما در اینجا راجع بشخصیت مدرس سخنی نمی گوئیم ولی بطور کلی باید در نظر گرفت که وطن ما اگر اینقدر رجال وطن پرست داشت باین روز نمی افتاد. درخت را باید از موهوش شناخت، و میوه ای که رجال ایران از سیاست داخلی و خارجی خویش بمانعوبل دادند بسیار تلخ بود. اگر از استثناء های ممکن صرف نظر کنیم فقط تا این حد می توان از سیاستمداران خوب ما تریف کرد که شخصا زبانی نمی رسانند ولی شخصیت جنو گیری از زبان دیگران را ندارند. همان میبایستی که بهترین فرزندان انقلابی ایران را در زیر گرد و خاک فراموشی ببوشاند، کودکش دارد که کلیه عوامل فلاکت ملت

ایران را در شمار مردان وطن پرست در آورد و باین وسیله مجاری نفوذ خویش را در سیاست ایران پوشیده نگاه دارد. وظیفه تاریخ نویس اینست که این پوشش هارا ببرد و تابع معتقدات عوام نباشد و فقط شهادت تاریخ را ملاک قضاوت قرار دهد.

لازم نیست که فلان سیاستمدار ایرانی در نزد فلان سیاست استعماری سزا کثبی بسپارد و در هر عملی مستقیماً دستور بگیرد، همینقدر که کسی در اثر جهالت خویش، یا در اثر حجاب، یا بعلت پول پرستی، یا بنا بر ملاحظه خوبان و همفکسان، ریا بسبب جن خود مورد استفاده سیاست استعماری واقع شود خائن است اگر چه چه هرگز زیارت جمال «قطعه اولی» نازل نیامده باشد. بصرف اینکه فلان سیاستمدار در تنگدستی بسر می برد و یا در فلان روز در مجلس سیاست استعماری دشنام داد نمی توان چهره وی را نورانی کرد بلکه باید بدخط مشی او با کدام سیاست موازی بوده و در آخر کدام سیاست

رفع شود تا منافش عاید مملکت گردد» (جلد دوم ص ۱۱۷) و باین طریق محیط مجلس را که بر علیه سردار سیه برآشسته شده بود، آرام گردانید. ولی آقای مکی خود را موظف میدانند که هر طور بتواند از مدرس دفاع کند تا افکار عمومی را ارضاء نموده باشد. از این جهت در صفحه ۲۰۵ با نشاء این عبارات پرداخته است:

«همایه شالی سرگرم جنگهای خونین بود...

ایران که قرنها در زیر رقابت دو همسایه

فشرده و فرسوده شده و دست های فولادین

مستمکر تواریها مانع از استنشاق هوای آزاد

برای او بود آن فرصت کوتاه را غنیمت

شمرده و میخواست از وضع مساعدی که تصادفات

و حوادث جهانی برای او آماده ساخته بود

بحد کامل استفاده کند. سیاستمداران واقعی

ایران یعنی آنها که بتفایق اوضاع جهان آشنا

بودند میخواستند بی سر و صدا، بدون آنکه

توجه حریف را جلب کنند، کار خود را انجام

داده و پایه یک ایران محکم و منظم مستقل را

استوار نمایند. دست های ارزان و مردمستوفی

برای انجام این نقشه حیاساتی مناسب نبود.

یک مرد جسور و فعال اگر هم در تقوی و امانت

بیای مستوفی نمیرسید بمقیده مدرس و همفکران

او بیش از مستوفی پا کدامن میتوانست متشا

انر بشود»

این مرد «جسور و فعال» همان سردار سیه بود و چون

بر کارها مسلط شد با دستهای «غیرارزان و غیرمردد»

چنان بر سر مدرس و همفکرانش کوبت که دانستند نقشه

حیاتی آنها نقشه مرگ بوده است. تا وقتی که سردار سیه

بقائه مدرس و بکنار منقل جای او میرفت و با کشمش

سبز جای میخورد مدرس با نظرا اغماش بمالیات او مینگر بست؛

و روزی که سردار سیه خودخواهی او را ارضاء نکرد،

مخالفت مدرس شروع شد و بسرک او مشهی گردید. اینها

حقایق تاریخی است که بالاتر از اوامام این و آن است.

باید این حقایق را دید و بردم شان داد. اعمال غرض

در ذکر حقایق تاریخی جرمی است که نمیتوان اغماش

کرد.

این اعمال غرض متأسفانه در سایر جاها نیز دیده

میشود. آقای مکی لطف خاصی به احمدشاه دارند و در

سرلوحه کتاب زندگانی احمدشاه شعر ذیل را که خلاصه

نظریه مولف است نوشته اند: «آن پار کز و خانه ما رشک

بری بود - سر تا قدمش یکسره از عیب بری بود».

بدیهی است که چنین تمجید بی قید و شرط هیچگاه

از مورخ پسندیده نیست. آقای مکی برای توجیه این

تصمیم قبلی خود بدفاعیاتی از احمدشاه پرداخته اند که

بسیار بی پایه است. مثلاً توجه احمد شاه را بسردار سیه

که پایه قدرت شخص اخیر را محکم کرد و معلول میاست

انگلیسها و ضعف احمدشاه بود (در ص ۱۵۵ جلد اول)

مغرضین یا ساده دلانی است که اولاً حداقل مجازات را در کشور شوروی اعدام میدانند، و امروز هم که مجازات اعدام اصولاً از آن کشور برافزاده است با اعتقاد خود ادامه میدهند، ثانیاً همیشه تصور میکنند آنچه آنها یا سانی میفهمند سیاستمداران شوروی بدشواری نمیفهمند. این اشخاص در نظر نیگبیرند که بزرگترین حبله گری های امیرالایم در مورد دولت نوین سوسیالیستی شوروی بکار رفت و همین سیاستمداران «ساده» تمام آنها را خنثی کردند.

بهر حال، اگر مثلاً سردار سیه روز بروز بیشتر با انگلیسها متوسل میشد در اثر سیاست سحر آسای انگلیسها و محیط سیاسیون شوروی نبود بلکه دوره مخصوصی از تاریخ چنین اقتضا میکرد که رجال نفع طلب ایران در دامن انگلیسها بیفتند.

رجال ایران همه در دست انگلیسها بودند، قشون انگلیس در سراسر ایران بخش شده بود و سبل تبلیغات ضد شوروی از سر ایران میکشد.

از اینجهت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای مید

ضیاء و تأسیس سلسله بهلوی برای انگلیسها آسان بود

و سیاست آزادخواهان اتحاد جماهیر شوروی در جلو

گیری از سیاست استعماری و کمک بملت ایران تکیه گاه

مهمی نداشت.

اینهاست آنچه آقای مکی در نظر نمیگیرند.

ه - ایراد مهمی که بر آقای مکی وارد است

و رفع آن کاملاً آسان بوده، اعمال فرضی است که در نقل

مطالب بکار برده اند. تاریخ نویس باید سیاه و سفید

تاریخ را نشان بدهد نه اینکه بیل خویش بیکری را سیاه

و یکی را سفید نماید. مثلاً در موبغ سقوط کابینه مستوفی

نطق مدرس را که قسمت عده اش خودستانی است بدون

کم و کاست نقل کرده و حتی قسمتی از نطق قوام السلطنه

را که کاملاً بی مورد و فقط در وصف خود بوده است آورده

ولی از نطق سلیمان محسن اسکندری که لیدر اقلیت بوده

و سخنان او روشن کننده اوضاع میباشد جز چند سطری

نقل نکرده است.

حتی همان وقایعی که آقای مکی نقل میکند حکایت

دارد که مدرس در اثر خود خواهی با عوامل دیگر در

سقوط کابینه مستوفی (که ظاهراً بیشتر از سایر کابینه ها

بقبول سیاست آزادخواهان تمایل داشت) و همچنین

در پروبال دادن بسردار سیه نقش موثری داشته است.

مثلاً در جلسه مجلس شورای ملی مورخ ۱۲ میزان ۱۳۰۱

ممتدالتجار برپای خامنه نطق اصولی و مبسوطی ایراد

کرد و توطئه های سردار سیه را برای تهیه زمینه

دیکتاتوری و خفه کردن آزادخواهان ایران فاش

گردانید ولی مدرس در جواب او بعد از چند شیرین

زبانی و خودفروشی، بالاخره باین نتیجه رسید که «با

وجود این عقیده من در باب وزیر جنگ اینستکه منافش

اساسی و مضارش فرعی است. بایستی سعی کرد که مضارش

بامنتق بسیارضعیفی توجیه کرده اند.

آقای مکی درصفحه ۲۰ در زیر عنوان «دستکش احمدشاه چه نقشی بازی میکند» باین عبارات از احمد شاه تمجید مینماید :

« احمدشاه خودرا پادشاه قانونی وکشور را مشروطه می پنداشت و نسبت یکتبه امور کشوری بنظر بیطرفی مینگریست وخیلی مایل بود همانظوری که تائبالسلطنه اش در زمان طفولیت بوی تعلیم داده بود در مملکت مشروطه زیر بار هیچ مسئولیتی نرفته و بر علیه مصالح و منافع کشور خود مرتکب خیانتی نشده باشد و در ضمن میان دوسیاست متضاد و قوی همسایگان توازن را حفظ نماید و این سیاست هم با منافع بعضی از همسایگان ما درست در نمی آمد زیرا که آنها درخواستهایی داشتند و می خواستند بهر طریقی که ممکن باشد مقاصد خود را عملی سازند. بنا بر این احمدشاه هم صلاح خود را در این دانسته بود که اغلب اوقات تمارض نماید و یا عملاً خود را به وسواس و بر اثر آن بکناره گیری از مردم مشهور کند و بهمین جهت بود که اگر از مشارالیه تقاضای ملاقات میکردند اغلب بدفع الوقت میگذرانید و اگر مجبور میشد که آنها را ببیند بر اثر وسواسی که از خود نشان داده بود در موقع ملاقات از نمایندگان خارجه نوشته یا پاکتی که حاوی درخواست و غیره بود نیسگرفت و اگر اصرار میکردند اظهار میکرد بگذارید روی میز که بهیئت وزرا بفرستم و تأکید کنم که دولت جواب آنرا زودتر بدهد، و اگر احیاناً خواهی نخواهی مجبور میشد که آن نوشته یا پاکت را دریافت نماید و بدست بگیرد فوراً دستکش خود را بعنوان اینکه ممکن است آلوده بسبکرب شده باشد از دست خارج و بدور می افکند و دستکش دیگر میخواست و عوض میکرد.»

البته احمدشاه از سرنوشت پدر پند گرفته بود و آن پافشاری عجیب را در دیکتاتوری نداشت ولی اگر کسی بگوید که این ملامت را از ناصرالملك نایب السلطنه یاد گرفته بود اشتباه عظیمی مرتکب شده و سیاستمدار تربیت شده انگلستان و مورد اعتماد فرن افسیس را باین طریق طرفدار مشروطیت و دمکراسی ایران معرفی کرده است. از طرف دیگر وسواس احمدشاه را بنیای دموکرات بودن او گذاشتن و «نقشی» برای دستکش قائل شدن مورخ را بگرداننده «شهر فرنگ» شبیه میکند که عکسهای ساده را بگردگان نشان میدهد و برای هر یک از آنها یا عبارات دهن بر کن خویش رمزی و هاله ای قائل می شود .

آقای مکی در صفحه ۶۲ جلد دوم با این عبارت از احمدشاه ستایش میکند :

« احمدشاه پادشاهی عشرت طلب نبود و در ایامی که در ایران زندگی کرده در موافق فراغت بالغ بر چهارصد و هشتاد جلد کتب علمی فرانسه را مطالعه کرده و اغلب در حواشی آنها اظهار عقیده نموده است ، بعلاوه در اول و آخر کتاب ، تاریخ ختم و شروع را ذکر نموده است و در بدایت امر که هنوز کاملاً بر زبان فرانسه آشنا نبوده لغات مشککله را که نمیدانستند از مللین خود ستوان و در حاشیه ذکر کرده است »

واقلاً معجزه میفرموده است! انسان از این مدیحه های دبیرس بیاد کتابهای پرورش افکار می افند.

۶- در کتاب آقای مکی بسیاری از اصلاحات مهم را بسیار مهم گذاشته اند و یا مدرکی برای نوشته ها ذکر نکرده اند. مثلاً در مومی که مجلس چهارم میخواست افتتاح شود و کابینه معروف و توفیق الدوله بر سر کار بود شب نامه ای بر علیه افتتاح مجلس منتشر گردید و تذکر داد که همان سر نیزه ای که این مجلس را بسته بود حالا باز میکند و و کلای چهارم را حکومت های نظامی و دولت های دست نشاندۀ انگلیس تبیین نموده اند (صفحه ۲۵۰ جلد اول) این شب نامه از لحاظ تاریخی دارای اهمیت است ولی تاریخ مکی نشان نمیده چه دسته هائی در صدور آن دست داشتند .

در ص ۱۶۴ جلد اول مذاکراتی را که میان قوام السلطنه و کلنل محمد تقی خان بعمل آمده است با کلمه «گویند» ذکر میکنند ولی معلوم نیست چه کسانی و در کجا این مذاکرات را نقل کرده اند. باید میان وقایع تاریخی و قصه های سرگرم کننده فرق گذاشت. اتفاقاً من پیش از انتشار کتاب مکی این مذاکرات را که تیره کننده قاتل کلنل محمد تقی خان است از یکی از دوستان قوام بنقل از خود او شنیده بودم و حدس میزنم که آقای مکی نیز از خود قوام شنیده و چون بیش از انتخابات دوره یازدهم بوده باور کرده است ولی تصور نمیکنم الآن خود ایشان هم اینقدر خوش باور باشند .

گفتگو هائی هم بعنوان مذاکرات قوام و کنسول انگلیس نقل شده که گویا باید لفظ «گویند» را در جلوی آنها نیز گذاشت.

۷- مطالب کتاب منظم نیست و گاهی تا از لحاظ زمان و نه از لحاظ موضوع دارای نظم و رابطه نمیباشد. چنین معلوم میشود که موافق مطالب را از روی روزنامه «ایران» ارگان دموکراتها که گاهی از آن نام میبرد استخراج میکرده و جزو می آورده است. مثلاً فصل «ورود بخدمت افسرانی که از خدمت خارجه شده بودند» (ص ۱۸۲ جلد اول) قاعده باید در جزو اقدامات سردار سپه در کابینه سید ضیاء آورده شده باشد ولی در فصل

در خطابه هایش بنیادی این علوم و قوانین ثابت
اجتماعی اشاره می‌کرد.
ولی چند سطر پانین تر در همین صفحه می‌نویسد:
« اگر خیابانی در علم و فکر و آشنائی بقوانین
اجتماعی همبها میرزا کوچک خان و کلل پسیان
و سالار مؤید و غیره بود ... »
و حال آنکه میرزا کوچک خان از علوم اجتماعی
محققاً بسیار بی بهره بوده است .
یکی دیگر از تناقضات:
در جلد دوم صفحه ۲۸ می‌نویسد :

« روزنامه نجات ایران در روز ۲۸ جمادی الثانی
مقاله‌ای بر علیه ابلاغیه سردار سپه منتشر ساخت
و سردار سپه خطاب نوده بود که عامل کودتا
تو نبودی، انگلیس‌ها و نصرت الدوله بودند .
اگر تو باین اقدام مبادرت نمی‌کردی بک صاحب
منصب دیگری را می‌آوردند . (این مقاله به
امضای ناصرالذاکرین - زین العابدین فروزش
مدیر نجات ایران - بوده) .
اما در صفحه ۴۳ همان جلد در مورد تظاهرات در
مجلس می‌نویسد :

« روز هفتم ماه رمضان در مسجد سپهسالار جدید
سردار منتصر و حسین نوری زاده و ناصرالذاکرین
(زین العابدین فروزش) که جز عطفداران سردار
سپه بودند ... »

۹ - آقای مکی که می‌خواهد نشئه آزاد بخواهی
در گفتار و رفتار او دیده شود متأسفانه از انقلابیون اکثر
بالفاظی یاد می‌کند که مرتجعین برای آلوده کردن آنها
بکار می‌برند . مثلاً (در جلد اول ص ۳۰۷) در مورد انقلاب
گیلان می‌نویسد .

« اوضاع تنگابن نیز خراب شده بوده
آن قسمت از ایران هم سرازاطاعت مرکز برداشته
و یاغیگری را آغاز کرده بودند . در بدو
تشکیل کابینه قوام السلطنه ، همچنین در کابینه
قبل برای برقراری امنیت و آسایش
اهالی آن حدود اقدامات موثری بعمل می‌آمد
ولی در کابینه قوام السلطنه اقدامات مؤثرتری
بعمل آمد باین معنی که اردوئی بتنگابن
اعزام داشت و در نتیجه با مقهور شدن مشغول
جنگ گردیدند ... انقلابیون نمایندگان دولتی
را مجبوس کرده و روز بروز بر شراعت
خود می‌افزودند ... و در نتیجه تاثیر توپخانه که
یاغیان فاقد آن بودند ... »

ما امیدواریم انتقادات بالا برای روشن کردن
تاریخ ایران و برای بهتر کردن کتابی که در هر صورت
زمینه‌ای در شروع کار بدست داده است مفید باشد .

مر بوط بکابینه قوام آورده شده است . این نقل مطالب
از روزنامه گاهی بصورتی بسیار بی‌معنی در می‌آید مثلاً
در زیر خیر « قتل خلیل طووزئی » که بسیار مبهم است
سه سطر راجع به « توقیف مدبر روزنامه توروز »
باین عبارت نوشته شده است :

« روز ۲۳ حمل روزنامه توروز که گویا
بر علیه اقدامات کابینه مقاله‌ای درج کرده بود
از طرف حکومت نظامی مدبر روزنامه توقیف
و پس از چند روز که وی در زندان شهر بانی
بسر برد بنام مرش جنون او را بدار المچانین
فرستادند . » (۱۸۲ ص جلد اول)

ولی مدبر روزنامه نامش معلوم نیست ، خبری که
نوشته شده و موجب توقیف بوده معلوم نیست ، نتیجه
این عمل و قضاوت در باره آن معلوم نیست و خلاصه عدمش
از وجود بهتر است .

گاهی این نقل خیر از روزنامه تبلیغاتی انجام
گرفته و خیالی بی‌معنی از آب در آمده است مانند خیر
چلو گیری از بیماری مسری تیفوس که « بیش از چند روز
طول نکشید ! » (۱۹۳ ص جلد اول) و قضیه جمع آوری اطفال
بی صاحب (ص ۱۹۴) در کابینه سید ضیاء .

اصولاً بسیاری از مطالب برای تحجیم کردن کتاب
آورده شده است که گذشتن از آنها نه فقط صدمه‌ای به
موضوع نمی‌زد بلکه از ملالت خواننده می‌کاست مانند
نطق شارژ دافر فراتسه و وزیر مختار بلژیک و وزیر مختار
امریکا و یاتیم نطق سید ضیاء در شبی که این شخص بنسب
نخست وزیر ی خویس ضیافت داد . این نطق‌ها مانند دوغ
خوردن و دوغ خوراندن سید ضیاء در همان شب ، بکلی فاقد
جنبه تاریخی است .

باز در فصل مر بوط بسید ضیاء الدین دستخط شاه در
بارم قانون مرور زمان نقل شده که معلوم نیست چه محلی از
اعراب در تاریخ عمومی دارد .

بعضی حوادث را مؤلف مانند قصه های پای کرسی
نقل کرده است مانند قضیه خوشتاریا (۳۵۰ جلد اول)
که هیچ ارزش تاریخی ندارد و قضیه هریز کاشی و مستر
هاوارد (۳۴ جلد دوم)

بعضی از قضایای مهم بسیار مجمل مانده است مانند
تیرد کلنل محمد تقی خان با قوام السلطنه که خیلی نقص دارد
و کلنل در آخرین نفس می‌گوید : اسمعیل خان ، و حال
آنکه خواننده اصالتی داند اسمعیل خان که بوده است .
در باره حزب جنگ نیز نویسنده خیلی کوتاه آمده
و قضاوت او بی‌معنی است .

۸ - در بعضی قضاوت‌های نویسنده گاهی تناقضات
آشکار دیده می‌شود . مثلاً در جلد اول (ص ۱۳) می‌گوید :
« خیابانی مردی دانشمند بود . معلوم ققه و حکمت

و ادبیات آشنائی کامل داشت و از روزنه زبان
روسی و ترکی قفقازی و عربی معلوم مثبت عصر
حاضر و مبادی سوسیولوژی و اتفد بود و غالباً

اوضاع اقتصادی و سیاسی مجارستان

دهندیس شرمینی

اوضاع اقتصادی

مساحت کشور مجارستان ۹۳ هزار کیلومتر مربع و حدود فعلی آن طبق قرارداد تری پانون در ۱۹۲۰ تعیین شده است. مجارستان از شاوور محدود است به تراسیوانی، از باختر به اطریش، از شمال به اسلواکی و از جنوب به یوگسلاوی.

طبق سرشماری سال ۱۹۳۸ جمعیت مجارستان ۹ میلیون نفر است.

مجارستان یکی از کشورهای بی برجهیت اروپای جنوب خاوری است که در هر کیلومتر مربع آن ۹۸ نفر سکونت دارند. قسمت خاوری مجارستان مسطح و هموار ولی قسمت باختری آن کوهستانی است. رشته جبال کارپات و آلپ از این قسمت میگذرند.

طبق آمار سال ۱۹۳۰، ۵۵ درصد جمعیت مجارستان را کشاورزان، ۲۶ درصد کارگران صنایع و حمل و نقل، ۵ درصد بازرگانان، ۵ درصد کارمندان درکارهای آزاد و مشاغل دولتی و ۱۳ درصد را متفرقه تشکیل میدهند.

۹۲ درصد جمعیت این کشور مجار و بقیه آلمانی، اسلواک، سرب، رومانی و غیره است. پایتخت مجارستان بوداپست است که در دو طرف رود دانوب قرار دارد. در ساحل باختری قسمت قدیمی، شهر بنام «بودا»، و در ساحل خاوری، قسمت تازه ساز و مدرن آن بنام «پست» جای گرفته است. دو قسمت شهر با هفت بل بزرگ یا یکدیگر مربوط میباشد. بوداپست یک میلیون و پانصد هزار نفر جمعیت دارد.

در این شهر و حومه آن در سوم تمام صنایع مجارستان متمرکز است. در بوداپست کارخانه های بزرگ ماشین سازی، یساجی، فلزات و غیره وجود دارد به علاوه بوداپست بزرگترین بندر رود دانوب بشمار میرود.

در اثر تکامل صنایع از زمان جنگ جهانی اول، مجارستان رفته رفته از یک کشور فلاحی به کشوری فلاحی و صنعتی تبدیل یافته است.

پس از انقراض خاندان سلطنتی هابسبورگ که به مجارستان از اطیش جدا شد، با برقراری موانع گمرکی بازارهای مجارستان از کلاه های اثریشی مسانظت شد و بوسیله یک سلسله اقدامات مبنی بر حمایت مصنوعات داخلی، صنایع آن توسعه قابل ملاحظه ای یافت. باستانه ذغال سنگ بکسیت (ماده اولیه آلومینیوم)

و نفت، مواد معدنی مهم دیگری در مجارستان موجود نیست. چاه های نفت مجارستان سالی یک میلیون تن نفت میدهد (در ایران هر سال در حدود ۲۰ میلیون تن نفت استخراج میشود) تربیت حیوانات اهلی، پرورش احشام و گله داری در مجارستان وسعت زیاد دارد.

زراعت به علت بقایای آثار مناسبات فئودالیته پیشرفت زیادی ندارد.

مجارستان صنعتی ترین کشور اروپای جنوب خاوری است. عده کارگران آن در حدود یک میلیون نفر است. عده کشاورزان ۹ میلیون نفر میباشد.

میزان ذوب فولاد مجارستان یک میلیون تن در سال بالغ میگردد.

مجارستان موتور های دیزل سبک، لکومتیو، کشتی، الکترو موتور و ماشین های دیگر صادر میکند. صنایع نساجی آن نیز تکامل قابل ملاحظه ای یافته است.

اوضاع سیاسی

پس از دسامبر ۱۹۴۴ که در مجارستان حکومت موقت ملی تشکیل شد و به آلمان هیتلری اعلان جنگ داد، در این کشور اسما «حکومت مشروطه سلطنتی» وجود داشت. ولی از آن رو که مجارستان شاه نداشت یکنفر نایب السلطنه از طرف مجلس تعیین میشد. در سال ۱۹۲۰ خاندان سلطنتی آلمانی هابسبورگ از سلطنت مجارستان برکنار شد.

مجارستان دارای دو مجلس، یکی نمایندگان و دیگری سنا بود. مجلس سنا از نمایندگان اشراف، روحانیون، سرمایه داران و کارمندان عالی رتبه دولت که بوسیله نایب السلطنه تعیین میشدند تشکیل میگرفتند. مجلس نمایندگان که ۳۷۰ نماینده داشت اکثر از حزب دولتی «زندگی مجارستان» تشکیل می یافت. این حزب نماینده سرمایه داران بزرگ و ملاکین مؤتلف و وابسته بان بود.

حزب مزبور در سال ۱۹۲۱ بوسیله گراف بلن تشکیل یافت و ابتداء «اتحاد ملی» نامیده میشد. سیاست آن در داخل نگاهداری رژیم سرمایه داری و مالکیت های بزرگ ارضی، و در خارج توسعه مجارستان تا مرز های پیش ۱۹۱۸ بود که شامل ترانسیلوانی و قسمتی از آ یوگسلاوی و چکوسلواکی میباشد.

اگر بتاريخ سیاسی مجارستان در چندین ده سال

مجارستان از سیاست تجدید نظر پشتیبانی نمود و مجارستان را پایگاه تجاوزات خود در خاور اروپا قرار داد. از تمام وسائل تطبیع و سپس تهدید برای جلب مجارستان در صف دول دست نشاندگان هیتلری استفاده شد.

پس از اشغال اطریش از طرف آلمان در ۱۹۳۸ مجارستان مستقیماً تحت تهدید قرار گرفت و همان سال هورتی ملاقاتی با هیتلر نمود و علناً به همکاری نزدیک با آلمان پرداخت.

پس از قرار داد مونیخ میان آلمان، انگلستان، فرانسه و ایتالیا، تقاضاهای مجارستان در مورد تجدید نظر از مرزهای آن کشور تصویب شد. در همان سال در شهر وین حکمتهی از طرف آلمان و ایتالیا در مورد اختلاف میان چکوسلواکی و مجارستان عمل آمد و نواحی جنوبی سلواکی و اوگرن ماوراء کارپات که یک میلیون نفر جمعیت دارد به مجارستان واگذار شد. سپس در ۱۹۴۰ یک «حکمت» دیگر رومانی را وادار ساخت که ترانسیلوانی شمالی را که ۲۵ میلیون نفر جمعیت دارد به مجارستان تسلیم کند. این حکمت هم انکار عمومی را در رومانی به شدت بخافت برانگیخت؛ و هم مجارستان را که تمام ترانسیلوانی را ادعا میکرد ناراضی ساخت.

این «حکمت» ها تسلط آلمان را بر مجارستان و وزیر روز کاملتر میکرد. طبق قراری که بهتای بسته شد فعالیت سازمان فاشیستی بنام «هلتس وند» که از آلمانیهای مقیم مجارستان تشکیل میشد، کاملاً آزاد شد.

سرانجام پس از یک رشته قرارداد های اقتصادی دیگر و اجازه عبور ارتش آلمان از مجارستان برومانی در سال ۱۹۴۰، مجارستان رسماً بیحدان سه جانبه آلمان و ژاپن و ایتالیا بیست و از دست نشاندگان هیتلری سرسپرده آلمان هیتلری شد.

یکی دو نفر از وزرای امور خارجه مجارستان از آن جمله چاگی و تله کی که با سیاست نزدیک و تسلیم به آلمان هیتلری مخالفت میورزیدند بطرز مرموزی کشته شدند و باردوش که از اعمال سرشناس هیتلر بود زمامدار مجارستان گردید.

پس از تجاوز آلمان به یوگسلاوی که در سال ۱۹۴۱ بوقوع پیوست، قسمتی از این کشور که یک میلیون نفر جمعیت داشت به مجارستان واگذار گردید. در همان سال مجارستان با اتحاد شوروی اعلان جنگ داد. تمام امتیازاتی که آلمان از مجارستان میگرفت در برابر وعده مساعدت و پشتیبانی از سیاست تجدید نظر در مرز های این کشور بود. محافل ارتجاعی مجارستان امید داشتند تمام ترانسیلوانی و سلواکی را بشرف در آورند.

بیش از سه سال مجارستان در جنگ برضد شوروی شرکت جست و سرانجام پس از شکست آلمان هیتلری در ستالینگراد، زمامداران مجارستان سیاست «انتظار» را در پیش گرفتند. در سال ۱۹۴۴ هنگامیکه هورتی در پیام رادیویی خود قطع رو با بطن آلمان را اعلام کرد عمل هیتلری حتی فرصت پایان سخنرانی را هم باو ندادند. مجارستان

اخیر توجه شود، دیده میشود که بیش از جنگ بین المللی اول طبقات حاکمه مجارستان خود را متوجه وین و بخصوص برلن نموده بودند. شکست آلمان و امپراطوری اطریش و مجارستان، امپراطوری کثیرالمله هابسبورگ را منلاشی کرد.

این شکست امپراطوری پوسیده و تجاوز کار فتودال، دارای اهمیت شایانی بود و حادثه ای مترقیانه محسوب میشود. عده ای از کشور های اسلاو از بردگی متحدی رها شده و استقلال ملی خود را بدست آوردند. از آن جمله میتوان کشور چکوسلواکی (شامل چک، موراوی و سلواکی)، قسمتی از لهستان، و یوگسلاوی را که از ایالات سرستان کروات و سلون امپراطوری هابسبورگ تشکیل گردید، نام برد.

مجارستان که در جنگ بین الملل اول بخاطر منافع امپریالیزم آلمان بکلی خسته و فرسوده شده بود در سال ۱۹۱۸ شاهد یک انقلاب دوگراتیک و پرورژوایی شد و حکومت جمهوری بزمامداری میخائیل کارولید بوجود آمد.

در مارس ۱۹۱۹ در مجارستان یک انقلاب پیش از موقع سوسیالیستی بعمل آمد و جمهوری شوروی اعلام گردید که پس از ۵۰ ماه مقاومت، تحت فشار محافل ارتجاعی خارج و دخالت مساجد منتقدین از پای درآمد. ملاکین و سرمایه داران بزرگ مجارستان بکمک ارتش رومانی در اوت ۱۹۱۹، دوباره حکومت ظالمانه خود را برقرار ساختند. این حکومت با تمام قوا برضد قرارداد تریانون که قسمتی از اراضی اسلاو نشین را از مجارستان میزاکرده بود قیام نمود. طبق این قرارداد بیش از ۱۳ میلیون اسلاو به رومانی داده شد و حق تسایجات از آنها سلب گردید.

طبقات حاکمه مجارستان دست به تبلیغات شدیدی در مورد تجدید نظر در سرحدات کشور زدند و از این موضوع که ۳ میلیون جمعیت از ۱۲ میلیون جمعیت نواحی میزاک شده مجار بود، استفاده تبلیغاتی شایانی بردند. در مقابل این سیاست تجدید نظر مجارستان در سال ۱۹۲۱ یک اتحادیه ضعیف (اتحادت کوپتیک) از کشورهای چکوسلواکی، رومانی و یوگسلاوی تشکیل شد و بسبب نفوذ نظامی و سیاسی فرانسه و حمایت هلنی آن کشور از اتحاد ضعیف، سیاست تجدید نظر مرز های مجارستان با عدم موفقیت مواجه گردید.

ولی با این وجود دولت بتلن از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ پایدارت شد. خود را مخصوصاً در انگلستان که علاقمند به تضعیف فرانسه در این قسمت از اروپا بود ادامه میداد. ایتالیا کمک و مساعدت آشکاری ب سیاست تجدید نظر دولت مجارستان می نمود و می داشت و از سال ۱۹۲۷ تا آن کشور قرارداد کمک منقلب به متحد ساخت.

در سال ۱۹۳۸ که امپریالیزم آلمان هیتلری خود را برای تهاجم آماده میکرد، بانوچه با اهمیت سوق الجیشی

که بوسیله حزب کشاورزان خرده‌ها به تحصیل اکثریت قاطع در پارلمان توفیق یافت، درصدد برآمد کادرهای مجارستان را بر روی استعمارطلبان انگاروسا کسن بگشاید. نه تنها استقلال مجارستان بلکه حاکمیت ملی کشورهای همسایه آن نیز در معرض خطر شدید رسوخ امپریالیسم امریکا و انگلستان قرار گرفت. این خطر بی‌اساس نیز نبود.

تجاوزکاران امریکایی و انگلیسی بکمک دست نشانده‌گان ورشکست خود مانند هورتی و اتو هابسبورگ، مقدمات یک توطئه دامنه‌داری را برای تسخیر حکومت فراهم می‌کردند. در مناطق اشغالی امریکایی و انگلیسی آلمان و اطریش واحدهای مسلح ناشیست‌های مجارستان و سازمان‌زاندرومی تشکیل شد. نقشه این بود که پس از عقد پیمان صلح، این واحدها بر مجارستان هجوم برند و آن را تسخیر کنند. ولی نقشه‌های امپریالیستی اسارت مجارستان با مقاومت مصممانه نیروهای دموکراتیک و بخصوص حزب کمونیست آن کشور مواجه گردید. این حزب توده‌های مردم را در برابر ارتجاع داخلی و اربابان خارجی مجهز کرد. بالاخره نقشه‌های توطئه‌کاران برهم خورد و مواضع قوای دموکراتیک تحکیم شد.

انتخابات دوم مجارستان

پس از بر ملا گشتن توطئه‌های ضدجمهوری، نیروهای مترقی پس از مبارزات وسیع ویر دامنه بالاخره موفق گشتند عناصر ارتجاعی را از دولت‌انقلابی برکنار گردانند. محافل ارتجاعی در انتخابات سال ۱۹۴۷ با شکست قطعی مواجه شدند. حزب کمونیست مجارستان اکثریت آراء را بدست آورد و صورت بزرگترین نیروی سیاسی کشور درآمد. دیری نگذشت که حزب فاشیستی برقیفر مورد تعقیب قرار گرفت و منحل گردید.

بانک‌های بزرگ ورشته‌های اساسی صنعت، از آن جمله معادن، کارخانه‌های برق، ذوب فولاد و چندین وحمل و نقل ملی شد. از ۶۰۰ هزار نفر کارگران صنایع وحمل و نقل، ۴۰۰ هزار نفر آن در موسسات ملی ودولتی کاری کنند.

در این سال مجلس ملی مجارستان نقشه سه‌ساله تکامل صنایع و ترمیم اقتصادیات را تصویب کرد و این نقشه قانون اساسی اقتصادی مجارستان دموکراتیک قرار گرفت.

با اینکه در ابتداء اجرای نقشه مزبور باموانع واشکالات فراوانی روبه‌رو گردید و این امر موجب امیدواری محافل ارتجاعی داخل وخارج شد ولی دیری نگذشت که بهمت کارگران وزحمتکشان مجارستان این موانع برطرف گردیدند و در پایان سال ۱۹۴۷ میزان تولید زغال وفولاد به مقدار بیش از چنگ رسید.

در زمینه کشاورزی، با وجود خشکسالی بی‌سابقه، محصول کافی تولید شده و با نظم وترتیب توزیع می‌گردد. در پایان سال ۱۹۴۷ کم بود خواربار بکنی مرتفع شد و قیمت موادخوراکی تنزل یافت. در سال ۱۹۴۵ مجارستان ۶۰۰ واکن قند تولید می‌نمود در صورتی که در سال ۱۹۴۷ این مقدار به ۱۲۸۰۰ واکن رسید که ۴۰ هزارتن بیش از

رسم از طرف ارتش آلمان اشغال شد. و یکی از غلامان حقه بگوش هیتلر، ماجراجوی بنام سالاش نایب‌السلطنه این کشور گردید.

با ورود ارتش شوروی به مجارستان و قلع و قمع قوای آلمان هیتلری، مقدمات آزادی ملت مجار فراهم گردید.

در این موقع بود که بافتکار، حزب کمونیست مجارستان جنبه استقلال‌مندی با شرکت حزب کشاورزان خرده‌ها، حزب زارعین ملی، و حزب سوسیال‌دموکرات تشکیل شد. این جنبه در ترواحی آزاد شده حکومت موقتی ملی بوجود آورد که پس از قطع روابط با آلمان هیتلری و اعلان جنگ با این دولت از متفقین تقاضای ترک منحصومه کرد. قرارداد ترک منحصومه در مسکو بسته شد. طبق این قرارداد «حاکمیت» وین ملتی و اراضی متصرفی چکوسلواکی، یوگسلاوی و رومانی به صاحبان اصلی آن مسترد شد.

انتخابات اولی مجارستان

پس از تارومار شدن قوای هیتلری در مجارستان و رهایی کشور از یوغ تسلط بیگانگان، مردم مجارستان پس از چهارصدسال مبارزه مداوم بر ضد سلطه عثمانی، اتریش و آلمان، سرانجام آزادی واستقلال ملی خود را بدست آوردند. پس از چندین قیام واقیاب بی‌نجه در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۹۱۹ که نیروهای آزادی خواه بدست دشمنان غدار و نیرومند زبانی درمی‌آمدند بالاخره ملت مجار بر طبقه‌ها که خائن و مبین فروش خود غلبه کرد.

در این موقع در برابر دموکراسی جوان مجارستان مسئله نگاهداری آزادی بدست آمده از دست بردقاپای نیروهای فاشیستی وحامیان خارجی آن، عرض اندام نمود. دو طریق متمایز در مقابل ملت مجار کوشوده شد. برای نخستین بار در عرض قرون منقادی اخیر، مجارستان در موقعیتی قرار گرفت که میخواست به سیاست نفاق افکن خود پایان دهد و مناسبات دوستانه‌ای با ملل همسایه برقرار سازد. این طریق گرچه راعی مشکل بنظر می‌رسید یگانه راه صحیح و عادلانه بود.

این طریق به کوششی عظیم بمنظور تجدید سازمان اقتصادی وسیاسی کشور احتیاج داشت که با تکماف قدرت ملت مجار و کمک دوستانه کشورهای همسایه، نظام نوین و عادلانه‌ای در مجارستان برقرار گردد.

ولی نباید گمان رژیم فرعونت و ارتجاعی، طریق دیگری برای تکماف مجارستان پیشنهاد می‌کردند. اینان در نظر داشتند بکمک سرمایه بیگانگان و بر پایه مناسبات طبقاتی قدیم کشور را بتدریج «اصلاح» کنند و از حدود و نفوذ یک دموکراسی بورژوازی خارج نشوند. چنین سیاستی بی‌شک مجارستان را به مستعمره کشورهای تجاوزکار امپریالیستی مبدل می‌کرد. نه تنها سرمایه‌داران ارتجاعی و جناح راست حزب کشاورزان خرده‌ها، بلکه عناصر راست سایر احزاب دموکراتیک نیز در دنبال نیروهای ارتجاعی، کوشیدند مجارستان را در این طریق دوم به پیش برند. پس از انتخابات سال ۱۹۴۵ ارتجاع این کشور

محصول سالیانه پیش از جنگ است.

در سال ۱۹۴۶ نقطه ۱۸۷۰۰ واگن خواربار وارد بازار بود است گردید در صورتی که در سال ۱۹۴۷ این مقدار به ۳۹۵۴۱ واگن که بیش از میزان سال ۱۹۳۸ است افزایش یافت.

ترمیم خرابیهای زمان جنگ و تکامل صنایع باندازه ای سریم در حال پیشرفت است که خبر نگاران خارجی را متعجب ساخته است.

تمام امور مربوطه به تنظیم اقتصادیات و طرح نقشه های مربوطه به ارگانی محول شده که شورای عالی اقتصادی تمام دارد.

در پایان سال ۱۹۴۶ قانون تقسیم اراضی بموقع اجرا گذاشته شد و ۷۰۰ هزار نفر دهقان مجار صاحب زمین شدند.

این اصلاحات دموکراتیک مجارستان را در شاهراه تکامل وارد ساخت و رژیم دموکراسی توده ای نوین را در آن مستقر نمود.

تکامل سریع مجارستان در این طریق باطر در هریران جناح راست حزب سوسیال دموکرات تأمین گردید.

شکست جناح ارجیعی حزب سوسیال دموکرات، آخرین پایگاه امپریالیسم در داخل مجارستان، هرج و مرج کاملی در اردوگاه ضد آزادی وجود آورد و به تقویت اردوی دموکراتیک منجر گشت.

در عین حال صفوف احزاب مترقی و بخصوص حزب کمونیست مجارستان با ورود توده های وسیع کارگران دهقان و حتی خرده مالکین کمین قدرت بی سابقه ای رسید؛ حرمت و اعتبار حزب کمونیست مجارستان بعنوان نیروی رهبری کننده مات مجار فوق العاده افزایش یافت.

مقدمات الحاق دو حزب کمونیست و سوسیال دموکرات بصورت یک حزب واحد کارگری علی شد. مناسبات میان احراب مؤتلفه تحکیم یافت و شرائط مساعدی برای ایجاد یک جبهه واقعا علی فراهم گردید.

در زمینه سیاست خارجی نیز انتقاد پیمان های متعدد اقتصادی و دوستی متقابل با همسایگان مجارستان و با اتحاد جماهیر شوروی موقعیت جهانی این کشور را تقویت کرد.

احزاب سیاسی مجارستان و مبارزات آنها

در بالا باختصار از اتفاقات مهم سیاسی که در عرض سه سال اخیر در مجارستان بوقوع پیوسته است سخن رفت. اکنون بجزریان مبارزات احزاب بزرگ این کشور و نقش آنها در تحولات اخیر اشاره میشود.

پس از آزادی مجارستان در سال ۱۹۴۵ از یوغ اسارت فاشیست های آلمان، میدان فعالیت وسیعی در برابر احزاب سیاسی این کشور بنظور تعیین نشود و دولت مجار گشوده شد.

در اثر سیادت چندین ساله فاشیست های آلمان و مجارستان، و شرکت در جنگ سه گین جهانی، پس از پایان آن اقتصادات مجارستان دچار وضع بسیار دشوار و بهرمان آمیزی گردید.

اغلب کارخانه ها و موسسات صنعتی از کار افتاده، و کم بود خواربار مردم زحمتکش این کشور را بشدت تحت فشار گذاشته بود. مرتجعین مجارستان بر سر آن بودند که با استفاده از این دشواریها مواضع از دست رفته خود را دوباره بچنگ آورده و رژیم فاشیستی هورتی را برقرار سازند.

جناح راست حزب کشاورزان خرده پا که در ائتلاف احزاب دموکراتیک شرکت داشت، وسیله اعمال نفوذ و اجرای نقشه های قوای ارجیعی قرار گرفت.

با اینکه در این حزب عناصر مترقی خواه و دموکرات فراوان بودند، مرتجعین که در جناح راست این حزب رخنه کرده بودند، باشتبانه های انواع و اقسام و مسائل موافق گردیدند و رهبری حزب را بدست خود گیرند.

طولی نکشید که اکثر اعضاء هیئت سیاسی این حزب در یک توطئه بزرگ ضد جمهوری وارد شدند.

در پاییز سال ۱۹۴۵ که نخستین انتخابات پارلمان مجارستان صورت گرفت، جناح راست این حزب موفق شد کاندیدهای خود را از صندوق انتخابات بیرون آورد و مرتجعین بنامی چون شوپوک، درزدی، فیئر و دیگران را به مجلس بفرستند. پس از رسوخ در مجلس، رهبران جناح راست این حزب دست بتجریکات دامنه داری زدند و خواستار الغاء قانون تقسیم اراضی شدند. این زرمه ها با مخالفت شدید دهقانان که بمرتکب تازه صاحب زمین شده بودند مواجه گردید. این مبارزه باندازه ای شدید بود که مرتجعین موقت عقب نشینی کرده و تقاضای خود را پس گرفتند ولی باز با تمام قوا از تصفیه دستکاه دولتی از عناصر فاشیستی و اجرای اصلاحات اقتصادی جلوگیری میکردند.

در ماه مارس ۱۹۴۶ قوای دموکراتیک در اتفاق نیروهای چپ متحد گردیدند. در این اتفاق حزب کمونیست، سوسیال دموکرات، حزب کشاورزان ملی و اتحادیه های کارگری وارد شدند. در ۷ مارس نمایش عظیمی با شرکت بیش از ۳۰۰ هزار نفر از طرف این ائتلاف در بودا است ترتیب داده شد. نمایش دهندگان سر کوبی قوای ارجیعی و اجرای اصلاحات دموکراتیک را خواستار گردیدند.

این تقاضاها که بصورت قطعنامه ای در آمده بود، رهبر سابق حزب کشاورزان خرده پا، نادی فرانتس، که نخست وزیر وقت بود تسلیم شد. در داخل حزب مزبور نیز اعتراضات بسیار شدیدی از طرف جناح چپ نسبت به سیاست رهبری حزب ایراد میشد. در نمایش ۷ مارس عده کثیری از اعضاء این حزب نیز شرکت داشتند.

تحت فشار قوای دموکراتیک رهبری ارجیعی حزب کشاورزان خرده پا مجبور به عقب نشینی گردید و ۲۱ نفر از نمایندگان خود را در مجلس از قبیل شوپوک و اشاری و درزدی و دیگران که مورد انزجار شدید توده ها قرار گرفته بودند، از حزب اخراج کرد ولی خرابکاری و کار شکنی رهبران این حزب در امر تجدید حیات اقتصادی کشور بشدتی هرچه تمامتر ادامه یافت.

در این هنگام مبارزه شدیدی در جبهه اقتصادی میان

دارد. معین گردید که توطئه چیان بافاشیت های «زندانی» مجارستان که در ناحیه امریکائی اتریش مشغول فعالیت بودند، ارتباط داشتند. ارتباط با انگلستان از طریق وایزن سابق سفارت مجارستان در لندن، «سابوتوماش» تامین میگردد.

در داخل کشور نیز رشته این توطئه بدستگاه رهبری حزب کشاورزان خرده با میرسد. در نتیجه عده زیادی از مسئولین و رهبران این حزب از آن جمله مسئول تشکیلات آن «آران بایلت» و نمایندگان پارلمانی این حزب «میشمت آندوه» دیگران تحت تعقیب قرار گرفتند.

در اواخر فوریه ۱۹۴۷ مقامات ارتش شوروی دیر کسل سابق حزب کشاورزان خرده با کواج بلا را توقیف کردند.

کواج بلا متهم به تشکیل دسته های مخفی تروریستی، کشتار سربازان شوروی و جاسوسی بر ضد ارتش شوروی بود. از این گذشته بلا در توطئه ضد جمهوری نیز شرکت داشت پس از توقیف دیر کسل حزب کشاورزان خرده با رهبری این حزب پیش از پیش رسوا و متضح گردید. ولی با این وجود جدا در صدد دفاع از کواج بلا برآمد حتی دولت انگلیس و امریکا نیز بحضایت از مزدور خود برخاستند و با دداشت اعتراض آمیزی بدولت شوروی تسلیم کردند. مسافله ارتجاعی با استفاده از تحریر و حمایت از بابان خارجی خود برجسارت خود افزودند و مذاکراتی را که با ائتلاف نیروهای چپ آغاز نموده بودند قطع کردند.

۸ مارس ۱۹۴۷ دولت شوروی با دداشت های امریکا و انگلستان را صی بعا رد کرد و اتهامات آنها را بی اساس تلقی کرد. این با دداشت در مجارستان تسایر شگرفی نمود.

پس از این جریان رهبری حزب کشاورزان خرده با دست به یک مانور مجلاته ای زد و مذاکرات خود را با ائتلاف احزاب چپ شروع کرد. «نادی فرنتس» و سایر رهبران ارتجاعی این حزب با تصویب نقشه سه ساله موافقت کردند و وعده دادند صفوف حزب را از عناصر ارتجاعی تصفیه کنند. در اثناء این مذاکرات ثابت گردید که نادى فرنتس نیز در توطئه ضد جمهوری شرکت داشته است. زمانی که مدارک مزبور بوسیله کواج بلا فاش گردیده بود از طرف مقامات نظامی شوروی تسلیم دولت مجارستان شد. نادى فرنتس در مجارستان نبود؛ وی ظاهرا در سوویس «باستراحت» مشغول بود و از مراجعت و اداء توضیحات سرباز زد. دبری نگذشت که یکی دیگر از رهبران این حزب بنام وارگا بلا قرار اختیار کرد.

بدین طریق ماهیت واقعی رهبران ارتجاعی حزب کشاورزان خرده با برهه آشکار شد و این مطلب بخصوص پس از آنکه اینان از مراجعت بکشور خود و اداء توضیحات خوداری کردند مسلم گردید.

بهران دولتی که پس از کشف توطئه مزبور ایجاد گردید دیری نپایید. زمامداری بهمده رهبر جناح چپ حزب

قوای مترقی و ارتجاعی در گرفت که سرانجام به پیروزی قوای آزادخواه خانم یافت.

یکی از این پیروزی ها مسئله تمویض اسکناس و واحد پول بود. تورم پول در اواسط سال ۱۹۴۶ بمیزان بی سابقه ای رسید. «پنگو» که واحد رسمی پول بود روز بروز از اعتبار ساقط میشد قیمت ها بحدی ترقی کرد که ارقام اسکناس های در جریان سربه بمیلیارد زد مقادیر هنگفتی اسکناس های صد هزار میلیاردر پنگو چاپ و منتشر گردید. با استفاده از این گرانی عجیب مرتجعین میکوشیدند ثابت کنند که ترمیم خرابی های جنگ و توسعه اقتصادیات بدون وام بیگانگان و مداخله دولت انگلوسا کسن غیر ممکن است. ولی علی رغم تمام این مساعی کمونیست ها با کمک سایر احزاب ائتلاف نیروهای چپ طرح تثبیت پول را تهیه کرده و موفق باجرای آن گردیدند.

از ابتدای اوت ۱۹۴۶ واحد پول ثابتی بنام «فوریت» رایج شد این اقدام پس از وضع قانون اصلاحات ارضی در اول مارس ۱۹۴۵، و اعلام جمهوری مجارستان در اول فوریه ۱۹۴۶ بزرگترین پیروزی دموکراسی مجارستان بوده است. از آن پس ملی کردن معادن زغال سنگ، کارخانه های بزرگ برق، و برقراری نظارت بر بزرگترین کارخانه های فلز سازی مجارستان موسوم به «وایس مانفرد» برای مدت ۸ سال عملی گردید.

ولی مرتجعین دست از بیچارگانه برداشتنده و باز با تمام قوا از طریق بالا بردن قیمت ها و کار شکنی در اجرای نقشه سه ساله در برابر قوای ترقی خواه مقاومت میکردند.

این مبارزه در پاییز ۱۹۴۶ به بحران کابینه منجر شد ائتلاف احزاب چپ با دداشتی به نادى فرنتس تسلیم کرد که متضمن تقاضاهای متعددی از آن جمله تنزل قیمت ها بمیزان ۲۵ درصد و تامین نظارت بر بانک ها بود این بار مرتجعین از قبول تقاضاهای ائتلاف احزاب چپ سرباز زدند و مبارزه داخلی احزاب رو بشدت گذاشت. در این بین اتفاقاتی بسووع پیوست که شکست قوای ارتجاعی را تسریع نمود.

کشف توطئه های ضد جمهوری و طرد

خیانتکاران

در دسامبر ۱۹۴۶ ارگان های تامیناتی مجارستان موفق بکشف یک توطئه بزرگ ضد جمهوری گردیدند. یک سازمان مخفی بنام «وحدت مجارستان» فاش شد که بوسیله ارگانی موسوم به «کمیته هفت نفری» اداره میشد. در نتیجه تحقیقاتی که از دستگیر شدگان بعمل آمده معلوم شد که این سازمان مقدمات یک کودتای مسلحانه و استقرار رژیم فاشیستی هورتی را فراهم میکند. کودتای مزبور با کمک احتیاط و بسیار مخفیانه آماده میشد حتی ترکیب «خود دولت» که پس از کودتای می بایست سرکار آید معین شده بود. توطئه چیان میکوشیدند از طریق رسوخ در دستگاه های رهبری ارتش و دولت دست بکار یک خرابکاری وسیع و بر دامنه ای گردند. در جریان تحقیقات آشکار شد که سر رشته این توطئه در خارج از مرزهای مجارستان قرار

کشاورزان خرده‌پا، دانش‌لایوش، محول‌شد. در خود حزب نیز تغییرات بزرگی بوجود آمد و عناصر چپ مانند دویباش‌توان و ساوآر-ساده، بره‌بری حزب رسیده در روش اساسی این حزب نیز تغییر اساسی مشاهده شد. پس از شکست عناصر ارتجاعی و طرد آنها از دولت، اجرای نقشه سه‌ساله که بوسیله حزب کمونیست مجارستان تدوین شده بود و با کارشکنی و مخالفت نادانانه و سایر همکارانش مواجه می‌شد ممکن گردید و از اول اوت ۱۹۴۷ به‌وقف اجرا گذاشته شد.

طبق این نقشه در سال ۱۹۵۰ که مقارن با پایان نقشه سه‌ساله است، محصول مجارستان نسبت به سال ۱۹۳۸ به ۱۲۷ درصد خواهد رسید.

تولید نیروی برق، استخراج زغال سنگ و هم چنین تولید کالاهای کثیرالمنصرف نسبت به پیش از جنگ افزایش محسوس خواهد یافت.

در رشته کشاورزی نیز اصلاحات اساسی بعمل خواهد آمد و کلداری مجارستان که در زمان جنگ و حکومت فاشیست‌ها صدمات فراوان رسیده بود، در سال ۱۹۵۰ بوضع قبل از جنگ خود خواهد رسید.

پس از اجرای قانون تقسیم اراضی ۷۰۰ هزار نفر دهقان مجار صاحب زمین شدند. دهقان متوسط اکنون در کشاورزی این کشور نقش اساسی را ایفا می‌کند، ولی دهقانانی که زمین گرفته‌اند بدون مساعدت و کمک فنی و مالی دولت نخواهند توانست خود را اداره کنند. از این جهت طبق نقشه سه‌ساله ایجاد ۲۰۰ مرکز ماشین و تراکتور با ۹۰ هزار تراکتور و ۲۰۰۰ خرمن‌کوب و سایر ماشین‌های کشاورزی پیش‌بینی شده است.

در سال ۱۹۵۰ ساختمان کال‌دانوب-تی‌سا پایان خواهد رسید که بیش از ۶۵ هزار هکتار زمین را مشروب خواهد کرد.

از جمله اقدامات اساسی در مورد تأمین استقلال اقتصادی مجارستان، میتوان سلسله ملی کردن بانک‌ها را نام برد پس از درهم شکستن مقاومت و اشکال تراشی نادانانه فرانتس و باند او، کمونیست‌ها با کمک سایر احزاب اتفاق‌جویی چپ موفق گردیدند تصویب نامه نظارت بر ۱۳ بانک بزرگ کشور را در ۲۹ ماه مه ۱۹۴۷ از هیئت وزیران بگذرانند.

پس از پیروزی نیروهای دموکراتیک در مبارزه با عناصر ارتجاعی، تناسب قواعد میدان سیاسی مجارستان بفتح دموکراسی تغییر کرد. از این رو ترکیب مجلس نمایندگان که اکثریت آن متعلق با احزاب ورشکست و رسوای ارتجاعی بود، با تحولات سیاسی کشور مطابقت نداشت...

احزاب مترقی تقاضای تجسید انتخابات و انحلال مجلس را مطرح کردند.

رئیس‌جمهور سابق مجارستان تیلدی زلتان در ۳۱ اوت خرمان تجسید انتخابات را صادر کرد و متعاقب آن مبارزات وسیع انتخاباتی در سراسر کشور آغاز گردید.

چهار حزب: کشاورزان خرده‌پا، کمونیست،

سوسیال‌دموکرات و کشاورزان ملی تشکیل جبهه واحدی داده و بدین ترتیب جبهه استقلال ملی را که در سال ۱۹۴۴ تشکیل شده ولی بعداً بطلت خرابکاری رهبران سابق حزب کشاورزان خرده‌پا زخم‌هاشیده بود از نو برقرار کردند. در انتخابات ۳۱ اوت جبهه استقلال ملی پیروز گردید و در ۶ آوریل ۱۹۴۷ آرا یعنی اکثریت کرسی‌های مجلس مجلس نمایندگان را بدست آورد.

در داخل این جبهه، حزب کمونیست ۲۲٫۳ درصد آراء مقام اول را احراز کرد. (در انتخابات سال ۱۹۴۵ این حزب فقط ۱۷ درصد آراء را بدست آورده بود)

در عرض این دو سال حزب کمونیست مجارستان که ۸۰۰ هزار نفر عضو دارد و تحت رهبری ماتیاس را کوشی قرار دارد، با مبارزات قهرمانانه خود بتفع توده‌های وسیع مردم نفوذ و اعتبار بزرگی کسب نمود. به لیست حزب کمونیست در انتخابات ۳۱ اوت یک میلیون و یکصد و سیصد هزار نفر رای دادند در صورتی که در انتخابات پیش این حزب فقط ۸۰۰ هزار رای داشت.

شمار اقتصادی این حزب که می‌گوید «بگذارد» بولدورها مالیات بدهند» معروفیت خاصی در میان توده‌های زحمتکش دارد. این حزب برخلاف دسته‌های ارتجاعی جدا عقیده دارد که خود ملت مجار میتواند و وسایل اجرای نقشه‌های اقتصادی خود را فراهم کند و هیچ‌گونه احتیاجی به «کمک‌های مالی و اقتصادی» دولت انگلوسا کسب ندارد؛ و همین مناسبت با کلیه قوا با طرح مارشال و آئین ترومن و سایر دام‌های شوم امپریالیستی مبارزه می‌کند.

در کابینه‌ای که بلافاصله پس از پایان انتخابات سرکار آمد کمونیست‌ها علاوه بر چهار پست سابق خود (معونات نخست‌وزیری، وزارت کشور، وزارت فرهنگ اجتماعی، وزارت حمل و نقل و پست مهم دیگر نیز کسب وزارت امور خارجه باشد بدست آوردند.

از این قرار حزب کمونیست مجارستان نیرومندترین احزاب ائتلاف دولتی شد.

مبارزه این حزب در طریق دموکراسی با همکاری و اشتراک مساعی نزدیک حزب سوسیال‌دموکرات عملی می‌شود. با اینکه توده‌های این حزب که اکثر کارگر هستند علاقه شدیدی بهمکاری با حزب کمونیست داشتند، در این حزب جناح راست تشبیه نیرومندی وجود داشت که با تشبیت با انواع حیل از نزدیکی این دو حزب کارگری جلو گیری می‌کرد. رهبر جناح راست افراطی این حزب بنام پی‌یر با عده‌ای از طرفداران خود پیش از شروع انتخابات از حزب سوسیال‌دموکرات «انحساب» کرد. ولی پس از این عمل نیز، چون عمل باند پی‌یر کماکان در صفوف حزب بجا مانده بودند فعالیت حزب سوسیال‌دموکرات دچار وقفه و رکود شد و در انتخابات سال ۳۱ اوت ۱۹۴۷ این حزب بجای ۱۷٫۴ درصد آراء سال ۱۹۴۵، فقط ۱۴٫۹ درصد بدست آورد.

پس از پایان انتخابات مبارزه میان جناح چپ و راست این حزب رو بشدت گذاشت که سرانجام بشکست جناح راست و ملود رهبران خائن و سازشکار آن پایان

درصد آراء را بدست آورده.

حزب ارتجاعی دیگر موسوم به «حزب دموکراتیک ملی» تحت رهبری بارانکویچ است که با پشتیبانی روحانیون کاتولیک و دستگاه کلیسایی در انتخابات اخیر ۱۶٫۴ درصد آراء را تحصیل کرده است.

کمی پیش از انتخابات جمعیتی بنام «اردوی زنان مسیحی» بر رهبری سلاخا مارگیت تشکیل شد. این جمعیت اکثرا از زنان کشتی و تارک دنیا تشکیل میشود و مانند حزب بارانکویچ از حمایت کلیسا و روحانیون کاتولیک برخوردار است.

پس از پایان انتخابات، بی بر رهبر «اشمایون» حزب سوسیال دموکرات جمعیتی بنام «حزب سوسیال دموکرات مستقل» تشکیل داد.

بارانکویچ و بی بی فر اکنون تمام این احزاب ارتجاعی را رهبری می کنند و از کمک بی دریغ سرمایه داران و روحانیون کاتولیک برخوردار میباشند.

احزاب ارتجاعی مخالف دولت در انتخابات ۳۱ اوت مجموعاً ۳۹٫۱ درصد آراء را بدست آوردند.

این رقم از یک طرف شاهد بلایزاسیون (تجزیه و قطبین) شده، بقوا در داخل مجارستان بوده، و از طرف دیگر نمونه آنست که معافل ارتجاعی یعنی سرمایه داران بزرگ و ملاکین که از آنها سلب مالکیت شده هنوز به تحصیل مجدد مواضع از دست رفته خود جدا امیدوارند.

وجود هفت حزب مخالف دولت از فقدان اتفاق نظر واتحاد در صفوف ارتجاع مجارستان حکایت میکند؛ ولی این موضوع نمی رساند که عکس العمل این قوا در برابر نیروهای دموکراتیک ضعیف و قابل اغماض است.

این معافل با تمام قوا می کوشند از طریق کارشکنی اقتصادی، بلا بردن قیمتها، ایجاد یک تورم جدید، برهم زدن نقشه سه ساله، دموکراسی ورژیم کنونی مجارستان را از اعتبار بیفکنند.

چنانکه گفته شد معافل ارتجاعی مجارستان با معافل آنگلوساکسون ارتباط نزدیک دارند و سررشته تمام توطئه های اخیر را باید در خارج از مجارستان و بخصوص در امریکا جستجو کرد.

از نادی فرانتس در امریکا پذیرایی شایانی بعمل آمد و مورد ملاحظت مخصوص طبقه حاکمه این کشور قرار گرفت. بر نتیجه مجارستان که تکبیه گاهی در توده مردم کشور خود ندارند، بتوسعه سلطان امریکا و انگلستان پناه برده و بکمک آنها فعالیت تخریبی خود را بر ضد دموکراسی ورژیم جدید مجارستان ادامه می دهند.

در ۲۹ اوت ۱۹۴۷ شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی قرارداد صلح با مجارستان را تصویب نمود و بدین ترتیب شالوده محکمی برای مناسبات حسنه میان این دو کشور بوجود آمد.

در بهار ۱۹۴۵ دولت شوروی با واگذاری مقادیر زیادی بذریع عالی بکشاورزان مجارستان کمک موتری بر توسعه زراعت این کشور نمود

در همین سال دولت شوروی مدت برداشت غرامات

پذیرفت و مقدمات الحاق دو حزب کمونیست و سوسیال دموکرات بصورت یک حزب واحد کارگرمی فراهم گردید.

حزب کشاورزان خرده با که سابقاً بزرگترین حزب جبهه استقلال ملی بوده در انتخابات ۳۱ اوت بجای ۵۷ درصد آراء سال ۱۹۴۵ فقط ۱۵٫۴ درصد آراء را بدست آورد.

علت این پدیده را باید اولاً در این امر جستجو کرد که معافل ارتجاعی پس از تصفیه این حزب از اعمال آنها و همکاری آن با کمونیست ها از پشتیبانی آن صرف نظر کردند؛ ثانیاً عده ای از اعضاء این حزب پس از مشاهده خیانت رهبران خود و بخصوص نادی فرانتس و کواچ بلا و دیگران از این حزب بیرون آمده و بصقوف سایر احزاب جبهه استقلال ملی پیوستند. بدین ترتیب عده ای از اعضاء ارتجاعی آن بصقوف مخالفین دولت پیوسته و عده ای با احزاب مترقی گرویدند و در نتیجه از وسعت حزب کاسته شد و اعتبار و نفوذ سابق آن از میان رفت.

با اینکه صفوف حزب کشاورزان خرده با در معرض یک تصفیه طبیعی قرار گرفته است باز عناصر ارتجاعی که در آن بجا مانده اند دستگاه رهبری را تحت فشار قرار داده و با تمام قوا میکوشند عناصر مترازل را که در این حزب فراوانند بطرف خود بکشانند. این مبارزه داخلی تا پامروز نیز با شدت ادامه دارد.

حزب کشاورزان ملی که متکی بتوده های دهاقین فقیر و بی چیز است در انتخابات اخیر به موفقیت بزرگی نائل گردیده است. بجای ۶ درصد آراء که در سال ۱۹۴۵ بدست آورده بود، در انتخابات اخیر ۸٫۳ درصد آراء را تحصیل نموده است. توده های دهقان مبارک که در نتیجه تغییرات دموکراتیک زمین بدست آورده اند، از این حزب و دولت ائتلافی جدا پشتیبانی میکنند. این حزب در کلیه مسائل اساسی با حزب کمونیست همکاری نموده و با آن اشتراک نظر دارد.

در کابینه جدید این حزب دو پست وزارت دفاع ملی و وزارت ساختمان و کار را بدست آورده است.

چنین بود ترکیب جبهه استقلال ملی مجارستان و شرح پیروزی درخشان آن در انتخابات اخیر.

ولی تصور اینکه نیروهای ارتجاعی پس از شکست انتخاباتی از مبارزه دست شسته و تسلیم گردیده اند بکلی باطل و خطاست.

عناصر ارتجاعی که از صفوف کشاورزان خرده با و سایر احزاب دموکراتیک رانده شده اند، بصقوف احزاب مخالف دولت پیوسته اند. اکنون در مجارستان هفت حزب مخالف وجود دارد.

علاوه بر دو حزب ارتجاعی سابق: «حزب دموکراتیک شهری» (یک درصد آراء) و «حزب رادیکال» (۱٫۷ درصد آراء)، چهار حزب جدید بوجود آمده است.

یکی از آنها «حزب دموکراتیک مستقل مجارستان» است که بوسیله مرتجع مروفنی بنام بالوک تشکیل شده و در انتخابات ۲۵ درصد آراء را بدست آورده است. یکی دیگر «حزب استقلال مجارستان» است که بدست مرتجع دیگری بنام بی بی فر تشکیل گردیده و ۱۳

جنگی مجارستان را که مبالغ بسیار ناچیزی بود و بهیچوجه قابل مقایسه با خسارات فراوانی که آدمکشان هورتی در کشور شوروی وارد ساخته‌اند نیست از سال ۶ به ۸ سال تمدید نمود و چندماه پیش باقیمانده قرضه مجارستان را به ۵۰ درصد تنزل داد.

دولت جدید مجارستان با عقده‌های رشته قراردادهای اقتصادی با شوروی و سایر همسایگان خود موثرا وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی خود را تقویت نموده است.

۸ مارس ۱۹۴۸ سی و هشتمین کنفرانس حزب سوسیال دموکرات مجارستان تشکیل شد. در این کنفرانس فوق‌العاده که نمایندگان احزاب سوسیالیست چکوسلواکی، ایتالیا بلغارستان، لهستان، هلند، بلژیک، فلسطین، آلمان و یونان حضور داشتند، پیشنهاد دیرکل حزب سوسیال دموکرات مجارستان ساکسیت ارباد، با اتفاق آراء مقرر گردید که دست‌آورد رهبری جدید بلافاصله با رهبران حزب کمونیست برای الحاق دو حزب بیکدیگر و تاسیس یک حزب واحد کاری، وارد مذاکره شود.

پس از پایان کنفرانس، کمیته مشترکی از دو حزب کمونیست و سوسیال دموکرات تشکیل شد و مقدمات الحاق دو حزب بیکدیگر فراهم گردید. در پایان ماه ژوئن ۱۹۴۸ الحاق دو حزب و ایجاد حزب واحد کاری متکی به تالیپ مارکس و انگلس و لنین و سنانین جامعه عمل پوشید و سرانجام وحدت طبقه کارگر و ستاد مبارز آن عملی گردید.

در دستگاه رهبری حزب جدید کاری را کوشی و ساکسیت، فارکاش، روائی، کرا، رایک، رونائی، ماروسان و وایدا انتخاب گردیدند.

ماتیاس را کوشی رهبر بزرگ حزب کمونیست مجارستان دیرکل حزب جدید التاسیس انتخاب شد.

چندی پیش تبدلی زلتان رئیس جمهور سابق مجارستان که از رهبران حزب کشاورزان خرده‌ها بود از مقام خود استعفا داد. کناره‌گیری وی مورد قبول احزاب سیاسی قرار گرفت و ساکسیت آرباد بریاست جمهوری توده‌ای مجارستان انتخاب گردید.

بررسی روابط دول سرمایه‌داری با اتحان جماهیر شوروی

دکتر فریدون کشاورز

مقدمه

از آن تاریخ که بشریت وسائل تولید، نظم دوران اشتراکی نخستین را برهم زد، و ساکنان جوامع بشری را به مدودی گنجه‌رو بیاری نجبر تقسیم کرد، و نظام ظالمانه طبقاتی جان‌شین صلح و صفای دوره‌های اولیه تمدن گردید، بارها توده‌های متمسکش از ظلم طبقات حاکمه بگونه آمده و منظور انهدام اساس متمسگری قیام نمودند.

چه بسا که این شورشها و جنبشها، چون وسائل و شرایط فراهم و آماده نداشت، با ناکامی و شکست مواجه گردید، و از اینرو، بجای آنکه بارگران ظلم و بیداد صاحب و مالک و کارفرما را آذونش برده و دهقان و کارگر بردارد، و یا سبکتر گرداند، بالعکس بر تجمعی متمسگران و سیطره شوم آنان افزود، و همینکه گروه ستم‌پیشه پیروز شدند بنام انتقام و حکم «قوانینی» که ضامن بقای تسلط ناروای آنان بود، کسانی را که بر حکومت زمان و سنت معمول که همیشه در نظر طبقه حاکمه مقدس و بی‌زوال جلوه میکند، شوریده بودند، بسزای نافرمانی‌شان رسانیدند.

در این احوال، اگرچه در نتیجه این شکست‌ها

ظلم ظالمان و محرومیت مظلومان بیشتر میشد، شراره عصیان مقدس توده‌های اسیر فرسوزان‌تر و سوز و شوق آنان با آزادی و نجات افزون‌تر میگردد.

زمانی نیز قیام توده‌ها بفتح و پیروزی منتهی میشد و اساس ناروای معمول نسخ و بجای آن نظم نویسی که بمفهوم زمان عادلانه و مطلوب محبوب میگردد، استقرار مییافت.

چندگاهی افق روشن در برابر دیدگان فرزندان محروم بشریت نمودار میگردد، و زادگان زحمت روزگاری آسوده از رسوم ظالمانه دوران محکوم‌بسر میگردند، ولی این آسایش و آرامش دیری نمی‌پایند و بزودی معلوم میشد آنچه را غایت آمال و فتح آخرین و نجات قطعی شمرده بودند جز سراب فریبنده‌ای نبوده است؛ و با اینکه حکومت گروهی بدسگال منسکوب گردیده، گروه ظالم دیگری که راه ستمگری را بهتر میدانست و رسم استشارا استادانه‌تر بکار می‌بست بر سر کار آمده‌است. ناگزیر چاره‌جویی از نو آغاز میشد و مبارزه تجدید میگردد.

بدین ترتیب قرن‌ها تلاش متمسکشان جهان برای

در آن حکومت مصداقی ندارد. بدیهی است که مردم چنین کشوری هدفی جز صلح، و آرزوی جز سعادت بشریت نخواهند داشت.

انقلاب کبیر اکتبر بهترین سرمشق مبارزه برای رنجبران جهان است. زحمتکشان روی زمین از انقلاب اکتبر این درس گرانبها را آموخته‌اند که چگونه باید مبارزه کرد و قیام نمود و پیروز شد.

این انقلاب بهترین آزمایش ثنوریهای آزادی-بخش مارکس و لنین بود که بدرخشان‌ترین نتایج منتهی گردید و عملاً ثابت کرد که تشکیل حکومت بدست رنجبران نه تنها میسر است بلکه عالیترین شکل حکومتها و واقعی‌ترین دموکراسی‌هاست.

در این انقلاب ثابت گردید که اداره امور کشورها موهبتی نیست که بدزدان و طفیلی‌های جامعه اعطا شده باشد.

قوه ابداع زحمتکشان همانطور که همه چیز جهان را میسازد و مهیا میکند، بهترین طرز اداره کشورها را نیز قادر است؛ و حتی میتواند کشوری را که بنا بگفته‌نین رهبر نامدار انقلاب اکتبر، قبل از انقلاب و کشوری عقب‌مانده بمانند و باور نکردنی بود که مردم آن فقیر و نیمه وحشی بوده و افزار و لوازم جدید آن یک چهارم انگلستان و یک پنجم آلمان و یک دهم امریکا بود (لنین در ۱۹۱۳) و زراعت آن بطریق قرون وسطایی توسط دهقانان بی‌چیزوبی‌خانمان انجام میشد، یکی از بزرگترین کشورهای صنعتی جهان مبدل سازد.

انقلاب کبیر اکتبر این امید واعتماد را در خاطر رنجبران جهان خصوصاً زحمتکشان کشور های عقب‌مانده ایجاد و تقویت نمود که با مبارزه صحیح و منطقی میتوان موفق گردید و باآرزو رسید.

شرکت ملل عقب‌مانده شرقی، مللی که سابقاً نیم وحشی محسوب میشوند و استعمار آنها امر «شوروی» قلمداد نمیکرد، در انقلاب؛ ثابت نمود که عقب‌ماندگی ملل شرق در نتیجه استعمار دول خارجی است و همین ملل بدینت و پریشان اگر در مسیر ترقی قرار گیرند، پیشرفت و نجاتشان قطعی است.

در نتیجه انقلاب کبیر اکتبر روش مبارزه سازمان‌های ملی تغییر کلی یافت و افکار سوسیالیست دموکراسی که معتقد باحراز سوسیالیسم از راه پارلمان در شرایط آزمان بود، باشکست آشکاری مواجه گردید.

انقلاب اکتبر امکان تشکیل حکومت مشترک از ملل مختلف را ثابت نمود و اصل همکاری ملل در تحصیل آرزوهای بشریت و تعاون مشترک را بصورت واقعی بوجود آورد؛ اختلافات نژادی و مذهبی و ملی را در یک ششم جهان نابود کرد و برادری و برابری ملل را جانشین آن نمود.

اعلامیه حقوق ملل روسیه که در نخستین روزهای استقرار حکومت شوروی انتشار یافته حاوی مراتب ذیل

نیجات از سلطه ستیزکاران، با این نشیب و فرازها توأم بوده و ملل عالم نسبت تمهید شرایط تکامل؛ طریق ناموار تاریخ را پیوده اند؛ در حالیکه همیشه آرزوی رهائی قطعی از قید ظلم و بی‌داد، و وجه آمال و هدف نهایی زحمتکشان جهان بوده است.

برای اولین بار در طول تاریخ تمدن انسانی سی سال پیش؛ این آرزوی شیرین بشریت در گوشه‌ای از جهان بحقیقت پیوست و قیام مقدسی که به غلبه قطعی و فتح نهایی رنجبران انجامید؛ با همت زحمتکشان دلاور کشورهای شوروی بنتیجه رسید.

پیروزی انقلاب کبیر اکتبر نمونه درخشان فتح آخرین زحمتکشان و تحقق ابدال بشریت رنجیده‌است. انقلاب کبیر اکتبر یکبارہ رسم استعمار را در یک ششم جهان برافکنده و آزادی واقعی و برابری حقیقی را به دو بیست میلیون انسان محروم و اسیر ارزانی داشت.

این انقلاب بملت نتیجه قطعی و نهایی آن از انقلابات دیگر بکلی متمایز است. انقلابات دیگر با استننازی انقلاب ۱۸۷۰ فرانسه که منجر بپرتواری موقت کمون پاریس شد، یک نوع استعمار را بجای نوع دیگر آن مسخر مینمود. تنها کمون پاریس یک قیام قهرمانی و افتخار آمیز زحمتکشان بود که برای اجراء قطعی اصول استعمار برپا گردید، ولی آنها بسیار زود مغلوب و منهدم شد. مثلاً انقلاب کبیر فرانسه حاکمیت سرمایه‌داران شهری را جانشین تسلط مالکین دهات نمود و انتفاع انسان را از انسانهای دیگر بپیچیده موقوف نکرد. حتی میتوان گفت استعمار بورژوازی اگر چه ظاهر آن آراسته تر و مردم قریب تر است، بسیار شدید تر و عمیقتر از استعمار فتودالی است.

آن آزادی که در اثر انقلاب کبیر فرانسه نصیب ملت گردید، اسی بیش نبود.

مسلم است در جامعه‌ای که سودبرستان خونخوار آزادی و امکان حیات و فعالیت دارند، برای رنجبران فاقد وسائل تولید، معنی آزادی هرگز صورت واقعی بخود نخواهد گرفت و همیشه آزادی برهه آزادی کرک تهدید خواهد نمود.

برای کسانی که در شرایط نامساوی بسر میبرند افسانه بی‌ارزشی است. آیا هرگز دست و پا بستگان حنیاج را با آسوده خاطران بی‌نیازی میتوان برابرشرد؟ و آنرا در شرایط همانند تصور کرد؟

ولی به برکت انقلاب کبیر اکتبر از ظلم و استعمار گم‌انتری در سراسر کشورهای شوروی باقی نماند و آزادی و برابری با امکان استفاده از آن در دسترس مردم شوروی قرار گرفت.

از بر تو انقلاب اکتبر خالصترین شکل دموکراسی واقعی در کشور شوراها برقرار گردید؛ و چون سایه شوم استعمار از قلمرو کشور شوروی رخت بر بست، رقابت فانهجار و تولید اضافه بر احتیاج و نیازمندی بی‌آزار فروش

معاهدات مجرمانه را در تمام قسمتهائی که رجحان و امتیازی برای مالکین و سرمایه داران روسی قائل شده و امتیازات «روسیه بزرگ» را تأیید و تقویت مینماید. باطل میشارد.»

بدینجهت دولت شوروی معاهدات سری را که دولت تزاری با دول امپریالیست دیگر منعقد نموده بود برسمیت شناخت، آن قراردادهای سری را منسوخ نمود، و در عین حال که آبروی دول استعماری از انتشار آن اسرار بر باد رفت، ملل عقب مانده نیز از حیرت های استعمار آگاهی یافتند و در مبارزات خود هشیاری بیشتر بکار بردند.

تنها دولت شوروی آزادی و استقلال ملل را محترم شمرد بلکه از مساعدهت های معنوی و مادی بکشور هائی که برای استقلال و حاکمیت خود مبارزه مینمودند خودداری ننمود. از جمله هنگامیکه دولت افغانستان با استعمار انگلستان در سال ۱۹۱۹ می جنگید، دولت جوان شوروی استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و انگلستان در نتیجه مجبور گردید از مبارزه مسلحانه دست بردارد و استقلال افغانستان را برسمیت بشناسد.

دولت شوروی در ۱۹۱۸ از همه امتیازاتی که دولت تزاری در ایران تحصیل نموده بود دست کشید و لنین بزرگ در ۱۹۲۰، علی رغم معاهداتی که دولت روسیه تزاری بفرس حاکمیت و استقلال ایران با همکاران استعماری طلب خود منعقد ساخته بود، بسا دولت ایران قرارداد جوانمردانه ای را امضاء نمود.

این قرارداد باعث شد که معاهدات شوم ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ دایر با استعمار و تقسیم ایران لغو گردند.

دولت شوروی بدولت ترکیه در مبارزات میهن پرستانه ملت ترک بر علیه استعمار انگلستان مساعدت معنوی بینظیری نمود و پیش از همه، دولت مصطفی کمال را برسمیت شناخت و موجب گردید که کوششهای انقلابی و ضد استعماری ملت ترک موافق گردد.

خلاصه انقلاب اکبر در همه روابط و شرایط عالم تغییر کلی ایجاد نمود، و چون دارای تاثیر جهانی بوده یک انقلاب دنیائی محسوب میشود و همانطور که ملل شریفه آزادی و توده های زحمتکش جهان کشور شوروی را قبیله امید می شمارند، دنیای سرمایه داری نیز با ترس و کینه خاصی بآن میگرد و از این لحاظ مطالعه و بررسی روابط دنیای سرمایه داری با کشور شوراهای بسیار جالب و شایان توجه مخصوص است.

مطالعه این روابط در عین حال که ما را به تلاش مذبحخانه سرمایه داری برای شکست سوسیالیسم در کشور شوروی آشنا میکند، کوششهای قهرمانی زحمتکش شوروی را که در برابر مشکلات بیمانند نهراسیده و سوسیالیسم یاودیده

است: ۱- تساوی و حق حاکمیت ملل روسیه ۲- ملت های روسیه حق دارند مستقلاً مقدرات خویش را تعیین کنند و حتی میتوانند جدا شده دولت مستقلی تشکیل دهند. ۳- کلیه امتیازات و محدودیت های ملی و مذهبی ملفی میگردد.

انقلاب کبیر اکتبر موجودیت دنیای سرمایه داری را در جهان بخطر انداخت و در نتیجه آن پایه سرمایه داری منزائل گردید زیرا اولاً یک ششم جهان را از یوغ کاپیتالیسم و استعمار نجات داد و حکومتی حیلہ گر و جهاجوی را از میان برداشت و گروه ملل تحت قیادت روسیه تزاری را آزاد کرد. ثانیاً انقلاب اکبر برای هسایگان کشور شوروی امنیت قطعی و مسام ایجاد نمود. در اثر انقلاب ارتجاع بین المللی یک سنگرمستحکم و یک همکار مقدر را از دست داد و درازاء کشور استعمار طلب روسیه تزاری، دولتی با رژیم سوسیالیستی که برای رنجبران ملل شوروی، برای رنجبران کشورهای هسایه و بغور کلی برای رنجبران روی زمین پشتیبانی صمیمی و زورمند و توانمند بود قرار گرفت. ثالثاً با انقلاب اکبر ریشه استعمار جهانی سست گردید و بعد از آن، و با انسکام معنوی آن، مستعمرات توانسته و خواهانند توانست از بند استعمار رهائی یابند.

از این پس جنبشها سریعتر بشر خواهند رسید و رنجبران جهان در مبارزات خود از کشورشورها نیروی معنوی کسب خواهند نمود. کشور شوروی مرکز افکار آزادی بخش طبقه کارگر در سراسر جهان است و حکومت های سرمایه داری بعد از انقلاب اکبر - مجبور گردیده اند طبقه کارگر را بعنوان عاملی اساسی محسوب دارند و موجودیت او را برسمیت بشناسند و بسادگی نمیتوان گفت که انقلاب اکبر دیو مغوف ارتجاع و سرمایه داری را افسار زده است.

دولت شوروی از ابتدای تأسیس، احترام بحاکمیت و استقلال ملل را پایه سیاست خارجی خود قرار داد و لازم بند کرد نیست که اتخاذ چنین سیاستی از طرف کشور که از آنها بلای استقلال و آزادی ملل شرق بود، نتیجه بیامیه موجب تحکیم موقعیت بین المللی کشور های خاور گردید.

بر طبق قطعنامه ای که در کنفره دوم شوراها، دوازدهم پس از شروع انقلاب کبیر اکبر، تصویب شد کمیساری امور خارجه موظف گردید عهد نامه های استعماری مخفی را منتشر سازد.

« دولت دیپلماسی مخفی را ملفی مینماید و تصمیم قطعی دارد که تمام مذاکرات را بطور علنی انجام داده و با اطلاع مردم برساند؛ تمام معاهدات مجرمانه ای که بوسیله حکومت مالکین و سرمایه داران تأیید و یا منعقد گردیده است هر چه زودتر بطور کامل انتشار خواهد یافت. حکومت شوروی فوراً وبدون هیچ قید و شرطی مقاد این

گرا نیهای انقلاب اکثر را با کمپانی و سر بلندی محفوظ داشته اند ، بنا نشان میدهد ملت عزیز ما باید از آن توطئه های خائنه دولت های سرمایه داری که بر علیه آزادی و آسایش مردم شوروی تمهید گردیده ، درس عبرت بگیرد و از این مبارزات افتخار آمیز ملت های شوروی در حفظ آزادی و خاکبیت خویش روح امید و اعتماد را در خاطر خود زنده و پایدار نگهدارد .

برای آنکه بتوان بهتر ادای مطلب نمود ما این بحث را به قسمت تقسیم میکنیم :

I - روابط دول سرمایه داری با اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب اکتبر تا سال ۱۹۴۱ که این قسمت نیز بدو جزء تقسیم میشود :

الف - روابط تا ۱۹۳۹ (قبل از شروع جنگ جهانی دوم)

ب - روابط از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ (از شروع جنگ تا تعرض بکشور شوروی)

II - همکاری شوروی و متفقین از ۱۹۴۱ تا پایان جنگ جهانی دوم .

III - روابط شوروی با کشورهای سرمایه داری از سقوط برلین بدست ارتش سرخ ، (تسلیم آلمان) تا امروز

I - روابط دول سرمایه داری با اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب اکتبر تا ۱۹۴۱
الف - روابط تا ۱۹۳۹ (قبل از شروع جنگ جهانی دوم) .

۱ - از انقلاب تا صلح با آلمان آتش نخستین جنگ جهانی در نتیجه آزمندی کشورهای سرمایه داری و ناسازگاری که در تقسیم بازار های جهان میان آلمان پدیدار گشت ، شعله ور شد .

کشور روسیه تزاری و فرانسه و انگلیس و چند کشور دیگر با آلمان و اطیش و هنگری و غیره در نبرد شدند . در سراسر سه سال اول جنگ ، از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ ، روسیه تزاری با شکست های پی در پی مواجه بود زیرا طبقه حاکمه روسیه با آلمانها روابط مخفیانه داشتند . ملکه تسارو بسیاری از وزراء و ژنرال های روسیه (حتو وزیر جنگ) در خفا با آلمانها کمک میکردند .

انگلیستان و فرانسه ، ورژوازی روسیه را بر علیه دربار تسار برانگیختند تا دست بکار تمهید انقلابی شود و امپراطوری روسیه را از نیکلای دوم بازستاند و بتساری که طرفدار ادامه جنگ بوده و ضمناً قادر بجلو گیری از امواج انقلاب ، که سر تا سر روسیه را فرا می گرفت باشد ، تقویض نماید .

در ماههای ژانویه و فوریه ۱۹۱۷ اعتصابات دامنه داری در پتر و گراد و سایر شهرهای روسیه ، بوقوع پیوست سر بازان بگمک کارگران بر علیه پائسانان و ژاندارمها که نوکران

مطیع دربار تسار بودند ، از ها با شدت تمام چسبیدند و آخر الامر در پتر و گراد انقلاب پیروز شد . کارگران و سربازان بتشکیل شوورهاها پرداختند و ناخبر پیروزی انقلاب پتر و گراد بسایر شهر ها رسیده همه جا کارگران بگمک سر بازان ادارات دولتی را تصرف نمودند و شووراهای کارگران و سربازان را تشکیل دادند .

چون اکثر رهبران حزب بلشویک در این اوقات در زندان و تبعید بسر می بردند ، اکثریت نمایندگان شوورهاها بدست منشویکها و سوسیالیست های انقلابی افتاد و این احزاب که صمیمانه شوواهان استقرار خاکبیت رنجبران نبوده اند مانع رشد انقلاب و تحصیل نتایج آزان گردیدند و علی رغم نمایندگان حزب بلشویک در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ کمیته موقتی دولتی تشکیل شد و حکومت موقتی ورژوا بریاست لورف تاسیس گردید .

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در نتیجه عدم رضایت مردم از ادامه جنگ بر پا گردیده بود ، و عسبان سربازانی که از جنگ و شکست های پی در پی بجهان آمده بودند آنرا موفق گردانیده بود ولی رهبران خائن انقلاب قضیه صلح را مسکوت گذاردند و حتی وزیر امور خارجه حکومت موقتی اعلام نمود که مردم روسیه جنگ را تا فتح نهایی ادامه خواهند داد .

در داخل کشور نیز با پیشرفت انقلاب مخالف بودند و آنچه را که بدست آمده بود ، کافی دانسته و خواهان ایجاد روابط عادی و دوستانه با ورژوازی روسیه بودند .

حزب بلشویک ناچار بمبارزه شدید با انکار انحرافی و جنگ طلبی رهبران خائن انقلاب فوریه پرداخت و در سوم آوریل ۱۹۱۷ ، لنین ، داهی نامدار و فرزند برومند توده زحمتکش پس از سالها دوری از وطن بروسیه بازگشت ، و استالین رفیق و وفادار لنین از تبعید سبیری مراجعت نمود و ایندو رهبری حزب بلشویک و مبارزه با منشویکها و سوسیالیست های انقلابی را به عهده گرفتند . لنین نخستین نطق خود را از بالای یک زره پوش با این جملات بیان فرمود : « زنده باد انقلاب سوسیالیستی »

در این اوقات لنین در رساله مشهور پرساله آوریل می نویسد .

« آنچه در وضع کنونی روسیه مهم است ، تحول از نخستین مرحله انقلاب ، که عدم کفایت شوور رنجبران و ضعف تشکیلاتی آنان خاکبیت را بدست ورژوازی داده است ، بدومین مرحله آن که باید خاکبیت را بدست طبقه رنجبران بیاورد می باشد » و « امروز دیگر جمهوری پارلمانی بدر دنی شوروی دو یک جمهوری شوروی مرکب از نمایندگان کارگران ، کشاورزان روز مزد و دهقانان سرتاسر روسیه لازم است . پس از پیدایش شووراهای کارگران توسل جستن بجمهوری پارلمانی یک قدم به عقب می باشد »

حکومت موقتی در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۷ در جبهه آلمان بتعرض برداشت و بستنی شکست خورد . این واقعه احساسات مردم شوروی را بر علیه حکومت موقتی برانگیخت و کنگره

ششم حزب بلشویک در اوت ۱۹۱۷ قیام مسلحانه را تصویب نمود. جملات آخر بیانیه کنگره ششم اینست :

«رفقای مبارز خود را برای نبرد های جدید آماده کنید با ثبات و استقامت، شجاعت و آرامش بدون آنکه تحت تاثیر تحریکات قرار گیرید. بصورت ستونهای جنگنده و مبارز متشکل شوید. رنجبران، سربازان، دهقانان بزیر پرچم ما گردانید.»

ارتجاع روسیه ۱۲، اوت ۱۹۱۷ کنفرانسی از نمایندگان مالکین بزرگ، سرمایه داران شهری و ژنرالها تشکیل داد و ژنرال کرنیلف، که مانند همه کارگردان این مفر ارتجاع نهضت توده ها را بهیچ می شمرد، از کنفرانس تقاضا کرد که «کمیته ها و شورها از بین برده شوند» کرنسکی از سوسیالیست های انقلابی ضمن نطقی که در کنفرانس مزبور ابراز کرد تهدید نمود که اقدامات انقلابی را برای تصرف زمینهای مالکین بزرگ با «آهن و خون» سرکوب خواهد نمود.

نمایندگان متفقین (انگلیس و فرانسه) نیز که با حمایت دولت تمام مواظب جریان انقلاب در کشور روسیه بودند، ژنرال کرنیلف را تهییج و تقویت می نمودند. ولی حزب بلشویک با آگاهی تمام در مقابل توطئه ژنرال کرنیلف مبارزه برخاست و توطئه او را ناپوش ساخت و کرنیلف و رفقایش زندانی گشتند. مبارزه با کرنیلف و پیروزی درخشانی که در این مبارزه نصیب حزب بلشویک گردید نفوذ این حزب را در میان توده های وسیع و شوراهای کارگران بالا برد و بالنتیجه شوراهای بطور گراد و مسکو اتحاد خود را با حزب بلشویک اعلام داشتند. منشویکها و «سوسیالیست های انقلابی» باردیگر دست بتوطئه نوینی زدند و برای جاوگیری از جریان امید بخش انقلاب که با سرعت بسوی مقصود پیش می رفت، کنفرانسی بنام کنفرانس دموکراتیک برپا کردند و پارلمانی بنام شورای موقتی جمهوری تشکیل دادند. حزب بلشویک این توطئه اخیر را که برای انحراف افکار انقلابی تهدید یافته بود بخوبی شناخت و آنرا تحریم نمود.

بالاخره در ۱۶ اکتبر کمیته مرکزی حزب بلشویک تصمیم قطعی برای انقلاب مسلحانه اتخاذ نمود و ساعت ۱۰ صبح ۲۴ اکتبر گارد سرخ و سربازان انقلابی بدستور وقت استالین، زره پوشهایی را که حکومت موقتی برای اشغال محل هیئت تحریریه و چاپخانه روزنامه «راه کارگر» روانه نموده بود، لگد کوب کرده و در ساعات بازده صبح ضمن روزنامه مزبور بیامی دایر با قراض حکومت موقت منتشر نمودند. شب ۲۴ اکتبر نین باسولوی مقرر کمیته مرکزی حزب بلشویک آمد و رهبری و اداره انقلاب را به عهده گرفت در ۲۵ اکتبر زره دار کاخ ژمستانی حکومت موقت را آماج گلوله های خود ساخت. شب ۲۶ اکتبر کارگران و سربازان و ملوانان انقلابی کاخ ژمستانی را اشغال و حکومت موقت را توقیف نمودند. بدین ترتیب قیام مسلحانه بطور گراد موقت گردید و بحاکمیت از حکومت موقت منزع شد و بشوراهای تفویض

گردید و کنگره شوراهای در ساعت ده و پنج دقیقه شب بیامی بدین مضمون بملت روسیه فرستاد :

«کنگره شوراهای که در اثر اراده اکثریت وسیع کارگران و سربازان و دهقانان، و قیام پیروزمندانه کارگران و بادگان بطور گراد نیرومند گردیده است اینک قدرت و حاکمیت دولتی را بدست می گیرد.»

انقلاب از اکتبر ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸ در سرتاسر کشور روسیه پیروز شد و رستاخیز رنجبران همه جا موفقی گردید.

دومین کنگره شوراهای درباره صلح چنین اظهار عقیده نمود :

«حکومت بی وید ادامه این جنگ را که برای تقسیم ملت های ضعیف، بین ملل قوی و نیرومندی است که سرزمینهای مزبور را تصاحب کرده اند، یکی از بزرگترین جنایات بر علیه انسانیت می داند و رسماً مصمم بودن خود را برای امضاء قوری شرایط یک صلح که بجهت تمام ملل بطور تساوی عادلانه باشد اعلان می کند.»

بدین ترتیب، کنگره شوراهای فرمان صلح را تصویب نمود و از کشورهای داخل در جنگ دعوت کرد که برای سه ماه جنگ را متار که کنند و بمنظور تهیه مقدمات صلح بمذاکره پردازند. همچنین بکارگران کشورهای فرانسه و انگلیس و آلمان پیام فرستاد که بایک جهش انقلابی جنگی را که تنها مصلحت امپریالیستی سرمایه داران بین المللی افروزنده آنست تعطیل کنند و ضمن اعاده صلح، آزادی توده های اسیر کشورهای خود را تأمین نمایند.

انگلیس و فرانسه پیشنهاد شوروی را نپذیرفتند و شوروی ناگزیر با آلمان و اتریش بمذاکره پرداخت و در ۵ دسامبر ۱۹۱۷ در بریت لیتوسک قرارداد متار که امضاء شد.

جنگ جهانی بدون آنکه برای توده های وسیع ملت هائی که مبتلا بآن بودند کمترین سودی را متضمن باشد، فقر و مرگ و بدبختی را در همه جا مستقر می ساخت و در کشور روسیه نیز بحران مرگباری مستولی کرده بود که ادامه جنگ جز خورد گشتن مفهوم دیگری نداشت. علاوه بر این، جنگ موجودیت جمهوری نوین شوروی را که محصول فداکاریهای بی شمار ملت بود بخطر می انداخت و حزب بلشویک در حال جنگ، نه برای استقرار نفوذ خود و نه برای آسایش مردم موفق بانجام عملی نمیشد.

مذاکرات صلح ادامه داشت و بیکبار در نتیجه خیانت ترسکی نماینده دولت شوروی، مذاکرات صلح قطع گردید و آلمانها بتعرض پرداختند. این بار آلمان با سربازانی که وطن واقعی خود را باز یافته بودند رو برو بود و بالنتیجه بعد از پیشرفت تادروازه بطور گراد، دو فوریه در ناروا و پسکف شکست سختی خورد.

این روز فرخنده که ملت در جواب پیام: «وطن سوسیالیستی در شطر است» برای دفاع بطور گراد آماده

شده بود، بنام تاریخ ایجاد ارتش سرخ معروف گردیده است.

در ۱۸ فوریه، کمیته مرکزی حزب بلشویک بنا به پیشنهاد لنین تلگرافی به حکومت آلمان نمود و نهضت‌های صلح کرد و بالاخره در ۲۳ فوریه شرایط بسیار ناگوار صلح بناچار مورد قبول دولت شوروی واقع گردید.

عهدنامه برست لیٹونسک سرحدی برای روسیه نشناخته و راجع به اکتیویتی با تمامیت ارضی طرفین منعاهد ساکت بود، تخلیه قلمرویی از خاک روسیه از ارتش آلمان بیهوده از منحن کردن ارتش شوروی و انعقاد صلح عمومی و موکول شده بود، امیران جنگی طرفین یوژن خود مراجهت می کردند، ولی عهدنامه روسیه میبایست مباح گزافی بابت مغایر امیران جنگی روسی بردارد. روابط سیاسی و کنسولی میبایست بلافاصله پس از تصویب عهدنامه صلح برقرار گردد.

لنین در هفتمین کنگره حزب بلشویک در باره شرایط سخت عهدنامه صلح برست لیٹونسک چنین اظهار نمود:

« در زمان جنگ نمی توان با ملاحظاتی ظاهری خود را محدود کرد، و بعضیها درست مثل بچه ها فکر میکنند عهدنامه را امضاء کرده ایم پس ما خود را بشپهان فروخته ایم، چاره ای نیست جز اینکه بچشم برویم. این طرز فکر فقط در خور تسخیر است وقتی که تاریخ تمام جنگها بطور وضوح نشان می دهد که امضای یک عهدنامه پس از شکست جز وسیله ای برای جمع آوری قوای خود چز دیگری نیست. »

تاریخ نشان داد که عهدنامه برست لیٹونسک یکی از شاهکارهای دیپلماتی جنگه شوروی بوده است. این عهدنامه بشور شوروی اجازه داد قزوق هنالشی قدیم را مرخص کند و هم خود را مصروف بنای سوسیالیسم و جمع آوری قوا برای نبرد های آینده نماید. عهدنامه برست لیٹونسک یک شاهد نبوغ لنین و یک نمونه عالی دیپلماتی دولت سوسیالیستی است که بوسیله دول سرمایه داری تصور شده است.

« در جریان انقلاب همه جا لنین حزب کمونیست تألیف می داد که چگونه در مواقعی که شرایط مساعد است باید شدت و بدون هر اس بجمله پرداخت و همچنین در جریان صلح برست لیٹونسک لنین بحزب آموخت که چگونه در مواردی که قوای دشمن بر قوای ما بطور وضوح برتری دارد باید شروه عقب نشینی منظم را دانست تا بتوان با نهایت قوت و وسائل یک حمله جدید را بر علیه دشمن تهیه دید. »

(تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی)

انگلیس و فرانسه از دو نظر بصلح برست لیٹونسک بدین بودند. اولاً صلح با شوروی، آلمان را از جبهه

خاور آسوده میساخت و برای او میسر میگردید که تمام قوای خود را مصروف جبهه باختر کند، تا نیا صلح موجب استقرار دولت شوروی میشد و انقلاب شوروی ممکن بود سر مشق کارگران و سربازان کشورهای دیگر شود و نتایج شومی برای سرمایه داری انگلیس و فرانسه بیار آورد.

بدین منظور بدست یاری خانینینی که خود را در صفوف زنجیران شوروی جای داده بودند، توطئه هائی تهیه نمودند که جنگ با آلمان از نو شروع گردد. از جمله باوم کین نامی را مأمور نمودند که سفیر آلمان «میرباخ» را بقتل رسانید. ولی هشیاری رهبران انقلاب مانع از آن شد که این توطئه ها به نتیجه برسد. متفقین ناچار شروع بدخالت مسلمانان در کشور شوروی نمودند تا مگر بکسک مخالفین داخلی رژیم سوسیالیستی، دولت شوروی را با مشکلات سردکننده ای مواجه سازند.

مخالفین داخلی رژیم شوروی کادر کافی از سرباز و افسر در اختیار داشتند ولی پول و اسلحه نداشتند. کشورهای سرمایه داری نیز نمیتوانستند بمناسبت اشتغال بکسک در جبهه های دیگر، سرباز بشور شوروی فرستند ولی نمیتوانستند پول و اسلحه فراوان برای سرکشی انقلابیون شوروی روانه سازند. بدین علت همکاری مخالفین داخلی رژیم شوروی با دولتهای سرمایه داری میسر گردید و جبهه نیرومندی بر علیه انقلاب و رژیم شوروی آراسته شد. پس از تشکیل حکومت شوروی نمایندگان کشورهای سرمایه داری از بطر و گراد به شهر و اوگدا رفتند و در آنجا اقامت گزیدند و ماهها وضعی را که در تاریخ روابط سیاسی کشورها سابقه نداشت ایجاد نمودند. بدین معنی که خود بمنوان نمایندگان کشورهای دوست در خاک اتحاد جماهیر شوروی اقامت داشتند و از مصونیت سیاسی برخوردار بودند ولی در توطئه های بر ضد دولت شوروی شرکت کرده به تحریک زنی راهای مزدور و تقویت مخالفین رژیم شوروی می پرداختند و از مصونیت سیاسی خود سوء استفاده مینمودند.

در حالیکه ارتش این دولتها در خاک شوروی پیاده میشدند، نمایندگان آنها نه فقط از لحاظ دیپلماتی اعلان جنگ بشوروی نمیدادند، بلکه اظهار میداشتند که با دولت جوان کارگران و کشاورزان در حال جنگ نمی باشند و سردوستی دارند.

اصرار دولت شوروی برای اینکه نمایندگان این دولت ها طبق معمول در مسکو، پایتخت شوروی اقامت گزینند، نتیجه نبرسید و در ازاء در مسکو و باروسلاول، کوستروما، رابننسک و سایر شهرها مظان هائی بوجود می پیوست که مرکز همه آنها «واوگدا» بود و بوسیله نمایندگان کشورهای سرمایه داری که تا حد توطئه چیان بستی تنزل یافته بودند از لحاظ مالی و غیره تقویت میشد. حتی مأمورین خفیه و علنی دول سرمایه داری علیه حیات رهبران انقلاب اکثر نیز توطئه می چیدند که از مهمتر توطئه ایست که بر علیه لنین در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۱۸ انجام گردید.

۴- جنگ داخلی از صلح شوروی تا پایان جنگ جهانی اول

دولت‌های سرمایه‌داری انگلیس و فرانسه و ژاپن و آمریکا بایروزی انقلاب کبیر موجودیت خود را در خطر دیدند و بدون رعایت هیچ قاعده و قانون سیاسی بخاک شوروی نیرو پیاده نمودند.

انگلیسها و فرانسویها در شمال روسیه قوای نظامی آوردند و آرخانگلسک و مورمانسک را اشغال کردند و با شورشیان ضد انقلابی حکومتی بنام «حکومت روسیه شمالی» تاسیس نمودند.

سربازان ژاپنی در بندر ولادوستک پیاده شدند و آن شهر را متصرف گشتند.

در قفقاز شمالی ژنرال کرنیاف و الکسیف و دنیکنین بکمک انگلیسها و فرانسویها یک ارتش را متطلب از مخالفین انقلاب تشکیل دادند و قزاقها را بچنگ با شوروی تحریک نمودند.

در ناحیه دن Don ژنرال کراسنوف Krasnov و ماتوف (که با آلمانها سرورس داشت) قزاقها را بشورش بر علیه شوروی واداشتند و سراسر آن ناحیه را متصرف گردیدند.

چند دسته از ارتش چکوسلواکی که از زندانی‌ها و اسرا تشکیل می‌یافتند و بمیباید از راه سیبری و خاور دور بسین خود مراجعت کنند در اثر تحریک انگلیسها و فرانسویها بشورش نود در ناحیه ولگای وسطی و سیبری بر علیه حکومت شوروی مبارزه برخاستند و در نتیجه کولاکهای حوزه ولگا و سیبری بآن پیوستند.

«سوسیالیستهای انقلابی» نیز کارگران کارخانه‌های وست کنسک و ایژوسک را بر علیه دولت شوروی بشورش واداشتند و در ناحیه ولگا در شهر سامارا حکومت گارد سفید و سوسیالیست‌های انقلابی تشکیل شد.

در استک Otsk نیز حکومت گارد سفید سیبری اعلام گردید در نوامبر ۱۹۱۸ پانزده هزار انگلیسی در شمال غربی روسیه و هفتاد هزار ژاپنی در خاور و هفت هزار امریکائی در مرز چین و هفت هزار انگلیسی در استک و عده زیادی فرانسوی در ادسا مشغول مبارزه با دولت شوروی بودند.

در ماه اوت انگلیسها در ارخانگلسک دو هزار سرباز آوردند و دو هنگ امریکائی که از فیلیپین آمده بودند در خاور دور بکمک ژاپونها بچنگ با دولت شوروی شناختند.

آلمانها نیز علی‌رغم قرارداد صلح کبه با دولت شوروی متعقد نمودند برای مبارزه با سوسیالیسم آشکار و پنهان بچنگ با شوروی شناختند؛ با فرماندار او کرن معاهده‌ای بستند و این ناحیه را از روسیه جدا کرده و پدا بپنا تقاضای فرماندار مزبور قوای نظامی به او کرن آوردند.

قوای ترک و آلمانی بنا ب تقاضای ناسیونالیستهای گرجی و آذربایجانی در ناگورنابلس مستقر شده بودند. آلمانها به ژنرال کراسنوف که در ناحیه دن

بشورش برخاسته بود، مغفیانه کمک میرسانیدند. حزب بلشویک در چنین شرایطی خود را نباشت، و با همه دشواریها که در نتیجه کمبود مواد غذایی و مواد اولیه گریبانگیر دولت نو بنیاد شوروی بود، نظام وظیفه عمومی در سراسر کشور شوروی برقرار گردید و ارتش دلاور سرخ بزیر برد با دشمنان داخلی و خارجی آغاز نمود.

ژنرال کراسنوف که شهر تراریستین را در محاصره داشت عقب رانده شد و بآن طرف دن عقب نشینی کرد. ژنرال دنیکنین دچار شکست سختی گردید و منطقه نمائیش در قفقاز شمالی بسیار محدود گردید.

ژنرال کرنیاف در جنگ کشته شد، دسته‌های ارتش چکوسلواکی و سوسیالیست‌های انقلابی و گارد سفید از غارن و سیبری و سامارا رانده شدند و سوزن اورال عقب نشینی کردند.

شورش یاروسلاو که برسبیله شارلوت نام رئیس میسیون انگلیسی مسکو ایجاد گردیده بود سرکوب شد و شارلوت مزبور دستگیر گردید.

در این اوقات در نتیجه فشار جنگ و تاثیر انقلاب کبیر اکثر انقلابی در آلمان بوقوع بیومت، این انقلاب ابتدا بصورت یک طغیان نظامی جلوه گر شد، در ۴ نوامبر ۱۹۱۸ ملوانان در شهر کیل Kiel قیام نمودند و بلافاصله شوراها ی کارگران و سربازان نظیر آنچه در کشور شوروی تاسیس گردیده بود در همه جا برپا شد و زمام امور را در دست گرفت. در ۸ نوامبر حکومت جمهوری در مونیخ و روز بعد در شهر برلین اعلام گردید.

گروم دوم امپراطور آلمان بجمهوری استعفا داد و او لیمپد خود بپایند فرار کرد، حکومت موقتی بریاست ابرت Ebert زمام امور را در دست گرفت، نمایندگان این حکومت در ۱۱ نوامبر بیمان متار که جنگ جهانی را امضاء نمودند. آلمان مغلوب گردید و تقاضای صلح نمود. شکست آلمان برای حکومت شوروی قواعد و زیان‌ناهایی در بر داشت. حکومت شوروی در نتیجه شکست آلمان میتواند از تحمیلات کم‌رشدن قرارداد برست لیتوسکرها ای پایدانه از پرداخت غرامات معاف گردد استونی، لتونی، بیلیوروسی، لیتوانی، او کرن و ماوراء قفقاز را از یوغ آلمان نجات بخشید.

از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری بساختری بعد از شکست آلمان فرصت بیشتری می‌یافتند که بر علیه حکومت شوروی بهتر بتوطئه پردازند و دخالت مسلحانه خود را بیشتر کنند.

قیام نوامبر ۱۹۱۸ آلمان در جریان انقلابی باختر اروپا بسیار موثر بود. امواج انقلاب سرتاسر اروپا را فرا میگرفت. در مجارستان جمهوری شوروی اعلام گردید؛ احزاب کمونیست در همه کشورهای اروپا بمحالبت شدید پرداختند.

شکست آلمان هم جنبش انقلابی را در کشورهای اروپا تقویت نمود. توهم بلوک ارتجاعی بر علیه شوروی را آستوده ساخت و در نتیجه شکست آلمان و نظریش دخالت

کشورهای متفق بر علیه شوروی بنحوی قابل توجهی افزایش یافت. او کرن و ماوراء قفقاز همینکه از آلمانها خالی شد توسط قوای انگلیسی و فرانسوی اشغال گردید.

نیروی دریائی متفقین وارد دریای سیاه شد و نیروی نظامی در ادسا و ماوراء قفقاز پیاده نمود.

۳- جنگ داخلی از پایان جنگ جهانی تا ۱۹۴۴ پایان آن

بعد از ختم جنگ جهانی ، دول سرمایه داری فشار خود را بر دولت شوروی بیشتر کردند و محاصره اقتصادی را علیه کشورشوراها اعلام نمودند. ارتباط دریائی وزمینی شوروی با دنیای خارج قطع گردید.

در این هنگام امیرال کلچاک در سیبری و امسک omsk بشورش برخاسته و توجه متفقین را بخود جلب نمود .

متفقین بکلچاک امید فراوان داشتند و او را بنام «نایب السلطنه روسیه» مقرر ساختند. تقریباتام مخالفین انقلاب باشماره انگلیسی و فرانسسه از کلچاک بیرونی میکردند و جبهه سیبری مهمترین جبهه جنگ داخلی گردید. در نهار ۱۹۱۹ کلچاک با ارتش وسیع خود تا حوالی ولگا پیش آمد.

قوای شوروی بمقابله با نیروی کلچاک شناخت و در آوریل ۱۹۱۹ شکست سختی بقوای او وارد ساخت کلچاک در تمام خط جبهه عقب نشینی نمود و ارتش سرخ او را تا اورال و سیبری تعقیب نمود .

در تابستان ۱۹۱۹ ژنرال یودنیچ Youdenitch بتحریک متفقین در کشورهای بالتیک شورش آغاز کرد و به بطروگراد حمله ور گردید. متفقین با این وسیله میخواستند ارتش سرخ را از تعقیب قوای کلچاک منصرف سازند و حتی در این حوالی، بادگان دو در مدافع بطروگراد هم تحت تاثیر مخالفین انقلاب قرار گرفته بر حکومت شوروی شوریدند .

در ستاد جبهه نیز يك توطئه ضد انقلابی كشف گردید. بطروگراد تهدید میشد.

سربازان دلاور سرخ باز دیگر نبوغ و شهامت بی نظیری نشان دادند ، دزهای شورش تسخیر شد ، سربازان یودنیچ مغلوب گشته به استونی گریختند . در پایان سال ۱۹۱۹ ارتش کلچاک بکلی تارومار گردید و خود کلچاک نیز دستگیر شد و در ایر کوتسک بسزای خیانت خود رسید و اعدام گردید

پس از شکست کلچاک نیروهای متفقین بندرادسا را تخلیه نمودند زیرا املاوتان و سربازان انگلیسی و فرانسوی در نتیجه تاثیر افکار انقلابی سربازان شوروی، بر علیه حکومت های خود شورش مینمودند و دولت های انگلیس و فرانسه توقف بیشتر آنان را در مجاورت انقلاب جانز ندانستند .

متفقین به دنیکین Denikine که در جنوب و ناحیه کوبان بشورش برخاسته بود کمک رسانیدند و او را بچنگل با شوروی بشمال روانه کردند.

در تابستان ۱۹۱۹ دنیکین حمله قطعی خود را آغاز کرد و در نتیجه خیانت تروتسکی ارتش سرخ مواجه باشکستهای بی دریبی گردید. قوای ضد انقلابی در نیمه اکثر علاوه بر او کرن، اورال را نیز تسخیر نمود و شهر تولا مرکز صنایع شوروی در معرض تهدید قرار گرفت. قوای دنیکین بشهر مسکو نزدیک میشدند. خطر بزرگی بحکومت نو بتیان شوروی را تهدید مینمود. کمیته مرکزی حزب بلشویک در زماندهی قوای سرخ تجدید نظر نمود و ارتش دلاور سرخ برهبری استالین در نیمه دوم ماه اکتبر دنیکین را شکست سختی داد و در آغاز سال ۱۹۲۰ سراسرا او کرن و قفقاز شمالی از قوای دنیکین بلك گردید و کار او نیز خاتمه پذیرفت.

در آتنهنگام که دولت شوروی در جنوب باقوای دنیکین مشغول نبرد بود متفقین بار دیگر بودنیچ را بجهتله بر بطروگراد وادار نمودند و این دفعه نیز مبارزان قهرمان بطروگراد دشمن را سرکوب و میچور ساختند که با آسوی مرز قرار گند .

بعد از شکست کلچاک و دنیکین دوره کوتاه آرامشی در کشور شوروی پیش آمد.

زحمتکشان کشورهای اروپا مبارزه خود را بر علیه دولت های که بر علیه شوروی اعلام محاصره نموده بودند شدیدتر کردند و در نتیجه کشورهای آلمان و فرانسه و ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۰ از محاصره شوروی دست کشیدند ولی نمیتوانستند کشور شوروی را آسود بکنارند که مشغول تحکیم اساس حکومت توده ای خود گردند و باز بتحریک پرداختند

ژنرال بیلسودسکی رئیس دولت لهستان برای تصرف ساحل راست رود دنیپر Denieper و بیلوروسی بتحریک متفقین بکشورشوراها حمله ور کرد و بوژنرال ورا نکل Wrongel که بقبابی ارتش دنیکین رادر کریمه جمع آورده بود، حوزه دونتز و او کرن را تهدید مینمود. دولت شوروی بسیار کوشید که لهستان را منعقد سازد و بحفظ مناسبات صالح وادارد ولی این کوششها نتیجه نداد، بیلسودسکی در آوریل ۱۹۲۰ بحمله پرداخت و او کرن را اشغال نمود. ارتش سرخ بحمله مقابل مباردت ورزید و در مدت کمی قوای لهستان را بمقبع نشینی وادار کرد، کیف را مستخلص ساخت، اشراف لهستان را از او کرن و بیلوروسی بیرون کرد حتی بعضی از واحدهای شوروی به Lowow در لهستان رسیده بودند. قسمت دیگر از قوای شوروی بورشو نزدیک میشد ولی خیانت تروتسکی و توخاچوسکی باعث گردید که ارتباط ارتش سرخ در جبهه های مختلف گسسته شود و ارتش دلاور سرخ با شکست شدیدی مواجه کرد. چندی بعد ارتش شوروی خود را برای حمله دیگری آماده نمود ولی لهستان دیگر تاب جنگ نداشت و حاضر شد عهدنامه صلح با کشور شوروی منعقد سازد و از ادعاهای خود درباره او کرفت و بیلوروسی صرف نظر کند. روز ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ قرارداد صلح با لهستان در ریگا بامضاء رسید.

مداخله نظامی ژاپونیاها تا سال ۱۹۲۲ ادامه یافت ولی تا پایان ۱۹۲۰ کشور شوروی تقریباً از جنگ داخلی نجات یافته و قوای اصلی دشمن نابود گردیده بود .
بعد از این پیروزی، دولت شوروی میبایست بتحصیم بنیان حکومت موسویالیستی خود مشغول شود و همچنان خود را برای مبارزات مسلم آینده آماده سازد زیرا محقق بود که تا سرمایه داری در جهان باقی است بر علیه رژیم شوروی بتحصیریک وتوطئه خواهند پرداخت .
در شماره آینده رزم بحث درباره روابط اتحاد جماهیر شوروی بسادول سرمایه داری تا ژوئن ۱۹۴۱ دنبال خواهد شد .

ارتش سرخ بعد از ختم غائله لهستان نکارور انکل Wrongele پرداخته در نبردی که با او صورت گرفت قوای ضد انقلابی تا شبه جزیره کریمه عقب نشاندند و در نوامبر ۱۹۲۰ واحدهای سرخ مواضع مستحکم بر کوپرا اشغال نمودند و در کریمه نیز رسوخ کرده و واحدهای دشمن را درهم شکسته و کریمه را از جنگ اشغال کران نجات دادند
در کریمه رژیم شوروی برقرار گردید در پایان سال ۱۹۲۰ قفقاز نیز از یوغ مساوانی های آذربایجان و ناسیونال منشویکهای گرجستان و دانشناکهای ارمنستان نجات یافت
و حکومت شوروی در آذربایجان و ارمنستان مستقر گردید

درباره مسافرت شاه بانگلستان و چند کشور اروپائی

محمد حسین تهرانی

یک واقعه مهم و غیر قابل توضیح در نیاید .

۱ - نقطه نظر سیاست های آمریکا و انگلستان نسبت به دربار ایران قبل از مسافرت باید به عقب نگریست و وقایع را از دوران سلطنت رضاشاه مورد مطالعه قرارداد .

بعد از کودتای سوم خوت ۱۲۹۹ دستگاه حاکمه و بعداً دستگاه دربار رضا شاه که همه دار تشکیل قدرت متمرکز دیکتاتوری در کشور بود، بکلی تحت نفوذ انگلستان درآمد . می توان گفت که دربار ایران تا سال ۱۳۲۰ از منافع عمومی امپریالیسم انگلستان منابت کرد و از آن انحراف اساسی پیدا ننمود . تنها در سالهای آخر در اثر نفوذ شدید سیاسی و اقتصادی و نظامی آلمان هیتلری ، رضا شاه صلاح خود را در رابطه پیدا کردن با آن کشور دید و بتوسعه نفوذ آن میدان داد . سیاست انگلستان اولاً در اثر همین انحراف رضاشاه از تسلیم محض بمنافع بریتانیا و ثانیاً در اثر اینکه در دوران بعد از شهر یور ۱۳۲۰ اتحاد تا کنیک جدیدی برای انگلیسها در ایران لازم بود ، موافقت کرد که رضاشاه از ایران خارج شود و حتی آنها در رادبوها و اظهارات رسمی خود بوی سلطنت شدید کردند . این طرز رفتار انگلستان که گذشته از تغییر تا کنیک از عدم اطمینان انگلستان از دربار ایران آب می خورد ، طبیعا در قبایب دستگاه دربار نیز بانگلستان عدم اطمینانی بوجود آورد .

باید گفته شود در موقیقه حتی سیاست آمریکا در

آغاز و پایان مسافرت اخیر شاه ایران بانگلستان و چند کشور اروپائی اکنون از مسائل مورد توجه سیاست کشور است . بدون تردید مسافرت شاه بادر نظر گرفتن نفوذ مهم سیاسی ، نفوذ هبری کننده قسمت مهم دستگاه حاکمه و نقش مخصوصی که دربار ایران در این کشور دارد بادر نظر گرفتن مقاصد سیاسی که دربار به همراهی وهم قدمی ارتش در این کشور تقصیب میکند ، نمی تواند برخلاف گفته ها و نوشته های رسمی ، خالی از جنبه سیاسی تلقی شود . اما فقط ذکر اینکه مسافرت جنبه سیاسی دارد ، کافی نیست و کشف تازه ای هم نمیشاند زیرا حتی افرادی اطلاع این کشور هم غیر سیاسی بودن مسافرت مزبور را باور نکردند .

لازم است این بیان کلی « جنبه سیاسی » داشتن تحلیل شود و جهت سیاست آن مشخص گردد . برای تعیین علل ، هدفها و تبلیغ سیاسی مسافرت نامبرده تنها دقت در جریان مسافرت و وقایع تشریفاتی و خبر های رسمی که غالباً بوضع گمراه کننده ای تنظیم میشوند کافی نیست . بایستی بحریان قبل از مسافرت نگریست و موقعیت دربار در آن موقع و هدف های سیاسی اساسی آن را درک کرد باید روابط دربار ایران را بادو سیاست آمریکا و انگلستان که اکنون نقاط حساس دستگاه حاکمه این کشور را در دست دارند مورد مطالعه قرارداد تا مسافرت نامبرده بتواند جای خود را در یک رشته وقایع قبلی و در حال ارتباط با آن وقایع پیدا کند و بعنوان یکواژه مجزا و ناگهانی

در سکوت و واگذاری تفویض سیاسی به امریکادانسته بودند، با کمک عمال خود که نسبت با آنها بیشتر وفادار مانده بودند برای سر گرفتن موقعیت سابق به هجوم پرداختند و با تسلط ریشه داری که طی ده سال در ایران بدست آورده بودند برای راندن امریکاییها و اشغال مواضع اولیه خود دست بکار شدند.

این هجوم ابتدا بیشتر شکل ضد قوامی داشت زیرا آنها قوام را که عامل مستقیم و صنفی امریکاییها بود هنوز بر سرکار میدیدند. فقط بعد از مانور امپریالیستی کانام یکن شدن موافقت نامه ایران و شوروی در مجلس (۲۹ مهر ۱۳۲۶) و پس از آن سقوط قوام (که در نتیجه دو عامل، اولاً مخالفت انگلیسها و ثانیاً عدم موافقت خود دربار ایران با وی، انجام گرفت) مبارزه انگلیسها با نفوذ امریکا شکل مبارزه ضد دربار بخود گرفت. دسته ها و روزنامه های مربوط به این جناح که سابقاً نقطه مرکزی مبارزه خود را متوجه قوام کرده بودند، اکنون مخفی و آشکار به مبارزه با سیاست دربار پرداختند. موافقت دربار در دومی کار آمدن دولت ضعیف انگلیسی حکیمی نتوانست ششم بریتانیا را فروشانند بلکه مبارزه در این هنگام شکل آشکارتر، ذامه دارتر و عمیق تری یافت. در نتیجه این حرکات و مشاهدات اثر آن، دربار ایران متوجه گردید که در تمایل شدید و تسلیم کامل به امپریالیسم امریکا زیاد افراط کرده و نیروی انگلستان و امکانات و توانائی های آنرا ضعیف تر از آنچه که واقعا هست تصور نموده است، فهمید که لازم است در سیاست خود تجدید نظر کند و بین دو امپریالیسم به تناسب قوای که دارند تعادل را برقرار سازد. برای فهم ابروم این تجدید نظر توجه به دو نکته زیر لازم است:

۱- هدف اصلی دربار ایران از لحاظ سیاست داخلی این بود که با مقدمی ارتش بتواند شکل دستکاه حاکمه را بصورت دوره رضاشاه برگرداند یعنی دستکاه متمرکز حکومتی، که در آن قدرت اصل بدست وی باشد و دسته های سیاسی دیگر وجود نداشته باشند، پدید آورد. برای این هدف لازم بود که همه موانع داخلی و خارجی از میان برداشته شود

۲- با سروردهای که انگلیسها پس از عقب رفتن سیاست خود برپا کردند، بهتر برای دربار معلوم شد که در این کشور نمیتوان نفوذ انگلستان را حذف کرد. دربار چنین تشخیص داد که تا اوضاع بدین منوال باشد دو قدرت امپریالیستی امریکا و انگلستان هر دو لازم است نفوذ خود را حفظ کنند و توسعه دهند، هر دو لازم است راضی نگه داشته شوند و برای ایجاد هدف اصلی سیاست داخلی مذکور در فوق هم لازم است موافقت هر دو، رضایت هر دو، و منافع هر دو حفظ شود.

پس این تجدید نظر با در نظر گرفتن دو نکته بالا عبارت بود از جلب رضایت مجدد سیاست انگلستان (البته بنحویکه باعث ناراضیاتی سیاست امریکا نشود) و جلب موافقت هر دو سیاست انگلستان و امریکا برای اجرای هدف اصلی یعنی برگرداندن شکل دستکاه حاکمه بصورت

ایران در دوران جنگ نفوذ قابل اهمیتی نداشت، دربار ایران نسبت به ضعیف عملیات سیاست انگلستان، نتیجه آورده عمل جدید با بران و داد داشتن آنها بفعالیت سیاسی برای قبضه کردن مجلس و دستکاه حاکمه، با ناراضیاتی و عدم اطمینان مینگریست؛ اما در آنتنکام دربار ایران توانائی آشکار ساختن این ناراضیاتی و پیش گرفتن روش غیر موافق نداشت زیرا بواسطه نفوذ عمومی امپریالیسم انگلستان در دستکاه حاکمه چنین روشی را بمنزله مواجه شدن با نیروی قوی تری مینگریست مخصوصاً که در آنتنکام ارتش یعنی قویترین اتوی دربار بواسطه موقعیت اشغال کشور قادر بانجام عمل نبود. اما بتدریج که جنگ رو باتمام میرفت، پیشرفت قوای آزادی و ترقی سریع نیروهای مردم ایران باندازه ای شدید شد که نه تنها عدم موافقت های بالا باتحاد موقتیه میدل شد، بلکه لازم گردید امریکای تازه نفس و امپریالیست تر و تنه و پر آرز هم بکمک خواسته شود. راه نفوذ سریع امریکا با بران اولاً از لحاظ صفت عمومی این امپریالیسم جدید که بعد از جنگ همه جا مواضع انگلستان را از دست وی میروید و ثانیاً بواسطه خطر نهضت آزادی ایران برای مجموعه دستکاه قوای حاکمه و امپریالیسم دو گانه و کمک خواستن اجباری امپریالیسم انگلستان از امریکا، باز شد.

در پیش آمدهای سال ۲۴ و ۲۵ و هنگام زمامداری قوام السالمطنه، امپریالیسم امریکا نفوذ خود را تقریباً بلا مانع در دستکاه حاکمه ایران ادامه و پیشرفت داد و در مبارزه بانهضت های آزادی و «نجات» طبقه حاکمه ایران نقش اساسی و مؤثری بازی کرد و انگلستان در این موارد کاملاً در صفت عقب جای داشت. نفوذ مجیرالمقول امپریالیسم امریکا در تمام مناطق استعماری و منجمله ایران، مستقر شدن سیاست امریکا، همه جا، بجای انگلستان و منظره جریانات آینده و احتمال تجدید «خطر» های قبلی از ناحیه سببه آزادی در این کشور، هیئت حاکمه ایران را بسرعت بطرف امریکاییها میبرد. دربار نیز از این تاثیر عمومی عروج نمود. دربار اولاً میدید که امریکا با نیروی عظیم خود بهتر میتواند منافع طبقه حاکمه ایران را حفظ کند و در مواقع خطر پشتیبان وی باشد؛ ثانیاً با در نظر داشتن سیاست نامساعد و غیر قابل اطمینان گذشته انگلستان نسبت به دربار اکنون مشاهده میکرد که انگلستان در دفاع طبقه حاکمه ایران از خطرات احتمالی نیز ناتوان است؛ ثالثاً تصور میکرد که در آینده نیز سیاست امریکاروز بروز قوی تر و انگلستان روز بروز ضعیف تر خواهد گشت و امریکا قادر به قبضه کردن انحصاری مواضع حاکمه در ایران خواهد شد.

از جهات سه گانه بالا، دربار نیز از سیاست انگلستان بسرعت بطرف سیاست امریکا رفت بنحویکه نفوذ امریکا در مجلس پانزدهم با تقویت انتخابات تعمیمی قوام (رویه منفی دربار زمان تحصن های بعضی مخالفین انتخابات در تهران) و تسلط امریکا در ارتش (قبول موافقت نامه نظامی ۱۶ اکتبر ۱۹۴۷) مورد پذیرش داوطلبانه قرار گرفت. اما انگلیسها نه تا این هنگام منع خود را

دوره رضاشاه.

طیما سیاست انگلستان نیز با ایجاد موافقتی با دربار ایران بی‌میل نبود زیرا اولاً خود حس می‌کرد که راندن کامل سیاست امریکا در ایران غیر مبرر است و ثانیاً می‌تواند که دربار باندازه کافی به اندازه نیروی وی در ایران بر برده و بالتبع به باندازه کافی حاضر به گذشت در برابر انگلستان می‌باشد. این میل دو جانبه بدون تردید می‌تواند علت دعوت پادشاه انگلستان و قبول آنرا توضیح دهد.

در اینجا اولاً بدین اشتباه دچار نباید گردید و تصور نباید کرد که هدف مسافرت مزبور تسایم صرف به سیاست انگلستان در راندن کامل سیاست امریکا از ایران بوده است، زیرا چنین عملی در وضع کنونی با دو نظر گرفتن مقدمات نفوذ امریکاییها در این کشور برای دربار ایران و برای خود انگلیسها محتمل است. برعکس مسئله این بود که با حفظ رضایت قبلی سیاست امریکا، انگلستان را نیز با دادن مزایا و امتیازهایی باید واضی کرد. ثانیاً نباید تصور کرد که در مسافرت مزبور، مذاکرات سیاسی فقط با مقامات انگلیسی عمل آمده است، زیرا هیچ موافقتی با انگلستان بدون اطلاع قبلی سیاست امریکا برای دربار ایران ممکن نبود.

با در نظر داشتن نکات کلی بالاست که باید وقایع مسافرت شاه ایران به اروپا را تحلیل کرد.

۴- تحلیل وقایعی که در جریان مسافرت

اتفاق اذتاک :

البته در این تحلیل وقایع با اینکه از کلیات آن استنباط نسبتاً دقیقی در دست است روی جزئیاتش نقطه می‌توانیم با مدارک موجود که تاحدی قابل و غیر کافی است قضاوت کنیم و از روی آثار ظاهری به جریانات پشت پرده پی بریم و گرنه البته خواننده نباید توقع داشته باشد که بدون وجود مدارک کافی در اینجا تصویر کامل و دقیقی از جریانات، مذاکرات، موافقت‌ها و نتایج آنرا به بیند.

در ماه‌های قبل از مسافرت اخیر، دربار ایران کوشش زیادی برای روی کار آوردن و تمامین برای اعتماد مجلس برای آقای هژیر، که متظاهر به تمیت محض اوامر دربار است، بفرج داد و حتی هنگام رای اعتماد به یک پیک نمایندگان با اصرار توصیه شد که لازم است به کابینه هژیر رای اعتماد داده شود. تصادفی نیست که به محض تمیت موقعت کابینه هژیر، زمزمه مسافرت آغاز گردید. واضح است شاه ایران ترجیح میداد موقعتیکه مذاکراتی با مقامات انگلیسی و امریکایی در خارج کشور رخ میدهد، دولتی در ایران بر سر کار باشد که تمیت از فرمانهای دربار بریتیت فرمان مستقیم امریکا (مانند قوام السلطنه) و یا فرمان مستقیم سیاست انگلستان (مانند حکیم الملک) ترجیح دهد تا وجود آن بر سر کار بتواند آتومی در مذاکرات بکار رود.

در فاصله تمیت دولت هژیر (۸ تیر) و روز حرکت به انگلستان (۲۷ تیر) شاه ایران دستگاه دربار و دولت

هژیر کوشش‌هایی برای رضایت سیاست انگلستان در مجلس و خارج از مجلس فراهم آوردند، عدم تصریح مسئله نفت جنوب و بحرین در برنامه دولت هژیر، شرکت دادن نسبتاً زیاد اعمال سیاست انگلستان در کابینه هژیر، نرم‌گرفتن با تراکسیونهای اسکلوئیل، تنزل دادن طلب راه آهن از انگلستان از چهل میلیون به پنج میلیون لیره، قبول اینکه دو میلیون لیره از این پنج میلیون صرف خرید اسلحه از انگلستان گردد، و بالاخره دعوت چند نفر از افراد معروف به طرفداری سیاست بریتانیا در شورای سلطنتی (حکیمی، طباطبائی و ساعد) نمونه‌هایی از این کوشش برای جلب رضایت مقدماتی سیاست بریتانیا و حاضر کردن زمینه برای نتیجه بخش شدن مذاکرات تلقی میشود.

کرجی در بیانات رسمی ادعا میشد که منظور از مسافرت نامبرده گویا «آشناسدن به فرهنگ و طرز زندگی اجتماعی کشورهای اروپایی برای مهیاسدن جهت اصلاحات داخلی و بالا بردن سطح زندگی مردم ایران است» ولی حتی از گزارش‌هایی که همراهان مانند آقایان محمدعلی مسعودی و دکتر مصباح‌زاده در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان دادند بخوبی واضح میشود که جنبه سیاسی و نظامی مسافرت است که جمیع صفات دیگر آنرا تحت الشعاع قرار داده!

همان‌هنگام و درودشاه به لندن خبر گزارشی اسوشیتد پرس خبر داد:

«مخاسف و ایسته به شاه ایران این نکته را انسکار نکرده اند که شاه ایران در ایام اقامت در لندن شخصاً درباره روابط دیپلماسی ایران و انگلستان و امریکا با اولیای مربوط مذاکره خواهند کرد» روز شنبه ۹ مرداد روزنامه اطلاعات خبر داد :

«شاه ایران مدتی با مورین و بوبین وزیر کابینه انگلستان مذاکره کردند»

محمدعلی مسعودی ضمن تلگراف ۵ مرداد خود از قول یکی از نمایندگان وزارت خارجه انگلستان که همراه شاه است جمله زیر را که بنحو ستایش آمیزی برای «مداخته» گفته شده ولی وجود مذاکرات سیاسی با وزارت خارجه انگلستان را ثابت میکند نقل مینماید :

«از هوش و سرعت انتقال شاه در درک مسائل سیاسی تعجب میکنم. ایشان را در مسائل سیاسی حاضر جواب دیدم»

روزنامه کیهان در شماره ۳ مرداد خود مقاله ای از قول روزنامه هفتگی اسپکتاتور در باره مسافرت شاه نقل کرد که یکی دو جمله مشخص آن در زیر آورده می شود :

«قزاقن زیادی در دست است که ایران داخل یکی از آن دوره‌های بحرانی گردیده است که چارگیری از وقوع تغییرات شدیدی غیر ممکن می‌نماید ... مقتضیات کنونی احتمالاً قوت قدرت شاه را فوق العاده زیاد کرده است .. احتمال دارد پادشاه ایران که بطور نهرسمی با انگلستان مسافرت کرده است پشتیبانی دولت انگلیس را برای تحکیم تسلط خود در کشور ایران خواستار شود»

«تربون دو ناسیون» در شماره ۵۳ و ۳۰ یه خود با جمله

زیر میخواهد وقوع مذاکرات جدی سیاسی را در لندن ثابت کند:

« شاه برای مدت دور و در اعماق قصر بوکینگهام از نظر ناپدید شد و دیگر او را کسی ندید... دیگر کسی ندانست که در پشت دیوارهای ضخیم قصر بوکینگهام چه میگذشت همین قدر انومیل های متعددی بقصر وارد و از آن خارج می گردید.»

در مهمانی هایی که داده می شد غالباً رجال سیاسی مهم حضور می یافته اند؛ مخصوصاً در مهمانی ۸ مرداد که از طرف سفارت ایران در لندن داده شد طبق تلگراف آقای دکتر مصباح زاده کلیه اعضا ساع کابینه انگلستان منجمله اتلی نخست وزیر و پیشتر رجال معروف مانند: بوین وزیر خارجه، چرچیل، لوروزتل، فرماندهان بزرگ نیروی دریایی و زمینی و هوایی حضور داشتند و طبق همان تلگراف ضیافت مزور یکی از وقایع مهم امسال لندن بوده است. شکی نیست که درجه اهمیت از لحاظ نتایج سیاسی آن در نظر گرفته شده است.

بجز این مهمانی ملاقاتهای مختلف دیگری با رجال سیاسی انگلستان صورت گرفت.

آقای محمدعلی مسعودی در ۳۱ تیر تلگراف کرد که شاه با اتلی و بوین و چرچیل ملاقات نموده است. تردیدی نیست که در مذاکرات کاخ بوکینگهام ملاقات با رجال سیاسی انگلیس و تماس های دیگری که تست اعظم آن از لحاظ استتار از نظر اخبار رسمی دور مانده است مسائل جاری بین انگلستان و ایران و خط مشی آینده این روابط مورد بحث قرار گرفته است. بجز مسئله درخواست پشتیبانی از دولت انگلیس برای تشکیل مناطق که اسپکتاتور نوشته است بقرار اطلاع روزنامه های تریبون دوناسیون، هوند و روزنامه های دیگر، مسائل مربوط بشرکت نفت جنوب و تقاضای انگلیس ها بصرف نظر کردن ایران از ادعای تجدید نظر در ازای چند امتیاز کوچک، مسائل مربوط بقوذا اقتصادی انگلستان در ایران، بالا بردن بهای لیره (که ضمن مسافرت از طرف آقای هزیر عمای شد)؛ ورود احتمالی ایران در گروه استرلینگ؛ تشدید فعالیت بانک شاهی حتی بقیقه روزنامه های دیگر مسائل مربوط بکاستن نفوذ بیجا آمریکا، مبارزه دولت ایران بانقضت آزادی داخلی، شرکت در بلوک کشورهای هرسی منامیل سیاست انگلیس، و تقاضای مقابل مربوط باآزاد ساختن وجوه شاه سابق در انگلستان و تجدید نظر در سیاست عمال ایرانی انگلستان در مخالفت شدید با دربار و مسائل مختلف دیگری مورد مذاکره قرار گرفته است.

بعضی مفسرین سیاسی با در نظر گرفتن پذیرایی نسبت سردی که در انگلستان شده (حتی اداره کل تبلیغات ایران در اعلامیه ۹ مرداد خود با ذکر اینکه « چون مسافرت صرفاً جنبه خصوصی دارد و رسمی نیست از این جهت ترتیب پذیرایی هم طبقا بادعوت های رسمی فرقی وجود خواهد داشت » این سردی پذیرایی را بطور ضمنی تصدیق نمود) و نیز با ادامه نسبی حملات عمال انگلستان

بدربار، چنین اظهار عقیده مینمایند که مذاکرات بتنبیجہ مثبتی نرسیده. ولی بسهولت نمیتوان چنین ادعائی را پذیرفت زیرا اولاً در اینگونه موارد، بعمل آمدن مانور های مصنوعی و گمراه کننده برای انحراف اذهان از حقیقت غیر محتمل نیست و ثانیاً اگر عدم رضایتی هنوز وجود داشته باشد نه از جهت بوجود نیامدن موافقت بلکه از جهت اینکه انگلستان باتوجه بسوابق موجود اعتماد و ضمانت اجرای حتمی مواد مورد موافقت نمیبیند و باید برای تغییر روش سرد خود منظر اقدامات عملی بعدی در ایران گردد، میتواند تصور شود.

تریبون دوناسیون در شماره ششم ماه اوت راجع به مذاکرات لندن نوشته بود:

« شاه در این هفته خوشایینی خود را نسبت باین موافقت ارازا داشته است اما اظهار داشت که تمام قول هایی را که در لندن داده است نمی تواند اجرا کند.»

از مسائل بالا و توضیحاتی که داده شد بخوبی معلوم می شود که قضاوت در موضوع رضایت انگلستان از این مسافرت، تنها مربوط بکفایت جریان مذاکرات و مواد موافقت ها نیست بلکه روش عملی بعدی در بار ایران در طرز تلقی نسبت با اینگونه موافقت ها، در نظر گرفتن طرز عملی که در آینده بفتح سیاست انگلستان در این کشور پیش گرفته خواهد شد، باید معیار قضاوت اساسی تر قرار گیرد.

اکنون مختصری در باب فعالیت های سیاسی هنگام ادامه مسافرت در فرانسه و سویس و ایتالیا که در حقیقت می توان آنها را کشور های دست دوم آمریکا نامید صحبت کنیم:

باید این مسئله مورد توجه قرار گیرد که وقوع سلسله مذاکرات مهم با مأمورین همبریز و دست اول آمریکا و اعضاء مهم وزارت خارجه ایندولت در کشورهای سه گانه فرانسه، ایتالیا، سویس و مخصوصاً در فرانسه کاملاً ممکن است و نباید تصور نمود که چون مسافرت بخاک آمریکا صورت نگرفته بنا بر این سهم آمریکا در این مسافرت هیچ بوده است.

دستگاه ها که این سه کشور طوری تحت نفوذ آمریکا هستند که می توان طرز تلقی محافل حا که این کشور ها نسبت بادشاه ایران را انعکاسی از نقطه نظر سیاست آمریکا دانست.

از پذیرایی های نسبتاً زیادی که در این کشور ها بعمل آمده شاید بتوان نتیجه گرفت که مذاکرات لندن هر چه بوده و بهتر نتیجه رسیده، سبب نارضایتی سیاست آمریکا نشده است و اگر نه در این کشور ها جریان پذیرایی صورت دیگر می یافت.

ضیافت رئیس جمهور فرانسه در روز ۱۱ مرداد و نطقهایی که راجع بمناسبت دوستانه دولتن فرانسه و ایران از دو طرف ایراد گردیده، می تواند بمنزله نمونه ای از نظر سیاست آمریکا تلقی شود. در این نطق برقراری

روابط سیاسی و اقتصادی بیشتری بین ایران و فرانسه و هده داده شد .

محمد علی مسعودی در باره این ضیافت چنین تلگراف کرد :

« در این ضیافت اعلیحضرت پاریس جمهوری و نسان اوربول و همچنین اندره ماری نخست وزیر و لئون باوم وزیر مشاور فرانسه گرم صحبت بودند . صحبت آنها کرد روابط ایران و فرانسه میگشت »

در همین تلگراف علاوه شده است که :

« در مجالس سیاسی پاریس صحبت از ایجاد روابط نیکوتری بین ایران و فرانسه میشود »

ضیافت شومان وزیر خارجه وقت فرانسه در شب ۱۲ مرداد نیز حائز اهمیت زیادی بود . در آن ضیافت رئیس جمهور فرانسه ، آندره ماری نخست وزیر ، لئون باوم ، کلبه وزیران فرانسه و هیئت نمایندگان سیاسی خارجی حضور داشته اند . جناب توجه است که این مجالس تاضح ادامه یافته و اوقات وسیعی برای هر قسم تبادل نظر بدست داده است .

در ضیافتی که برادر ژنرال دوگل بافتخار شاه داده ، کشور ایران را « اولین مملکت متقدم دنیا » معرفی نموده است

نظائر چنین ضیافت های سیاسی از طرف سهیلی سفیر کبیر ایران در پاریس نزدیک شده . تمارف های فرانسوی ها پادشاه ایران تا بدرجه ای رسید که هنگام حرکت هواپیما از پاریس اعلام کردند که « پادشاه ایران در مدت اقامت کوتاه خود قلوب مات فرانسه را تسخیر کرد و مات فرانسه نیز قلب پادشاه ایران را تصرف نمود در آورد » .
طبعاً اینگونه تساهل احساسات نیز نمی توانست میثقی بر تضادف باشد .

در سوئیس و ایتالیا نیز وضع بهمین منوال بود . در نطق هایی که بین پادشاه ایران و رئیس جمهور سوئیس مبادله شد ، از طرفی رئیس جمهور کشور « دموکرات » سوئیس از ترقیاتی که گویا در دوره دیکتاتوری رضاشاه نصیب ایران شده بحث نمود و همچنین از طرف کشوری طرف ؟ ایران از بیطرفی سوئیس تجلیل شد .

ضیافت فرورسفر ایران دو بون در شب ۲۳ مرداد که در آن سرمد نواز ساسنداران ، سفرای کینار و وزرای مختار کشورهای مختلف مقیم برن حضور داشتند با ضیافت های پاریس شبیه جلوه میکند . فعالیت ها طوری محرمانه بوده است که همراهان اعلیحضرت در ۲۳ مرداد گویا بکلی جدا مانده بودند بطرفی که ابتدا تلگرافی را جمع بگزارش توانستند بفرستند . روز بعد چنین اعلام شد که در این روز شاه شاه بطور غیر رسمی وسایل خود در سوئیس خواهند گذرانید ، واضح است اینفواصل زمانی اوقات خوبی برای هرگونه فعالیت و تماس با نمایندگان عالی رتبه مورد

نظر را بدست میداده است در چند روز آخر مسافرت که مخصوص توقف در ایتالیا بود شاه ایران نظیر هنگام توقف در فرانسه و سوئیس از طرف رئیس جمهور ، نخست وزیر و دیگر مقامات مهم ایتالیا مورد پذیرایی خاص قرار گرفت .

رئیس جمهور ایتالیا در باره روابط سیاسی و اقتصادی دیرین ایتالیا و ایران صحبت نمود و آرزو کرد که روابط بین دولتین روز بروز نیرومندتر شود . روزنامه های ایتالیا مقالاتی در خصوص لزوم تقویت روابط ایران و ایتالیا درج کردند .

ملاقات ۲۹ مرداد با پاپ نیز با در نظر داشتن نقش امروز دستگاه مذهبی مزبور که بشکن کارچاق کن سیاست آمریکا در آمده است اهمیت مخصوص پیدا میکند . خبری گوازی فرانسه در باره این ملاقات چنین خبر داد که « اعلیحضرت شاه با پاپ بی دوازدهم در اطای کوچک مخصوص پاپ بمذاکرات خصوصی پرداختند » .

شاه ایران در کشور های اخیر از رئیس جمهور فرانسه نشان عالی صلیب جنگ نخل ، از رئیس جمهور ایتالیا نشان عالی خلبانی و نشان صلیب جنگی ایتالیا و از پاپ نیز نشان مهمیز طلایی دریافت داشتند .

در باره اینکه نشان های بالا ، بیشتر نشان جنگی است باید گفت که فعالیت ها و دید و بازدید های اعلیحضرت شاه نیز بطوریکه خیرهای واصله نشان داده زیاد در حول امور نظامی دور موزه است .

یکی از ایرانیان مقیم سوئیس چنین استنباطی را که گویا مسافرت مزبور « مسافرت نظامی » بوده و شاه ایران اوقات خود را نه بدیدن ترقیات وضع زندگی و مسائل دوره صلح بلکه بمشاهده موسسات نظامی مصروف می داشتند یکی از دوستان خود در ایران ضمن نامه ای تذکر داده بود . البته این استنباط را باین ترتیب باید اصلاح نمود که فعالیت نظامی همیشه با فعالیت سیاسی توأم است و اگر بیننده فقط ظواهر دید و بازدید های نظامی را می بیند ، بدین علت است که کنفرانس های سیاسی را در ملاء عام تشکیل نمیدهند ، توجه بمسائل نظامی بقدری در مسافرت جنبه مشخصه داشته است که ما بی مناسبت نمی دانیم قسمتی از اخبار رسمی را که در این باره توسط همراهان اعلیحضرت تلگراف شده است بنظر خواننده برسانیم :

« اعلیحضرت شاه روز ۲۸ تیر قسمتی از تاسیسات دریائی ، هوائی و سازمان های نظامی جزیره مالت را بازدید کردند .

روز ۳۰ تیر ، یکروز بلافاصله بعد از ورود به لندن ، برای بازدید تاسیسات هوائی به شمال انگلستان مسافرت کردند ، « اولدهم » مرکز کارخانجات صنعتی نظامی مورد بازدید قرار گرفت ، هواپیماهای فشفشه ای مورد آزمایش واقع شد .

روز ۴ مرداد برای بازدید ناو های جنگی سلطنتی بمسافرت پرداختند و با فرماندهان

بزرگ دریائی انگلستان ملاقات نمودند ، در ترسموت موسسات مربوط توپخانه نیروی دریائی سلطنتی را دیدند ، ناهار را با دریا سالارلرد قرار بر صرف نمودند و بکلیه تاسیسات دریائی انگلیسی سرکشی نمودند ، با هواپیما عازم نورفک « که مرکز عملیات رانندگان اتومبیل های زره پوش میباشد شدند تاسیسات هوائی انگلیس را درینتالی دیدن کردند و به اطاق عملیات هوائی که نقشه قسمت اعظم عملیات هوائی انگلیس در چنک اخیر طرح گردید هدایت شدند ، بوسیله هواپیما از لندن بیرستون برای مشاهده کارخانه های هواپیما سازی آن شهر مسافرت نمودند ، انواع و اقسام هواپیماهای کوه پیکر انگلیسی را که در دست ساختمان است دیدن نمودند ، بنوع هواپیما های شکاری « جیترو » و « هنوکو-پنول » ابراز دلالت مخصوصی نمودند ، در محیط بسیار گرمی با افسران عالی رتبه انگلیسی صرف نهار کردند .

در فرانسه موزه جنگی ناپلئون را دیدن نمودند مدرسه هواپیمائی و رسائی را بازدید کردند بتاسیسات هوائی «ویلا کوبله» سرکشی نمودند چند نوع هواپیمای فرانسوی را دقیقاً ملاحظه کردند ، هواپیمای نوع کورلیس را مورد توجه خاصی قرار دادند ، وزیر نیروی هوائی فرانسه با افتخار و علیحده حضرت ضیافت داد . مدرسه سواره نظام و موسسات هوائی سواور را بازدید کردند ، در سوئیس در شهر اوسون ایستگاه آزمایشی طیارات جنگی و پادگان های لشکر را دیدن نمودند ، مراکز دفاع ضد هوائی و پایگاه آتشبار ها را مشاهده کردند ، ناهار را در باشگاه انران صرف نمودند . در شهر تون لشکرهای موتوریزه را دیدن کردند ، دریک بانک سوار شدند ، کارخانه های ساختمان اوزم چنگر را بازدید کردند ، نمایشگاه نمونه اوزم چنگی را که با ایران فخره و خسته شده است ملاحظه نمودند ، از کارخانجات اسلحه سازی تون بخصوص قسمت مسلسل سازی دیدن نمودند . در ایالت ایازین اوضاع بهمین منوال بود . حتی در ناحیه تحت حکومت پاپ هم از واحدهای مسلح سان دیدند و غیره .»

چنان که گفته شد منظور از نقل فعالیت های بالا این نیست که آن قدر ساده باشیم تا همه فعالیت هارامنتحصر بهمین دید و بازدیدهای ظاهری کنیم ، بلکه منظور این است که خواننده فعالیت های ظاهری را که مسلماً قسمت اعظم آن در خبرهای رسمی درج نشده نمونه ای و گوشه ای از فعالیت کلی سیاسی و نظامی بدانند .

در ضمن مسافرت شاه ایران ، رقابت دو سیاست

آمریکا و انگلستان در جاب و تحویل کابلا هویدا بود . هر دو سیاست آشکارا از این که در بار ایران انحراف شدیدی بفتح طرف دیگر حاصل کند ملاحظه داشتند . همین رقابت و ملاحظه بود که در محافل و جراید وابسته باین سیاست ها در داخل ایران و در کشورهای خارج انعکاس می یافت . محافل و جراید انگلیس قیل که بدر بار ایران قیل از مسافرت بسختی حمله ور شده بودند در طول مسافرت با حفظ آثار مخالفت مختصری ، حالت انتظار آمیز پیش گرفتند . روزنامه های آمریکو قیل با اینکه در مواردی بتجلیل ادامه می دادند و در موارد دیگر گوشه های حمله مختصری به شاه ایران نمایان می ساختند ، در یکی دو مورد حمله بسیار سخت بدر بار ایران کردند .

گویا این حملات در هنگامی بود که آمریکا می هاراجع به مذاکرت لندن روشن نبودند و تصور میکردند قوه جاذبه بویکنگهام مجزه خواهد کرد . پس از آن و مخصوصاً در این اواخر روش روزنامه های «آمریکو قیل» نظیر بدر بار می های ، سه کشور امریکو قیل اروپائی «درخشان» شد .

وضع دولت هژیر در ایران هم باین کش وقوس های سیاست آمریکا و انگلستان بستگی داشت ، هر روشی که این دو سیاست نسبت بدر بار داشتند ، اعمال آن ها در ایران بدو ازات آن روش با دولت هژیر که آنرا دولت درباری می دانستند رفتار مینمودند . عوائق ملاحظه می شد که هم جناح آمریکائی و هم جناح انگلیسی مجلس در بعضی مانور ها بر ضد دولت هژیر و بر ضد دربار دریک صف قرار می گرفتند ولی این ضدینها مختصر بود و بعد از چند روزی دوباره بواقفت تبدیل می شد (شاید بتوان تصویب تبصره در باره محدود کردن اختیارات بزرگ ارتشداران فرمانده در دادگاههای نظامی و بعدا پس گرفتن آنرا که دسته های اعمال آمریکائی و انگلیسی مجلس در هر دو مورد ، هم در مورد تصویب و هم نسبت به پس گرفتن آن ، هم عقیم بودند جزء همین مانورها بشمار آورد) اکنون در عین حال که جناح های آمریکائی و انگلیسی ظاهر موافقت آمیزی با دربار ایران گرفته اند و بنظر میرسد که هر دو از نتیجه مسافرت راضی هستند ولی این موافقت آن ها صورت خیلی مطمئن ندارد زیرا طی ماههای آینده باید ببینند وعده ها عملاً تا چه اندازه اجرا شده است .

باید متذکر شد که روابط دولت ایران با انگلستان حتی در طی دوره مسافرت رو بهبود رفت . سفیر کبیر انگلیس لوروزنل که مدتی بود از ایران رفته بود بازگشت میس لمتون عضو معروف دستگاه استعماری انگلیس با عده دیگری از کادر وزارتتجاره انگلیس با ایران آمدند و شروع بفعالیت سیاسی کردند ، اما آن چه که لازم است تا انگلستان را بکلی راضی کند در طول زمان باید حاصل شود و در طی مسافرت فقط قدمهای اول در این راه برداشته شده است .

آنچه در باره نتیجه کلی این مسافرت از جریان روزهای بعد از مراجعت می توان درک کرد بطور مختصر در زیر گفته میشود . البته جریانات و قایع روز های بعد

از مراجعت ادامه دارد و روز بروز روشنی نور اتکن‌های که این حوادث جاری ایجاد میکنند خواهند کرد، ماهیت مسافرت و دقائق آن بیشتر آشکار می‌شود.

۳- پس از بازگشت به ایران - نظری به نتایج مسافرت

روز جمعه پنجم شهریور مسافرت چهل و یک روزه شاه بایان یافت و با تشریفات مخصوصی که مقدمانش از همان آغاز مسافرت شروع شده بود به تهران وارد شدند. کاملاً آشکار بود که بیژان عظیمی بر درجه اظهار بی شخصیتی نمایندگان قوای مقننه و مجریه در قبال قدرت سلطنت افزوده شده است، هم رئیس دولت و هم رئیس مجلس در نطق خود را «چاکر» معرفی نمودند. در فرودگاه اعلیحضرت شاه بایان جمله از مسافرت خود اظهار گرضایت نمود:

«یقین دارم این مسافرت و آشنائی با زعمای ملل از جنبه‌های مختلف... نتایج عظیمی در بر داشته باشد». پیش از نطق فرودگاه، روز سه شنبه ۹ شهریور ملاقاتی با نمایندگان مجلس بعمل آمده که ضمن آن شاه نظریات مربوط به مسافرت خود را برای نمایندگان بیان داشتند. در ضمن این بیان هر چهار کشور انگلیس، فرانسه، ایتالیا و سوئیس از همه لحاظ اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی مورد تمجید قرار گرفتند و بتوان سر مشق معرفی شدند. اظهار نارضایتی یا انتقادی نسبت به هیچک از این کشورها نشد. از مفاد این نطق بنظر می‌رسید که نه تنها فرانسه بلکه هر چهار کشور انگلستان، فرانسه، سوئیس و ایتالیا «قلب پادشاه ایران را تصرف نموده‌اند». در این نطق‌ها توجه مخصوصی به تشریح جریانات نظامی این کشورها بعمل آمد.

درباره انگلستان گفته شد:

«از لحاظ نظامی و قوای بری و بحری و هوایی این کشور خیلی مرتب بود.»

درباره فرانسه اظهار گردید:

«کشور فرانسه از حیث ارتش هم سعی دارد همان عظمت تاریخی خود را بدست آورد و سن خویش را حفظ کند و در این راه کمال اهتمام بعمل می‌آید.»

درباره سوئیس اظهار نظر شد:

«سوئیس از حیث ارتش و نظام خیلی قوی است. بعضی می‌گویند کشور بیطرف سوئیس چه احتیاج به قوای نظامی دارد. درست است که این کشور بیطرف است ولی بیطرفی خود را در سایه ارتش نگاهداری نموده... تمام گوشه‌های سوئیس بصورت قلاع جنگی در آمده... حفظ بیطرفی خود را در تکمیل قوای خود تشخیص داده و هم اکنون نصف بودجه کشور سوئیس خرج نظام میشود.»

البته این بیانات برای این بود که بعضی نمایندگان مجلس را چه به اقلام عظیم بودجه وزارت جنگ نه تنها

انتقادی نکنند بلکه بمقدار هنگفتی بر آن بیافزایند زیرا در نطقی که در سوئیس خطاب به رئیس‌جمهور کشور مزبور ایراد گردید مثل بودن و سرمشق بودن سوئیس برای ایران تاکید شد. قسمت جالب دیگر نطق مزبور، نخستین اظهار نظر موافقت آمیز اعلیحضرت شاه را چه به گرفتن وام از بانک بین‌المللی بود و قوتی داده شد که چنین وامی برای ایران خطر ندارد.

چنانکه دیده میشود این نطق نیز يك نشانه دیگر رضایت شاه از مسافرت به اروپا بود. از طرفی با تکیه به علاقه‌ای که به مسلح کردن کشور و صرف بودجه هنگفت برای امور نظامی موجود است، نظر مشترك امریکا و انگلستان به فروختن اسلحه به ایران و آلت کردن آن برای مقاصد نظامی و سیاسی خود تأمین شده و از سوی دیگر باز اطمینان امریکا به حاضر بودن ایران برای قبول نفوذ اقتصادی امریکا با گرفتن وام جلب گردیده است. ضمناً مسکوت ماندن کامل مسئله نفت جنوب و بحرین در این نطق نیز جلب توجه میکند.

در ضمن این ملاقات قوه مقننه باز بنحو زنده‌تری خود را تنزل داد. غیر از اظهار عبودیت‌های رئیس‌مجلس و یکی دیگر از سران متنفذ مجلس، یکی از نمایندگان پیشنهاد کرده بود که از طرف شاه به نمایندگان امر شود که هر روز سر وقت حاضر شوند، نماینده دیگر خواسته بود که دستور داده شود وقتی نمایندگان حاضر شدند جلسه را از اکثریت بیاندازند!

بدین ترتیب عمل‌آید می‌شود که در نخستین روزهای مراجعت کم‌کم نقش مجلس و دولت بمقدار زیادی با این می‌آید و هر دو اردو گاه‌های مقننه و مجریه بمنزله اجرا کنندگان امری‌ها و دستورات دربار معرفی میشوند.

در فاصله بیش از يك هفته که از مراجعت اعلیحضرت شاه به ایران گذشته است نه تنها در کارها اصلاحی مشاهده نمیشود بلکه در جمیع شئون کشوری نشانه‌های آشکاری از دسائس جدید هیئت حاکمه بر ضد ملت ایران، برای اعصال فشار شدیدتر بر آزادیخواهان و دشمنان دیکتاتوری مشاهده میگردد. در همین مدت روزنامه‌های بسیاری بسا روش خشونت آمیز توئیف شدند. مسدودان روزنامه‌ها مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، ضمن این چند روز عمال تروریسم به فعالیت برخاسته‌اند و هر روز به سبک دوره‌های قرون وسطی، بدون اعتنا به قانون، بدون اعتنا به هرگونه مظاهر انسانیت به روزنامه‌ها و موسسات و سازمانهای اجتماعی میریزند، مبارزین بر ضد دیکتاتوری را میزنند، تهدید میکنند، تمقیب مینمایند. محیط اختناق آمیز و عجیبی بوجود آمده است، دولت هزیر به اجرای نقشه‌های مخوفی مشغول است، باز صحبت از حبس و تبعید آزادیخواهان بیان است.

روزنامه کسری در شماره پنجشنبه ۱۱ شهریور مینویسد:

«متأسفانه مراجعت اعلیحضرت شاه مصادف با توفیق جرایم و همدسه نوع تضییقات برای مردم شده و حتی بطوری که شایع است دولت تصمیمات هلدنی برای

محدود کردن طوابع و تبعید اشخاص و سلب مصونیت پاره‌ای از نمایندگان گرفته است.»
در این میان اتحادیه ساختگی بنام اتحادیه کشاورزان و خرده مالکین که گویا بوسیله ارتش تأسیس شده و مقصودش تحمیل در انتخابات دوره شانزدهم است شروع به فعالیت نموده و روزنامه خود راه انداخته است. «قیام ایران» خبر میدهد که در نظر است کابینه نظری روی کار آید. بخوبی از جریانات واضح است که هدف اصلی این فشارها سازمانهای ملی و در درجه اول حزب توده ایران و نه مخالفین خصوصی است.

اقترا به حزب توده ایران و دعوت به راه انداختن کشتار و حبس و تبعیدهای جدید از طرف دستیاران دیکتاتوری در همین چند روز آغاز شده است. روزنامه ارگان اتحادیه ساختگی بالا صفحات خود را وقف حمله به حزب توده ایران کرده «تهران منصور» هفتگی که بستگی آن کاملاً معلوم است دو شماره بر ضد حزب توده ایران بصدور آمده و سرمقاله ۱۲ شهریور خود را با وقیحانه ترین اسامی و وقف دشنام به ملت ایران و حزب توده ایران نموده است. مسلم است که این جریانات را نمیتوان تصادفی و یا بیکی دیگر بدون ارتباط دانست بلکه آزمایشهای جدیدی برای تسلط قدرت قتل مایشائی و صاف کردن موانع داخلی باید تلقی گردد. در زمینه سیاست خارجی در ظرف چند روز بعد از مراجعت هنوز عمل مهمی صورت نگرفته و فقط مذاکره با نمایندگان شرکت نفت جنوب باوضع مضحکی که شبیه به صحنه سازی است جریان یافته است.

نمایندگان شرکت نفت در آبادان که بهتران برای مذاکره آمده بود بواسطه عدم وفاق در این مذاکرات به آبادان بازگشت و هفته پیش نماینده مخصوص از لندن وارد ایران شد که وی هم گویا اختیاراتی برای قبول تقاضاهای ایران ندارد و فقط حامل این تقاضاها به لندن خواهد بود. این جریان مسخره بنظر ملت ایران چنین میرساند که گویا برای گول زدن ملت ایران بین مقامات انگلیسی و ایرانی تپاتی قبلی برای این صحنه سازیهای بی نتیجه وجود داشته است.

نکته ای که بیکر دوباره تذکر داده شد و اینک نیز باید مورد توجه قرار گیرد روش مخصوص دو سیاست امریکو انگلیس است که گریه هردو از وعده و وعیدهایی که داده شده است راضی بنظر میرسند و با تسلط مطلق دربار و کابینه مربوط آن مخالفت جدی نمی کنند ولی دو عامل برای تغییر وضع آنها وجود دارد:

اولاً اینکه هر کدام از آنها در عین وفاق فعلی، سیاست انتظار پیش گرفته اند. هم اکنون در مجلس ایران، نه گروه امریکوئیل خالص (دسته قوام) و نه گروه انگلوئیل خالص از دولت هیزر رضایت کامل ندارند و گاهی اوقات نشانه‌های کم و بیش از مقاومت بروز میدهند. هم امریکا و هم انگلستان عامل مجلس و خارج از مجلس خود را بعنوان ضمانت اجرایی وعده‌هایی که بد آنها داده شده است بکار میبرند، هر کدام از این دو دولت با دست‌هایی که در ایران دارند میتوانند در هر

موقع که وعده‌ها را انجام نشده و یا راه دستگام‌ها که را از نظر خود منحرف بجهت بینند به سروصدا آغاز کنند و دوبار را تهدید نمایند.

ثانیاً سیاست های امریکا و انگلستان در ایران دچار تضاد است. مسلماً هر چه این تضاد شدیدتر باشد، کوشش دربار و دستگام‌ها که برای جلب موافقت هردو سیاست باشکال برمیخورد زیرا در این صورت، آن عملی که مورد موافقت امریکاست ممکن است مورد مخالفت رقیب وی باشد. در این صورت دستگام‌ها که و در راس آن دربار هر عملی را پیش بگیرد با موافقت یکی و یا مخالفت دیگری مواجه خواهد شد. سیاست انگلیس که این مسئله را خوب میفهمد و احتیاط میدهد که در صورت پیش آمدن چنین مواردی، دستگام‌ها که ایران بطرف رقیب وی که نیرومندتر است متوجه شود هنوز روش مخالفت آمیز ظاهری خود را تا اندازه‌ای حفظ کرده و روش خود را میخواهد با روش عملی بعدی دستگام‌ها که ایران متناسب گرداند. واضح است در چنین صورتی که اختلاف شدیدتر بین دو سیاست ایجاد شود نقشه انحصار تسلط در ایران از طرف دستگام دربار به مانع بزرگ مواجه میشود.

این بود آنچه میبایست درباره مسافرت شاه ایران به کشورهای اروپائی تذکر داد. مسلماً جریان ماه‌های آینده ایران ممکن است روشنائی بیشتری برای مسافرت افکنند و دقائق آن را بیشتر توضیح دهد.

آنها اینکه درباره نتیجه يك حادثه سیاسی نظیر مسافرت مورد بحث، فوراً میل دارند تضاروت نهائی شود بایستی در نظر داشته باشند که حوادث تاریخ ملت مسائلی بیش از اینکه مشکلی بر حرف‌ها و موافقت‌های شفاهی و کتبی باشد، به عوامل بفرنج و بیچیده جریانات داخلی و بین‌المللی، از جمله به نیروی ملت ایران برای تسلیم نشدن در برابر تحمیل‌های استعماری و ارتجاعی، به نیروی جبهه آزادی‌دنیائی که دسیسه‌ها و ساخت و باخت‌های امپریالیستی را با عدم موافقت مواجه میکنند، به تضاد وضع داخلی او را از انجام نظریات مشوم خود باز میدارد و بالاخره به تضاد نیروهای ارتجاعی داخلی و ضعف آنها و بی اطلاعی آنها که گاهی بدست خویش وسیله شکست دسیسه‌های خویش را فراهم می‌آورند مربوط است. ملت ایران نباید تصور کند هر تصمیمی که بین کشورهای امپریالیستی و مقامات حاکمه مزدور آنها بشهرت ملت ایران گرفته شده است حتی الاجراست. برعکس باید بفهمند که نه امپریالیست‌ها و ارتجاع داخلی ایران آنقدرها برای پیش بردن نقشه‌های خود نیرومندند و نه ملت ایران و عواملی که بنفع وی کار میکنند آنقدرها ضعیف و کم‌اثر میباشند.

آینده را با اطمینان به پیروزی نهائی ملت ایران بنگریم.

دربارهٔ مجلس پانزدهم

مهدي صفويان

يك مقايسه

اکنون بیش از يك سال از تاريخ افتتاح مجلس شورای «ملی» میگذرد.

يك مقایسهٔ اجمالي بين اين مدت از عمر دورهٔ پانزدهم تقنينيه با دوره‌های سیزدهم و چهاردهم (دوره‌های بعد از سقوط ديكتاتورى رضاخان) نشان میدهد که نه تنها قیافهٔ عمومی مجلس بهتر از آن دوره‌ها نیست، بلکه برعکس متدثر و برهج و مرج‌تر است بخصوص مجلس چهاردهم با همهٔ نقائصی که داشت، و با وجود اینکه اکثریت نمایندگانش بهیچوجه یوندى با ملت نداشتند، باز از جهات چندى بطور محسوس بمجلس پانزدهم برترى داشت.

در مجلس چهاردهم برای نخستین بار در تاریخ پارلمانی ایران، فراکسیون متشکل و منظمی که بر روی زوابعند های خصوصی بنا نشده و تنها در اثر هماهنگی فکری و بر پایهٔ اصول حزبی قرار گرفته بود، بوجود آمد این فراکسیون، فراکسیون تودهٔ ایران، با وجود آنکه اقلیت بسیار ضعیفی را تشکیل میداد و از اینرو نمیتوانست نظریات اصلاحی خود را پیش ببرد، حداقل این نتیجهٔ مثبت را دارا بود که توانست صدای اکثریت زحمتکش و محروم ملت ایران را از پشت تریبون مجلس بگوش جهانیان برساند. اکنون که تلزن و تدبیب «نمایندگان» دورهٔ پانزدهم بر همه آشکار شده؛ اکنون که اغلب آنها هر روز بفراکسیونى روى آورده و تقریباً در هر يك از این دسته بندیهای زودگذر بیش از چند روزی برای تأمین منافع خصوصی خود شرکت نموده و سپس بدستهٔ دیگری می پیوندند؛ و اکنون که حتی در بیشتر مسائل سادهٔ سیاسى افسرد يك فراکسیون آراء مختلفی ابراز داشته و در جهات متفاوت اظهار عقیده میکنند؛ بیشتر گمانیم و بر سبب صحیح حزبی فراکسیون تودهٔ ایران در مجلس چهاردهم جلب توجه میکند.

گذشته از این، در مجلس چهاردهم عدهٔ معدودی از نمایندگان بودند که گرچه با دستگناه حاکمه روى خوشتری از ملت نشان میدادند، باز در اثر اقتضای منافع شخصی هم که باشد، میل داشتند ظواهر دموکراسی حفظ شود و کفه سیاست ضد ملی هیئت حاکمه بیش از حد سنگینی نکند.

البته مقصود این نیست که ماهیت مجلس چهاردهم با آن اکثریت «نمایندگان» که کوچکترین توجه بتنافع

توده‌ها نداشتند، تطهیر شود؛ بلکه غرض از این مقایسه بیشتر نشان دادن وضع درهم و برهم، قیافه مبتذل، و ماهیت ضد ملی مجلس پانزدهمی است که با قرار یکی از وکلایش «روی تمام ادوار مجلس را سفید کرده است.»

متمایب اوضاعی که با تعطیل دورهٔ چهاردهم مقارن بود، آزادخواهان ایران امیدوار بودند که

کهدی «انتخابات»

بعد از تحمل آنهمه شدائد، برای اولین مرتبه معنی انتخابات آزاد را در مورد انتخاب نمایندگان دورهٔ پانزدهم تقنینیه بفهمند و صورت خارجی و حقیقی آنرا برای اولین مشاهده کنند.

همه میدانند که از صدر مشروطیت تا ظهور ديكتاتورى، مجلس ایران تیول يك عده از متنفذین محلی، ملاکین، تجار و روحانیونى بود که بوساطت مختلفه سمى درخسود و رکود فکری ملت ایران نموده، و بالنتیجه خود از این موضوع استفاده کرده و بتوان «نماینده» سرشوت کشور را بدست گرفته بودند. گرچه در بین این عده، گاهنگاه اشخاص معدودی پیدا میشدند که بساطفه احساسات بشری خود ممکن بود اندکی از منافع ملت دفاع کنند، لیکن این موضوع دلیل بر این نمیشود که بتوان آنها را حقیقهٔ نماینده ملت نامید.

نسبت بمجالیس فرمایشی دوران ديكتاتورى هر گونه توضیحی زائد بنظر میرسد.

بعد از تدبیر مدت نمایندگی وکلای دوره دوازدهم برای مدت دو سال که تشکیل دورهٔ سیزدهم را داد، و سرری شدن آن دوره برای نخستین بار سروصدای انتخاباتی از طرف افراد ملت بلند شد و جنب و جوشی در بین طبقات مردم مشهود گردید، اما در این دفعه نیز دولت وقت که از همان پروردگان دوره بیست ساله تشکیل شده بود، در انتخابات دخالت کرد، و جز در بارهٔ ای نقاط که مردم موفق شدند و کلای حقیقی و ملی خویش را رواهٔ مجلس کنند، اکثریت نمایندگان را باز همان متنفذین، بزرگ مالکین، تجار، و زوابعند چیهائی تشکیل دادند که سابقاً هم در برابر ديكتاتور سرخناك می سودند.

پایان دورهٔ چهاردهم مصادف با زمانی شده بود که ملت ایران در اثر رشد سیاسى خود آماده بود

دموکرات ایران که آنجناب رهبران هستند بدست آورد.

بر کسی پوشیده نیست که در هیچ جای دنیا امکان ندارد يك حزب جدیدالتاسیس پس از صد و چند روز بتواند با نیروی طبیعی خود اکثریت پارلمان را بدست آورد. بنا براین وقتیکه آن جناب بعنوان رهبر كل حزب دموکرات ایران، و با داشتن مقام نخست وزیری و وزارت کشور و فرماندهی عالی نیروهای ژاندارم و پلیس، رسماً اعلام می فرمایند که حزب ایشان باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را بدست آورد، همه کس در همه جای دنیا میفهمد و متوجه میشود که این اعلام فقط باتکلی نیروهای دولتی است و نه نیروی حزبی؛ و حصول این موفقیت برای حزب صد و چند روزه جز با اعمال قدرت و نفوذ دولت غیرمقدور است.

..... آیا ممکن است کسی تصور کند که با بکار بردن تمام قوای عامه کشور که متعلق بشاملت میباشد بنفع يك حزب دولتی، باز هم امکان انتخابات آزاد و اینکه هر فردی بتواند آزادانه در انتخابات نماینده مجلس و تعیین سرنوشت خود مداخله کند وجود دارد؟ ...
آقای دکتر مصدق، که در آن موقع نخست وزیر اورا در یکی از نطقهای رادیویی خود «عوام غریب و دماغوک» خوانده بود، در نامه ای خطاب بر رئیس دولت راجع بحزب او اینطور نوشته بود:

«البته در مملکت مشروطه باید احزاب عرض اندام کنند و انتخابات را بدست گیرند بشرط اینکه منکسی بنیروی ملی و معنوی باشند و پیشرفت خود را منحصرأ بوسیله تبلیغات معمول در کشورهای مترقی جایز دانسته و آزادی را در حدود مقررات قوانین برای تمام افراد و احزاب بشناسند نه اینکه بیهیضی وسائل مردم مرعوب و میدان عمل را انحصار بخود نمایند. وقتی که در موقع انتخابات دولت اقدام بتشکیل حزبی کند، مردم چنین تصور میکنند که ممکن است دولت بنفع طرفداران خود از قدرت دولت استفاده کند.»

اما گوش «رئیس محترم دولت» باین حرفها بدهکار نبود. او همچنان بعنوان «رهبر كل» حزب صد و چند روزه در نطقها و اعلامیه های خود امر میداد که ملت ایران «باید» و کلاهی خود را از میان کاندیدا های حزب او انتخاب کنند.

ولی کار بهمینجا خاتمه نیافت. برای شروع انتخابات

بقیه در صفحه ۶۶

برای نخستین بار، دست گروهي را که تا آنوقت بر سر کار بودند کوتاه کند و نمایندگان مورد تمایل خود را بمجلس پانزدهم بفرستد.

این امید تقویت می یافت، هنگامیکه مشاهده میشد نخست وزیر وقت (که مقدمه و موقه روی خوشی بازادبخواهان نشان داده بود) در اعلامیه های بالا بنند و «ادبیانه» خود از دوره های گذشته مجلس و مخصوصا دوران سیزدهم و چهاردهم بشدت انتقاد میکند، و کلاهی آن دوره ها را غیر ملی میخواند، از کوتاه کردن دست «حشرات موزی» از مشاغل حساس سخن میراند، و بالاخره وعده میدهد که «ایران باید کعبه آزادبخواهان شرف شود».

اما پیش آمدهای بعدی نشان داد که

حقیقت غیر از اینست.

اندک اندک سیاست رئیس دولت چهره حقیقی خود را نمایش داد. بجای «حشرات موزی» قدیم حشرات موزی جدیدی که با نخست وزیر رابطه نزدیکتری داشتند بر سر کار آمدند.

نخست وزیر با استفاده از قدرت دولتی، حزبی تأسیس کرد که بزودی قیله گاه تمام عناصر ارتجاعی شد که مدت کمی بحال پراکنده گی بسر میبردند. شروع انتخابات مجلس که طبق قانون ۱۹ مهرماه ۱۳۲۴ بشه «بلافاصله» پس از تخلیه کامل ایران از نیروهای متفقین موکول گردیده بود، با وجود حصول این شرط در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ باز بتمویق افتاد.

دولت میخواست برای اجرای منظور های خود از گذشت زمان استفاده کند.

در خلال این مدت، عمل نخست وزیر با استفاده از نیروی پلیس و ژاندارم، در شهرستانها بیشتر و در مرکز کمتر، سازمانهای آزادبخواه را در معرض تحریب و غارت قرار داده و حزب خلق الساعه خود را «بسط» میدادند. در نامه سرگشاده ای که «جبهه متوقف احزاب آزادبخواه» در تاریخ ۱۰ آذرماه ۱۳۲۵ بنخست وزیر نوشت، راجع باین موضوع چنین توضیح داده شده است: «... تشکیل حزب دموکرات ایران در موقعی که مجلس در حال تعطیل بود از طرف جنابعالی که زمامدار وقت بوده اید و با استفاده از وسایل و نیروهای دولتی بتوسعه آن پرداخته اید موضوعی است که خود؛ ود سبب سلب اعتماد عوامی از بینظیری وی طرفی آنجناب میگردد بخصوص که آنجناب در بیانیه های رسمی و نطق های رادیویی خود صریحاً نوشته اند و گفته اند که هر کس با برنامه این حزب که جناب اشرف آنرا «مترقی ترین برنامه ها» تلقی میفرمایند موافقت نداشته باشد، در نظر آنجناب مرجع است و تأکید می فرمایند که باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را حزب

بانک شاهنشاهی ایران

جواد مهینی

۱۲۸۵ قمری

۵ - امتیاز راه شوسه جلفا - تبریز بمدت ۹۹ سال
و - امتیاز راه آهن جلفا - تبریز و مضافات آن
باشعربه ای از تبریز بکنار دریایچه ارومیه با تقویض معادن
طرفین راه تا ۱۰ فرسنگ حریم در سال ۱۳۳۱ قمری
ز - امتیاز قزاقخانه
ح - امتیاز خط تلگراف بین جلفا و تهران
ط - امتیاز معادن نفت ایالات شمالی در سال

۱۳۲۴ قمری

ی - امتیاز بانک استقراضی بنام ژاک دو پولیا آف
بدست آورد.

از موقعیکه سلاطین قاجاریه دست تنگدی برای
استقراض نزد دولت تراردراز کردند، دولت تزاری ایجادیک
بانک را در ایران لازم دید. ولی غرض از تاسیس بانک
در حقیقت توسعه و اشاعه نفوذ بود چنانکه در اوایل کار
فمایت بانک صرف رقابت با بانک شاهنشاهی می شد و در
اینراه بانک استقراضی مبالغ زیاد و هنگفتی بدر باربان و
متفدین و علماء قرض داد و بسا که مبالغ قرض چند برابر
اعتبار طرف بود. این افراط و گشاد بازی بجائی رسید
که در ذی الحجه ۱۳۲۲ وقتی که وزارت دارائی تزار
جلوی اعتبار سیاسی بانک را گرفت، معلوم شد که از ۳۰
میلیون منات سرمایه اولیه بانک، فقط ۳ میلیون منات بیشتر
موجود نیست و بقیه باشخاص بی اعتبار قرض داده شده
است و تنها در شهر تهران طلب بانک از مردم ۱۶ میلیون منات بود

امتیاز بانک شاهنشاهی

همانطور که مذکور افتاد زمانی که رقابت دو
دولت روسیه تزاری و انگلستان در ایران بمنتهی درجه
رسیده، «بارون زولیوس دورویتر» نامی که اصلاً انگلیسی
و ساکن زلاتند جدید بود در ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۸۹ قمری
مطابق ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ توانست در برابر تارویه
۴۰۰۰ لیره وجه الضمان بوسیله میرزا حسین خشان
سیهسالار صدر اعظم وقت بود، امتیازی بدست آورد که بمقتیده
لرد کرزن حکم و واگذاری حقوق حقه ملتئ بیگ سرمایه دار
قماربازا خارجی « بود.

مدت امتیاز ۷۰ سال و انحصار استخراج کلیه معادن
کشور بفرایز معادن طلا و نقره و سایر سنگهای قیمتی،
ساختن راه آهن سرتاسری و خطوط فرعی، ایجاد تراموا
ها، اداره جنگلها، استفاده از کلیه زمینهای غیر مزروع
متعلق بدولت، ساختمان کانالها، قناتها، سدها، تاسیس
بانک و ایجاد صنایع و تولید کالاهای که باقوانین شرع و
عرف کشور مطابقت داشته باشد، در سراسر کشور باوی
بود. دولت ایران هم متعهد می شد که از تاسیس بانک

مختصری در باره علل امتیازات در ایران

دوران حکومت قاجاریه مصادف با نفوذ کامل سیاست
های خارجی در ایران بود. در آن زمان رقابت دول استعماری
روسیه تزاری و انگلستان به مرحله شدید و لجاجتانه ای رسیده
و نقشه انگلستان برای جلوگیری از نفوذ روسیه تزاری
به هندوستان ایجاد مانع و حائز در راه آن بود. تنها شاه-
راهیکه روسیه تزاری را به هندوستان هدایت میکرد ایران
بشمار می آمد. از اینقرار نفوذ در دستگانه دولت ایران برای
روسیه تزاری امر واجب و لازمی بنظر می رسید. این
رقابت خصمانه و کینه جوینانه بجائی رسید که ناپلئون هم
وقتی هوس هندوستان کرد و هند برترت و وزیرش اورا
بطبع انداخت دست دوستی بطرف روسیه و ایران دراز
نمود و با اعزام هیئت های نظامی و سیاسی سعی در جلب
دوستی دولت ایران کرد.

به براین بدوا دولت انگلستان طرفدار نفوذ سیاسی
در ایران بود؛ ولی در اواسط و در اواخر سلطنت سلسله
قاجاریه اولاً چون نفوذ سیاسی همانطور که همه می دانند
زیاد در قبضه آوردن اختیار دولت ها را میسر نمی ساخت
و ثانیاً منابع ایران خود مطمح نظر قرار گرفته و ترقی
ماشیم و احتیاج مواد اولیه خصوصاً نفت فرما نر و بان
انگلستان را ناراحت کرده بود؛ از روی ضرورت امیر بالیم
بر تانیا برای رسیدن مردم و منظور پایه نفوذ خود در اقتصاد
نهاد و توانست یک سلسله امتیاز بشرح زیر بدست آورد:
الف - امتیاز نفت و موم طبیعی در سال ۱۳۱۹
قمری بمدت ۶۰ سال.

ب - امتیاز بانک شاهنشاهی در سال ۱۲۸۹ قمری
بمدت ۶۰ سال.

ج - امتیاز معادن کل ایران طبق فصل بازده امتیاز
نامه بانک بمدت ۶۰ سال سوی معادن فلات قبیعی و
جوهر آلات و معادنی که قبل از آن تاریخ بدیگری
واگذار شده بود.

د - امتیاز خطوط تلگرافی

ه - امتیاز خط آهن مجمره

روسیه تزاری هم کاملاً رفنار خود را در ایران با
عمل انگلستان تطبیق داده و آنچه که او میکرد بشتر آن
مشتمت می شد و به همین جهت توانست امتیازاتی از قبیل:

الف - امتیاز ساختن راه خلیج انزلی (بندر پهلوی)
تا قزوین در سال ۱۳۱۰ قمری بمدت ۹۹ سال

ب - امتیاز استخراج معادن قراچه داغ در آذربایجان
در سال ۱۳۱۶ قمری بمدت ۷۰ سال

ج - امتیاز جنگلهای مازندران
د - امتیاز شیلات سواحل بحر شزر در سال

بدهد و دولت هم ملزم است که وجوه مزبور را در سر و عهد مقرر پرداخت نماید .

حق استخراج معادن آهن، مس، سرب، چوبه، زغال، نفت، منگانی، بورا کس و بنه نوز که متعلق بدولت بوده و بوجه این امتیاز نامه بارون داده شده با بانک است. و در گاه در ظرف ده سال بانک موفق با استخراج معادن نگرود دولت ایران حق خواهد داشت هر یک از معادن را بدون جلب موافقت بانک بدیگری واگذار نماید. و در مقابل دریافت حق انحصار استخراج معادن ایران «بارون» متعهد گردیده که شانزده درصد از منافع حاصله را برسم حق الامتیاز بدولت ایران پرداخت کند.

هر گاه از تاریخ اعطای امتیاز تا مدت ۹ ماه بانک دائر نشود ۴۰۰۰ لیره انگلیسی که از بابت وجه الضمان بدولت ایران تسلیم شده بآن دولت منتقل و امتیاز نامه هم از درجه اعتبار ساقط خواهد شد و در صورت تاسیس دولت ایران ۴۰۰۰ لیره را بعنوان وام محسوب خواهد داشت.

حق استخراج معادن ایران در سال ۱۸۸۹ در مقابل ۱۵۰۰۰ لیره شرکت انگلیسی دیگری واگذار شد ولی چون در عمل موافقتی تحصیل نشود منحل گردید. بدهد با توجه به بعضی قراردادهای دیگر شمشیه اعتبار نامه بانک شد که از جمله همان اجازه نشر اسکناس یک تومانی و دیگری حق نظارت ایران بر موجودی اسکناس بود که آنهم در سال ۱۳۱۵ قمری یعنی زمان وزارت خارجه محسن خان مشیرالدوله تغییر یافت و نظارت دولت ایران در امر اسکناس از میان رفت.

بانک شاهنشاهی ایران در ماه اوت ۱۸۸۹ در لندن ثبت و سهام آن در ماه اکتبر همان سال به عرض فروش گذارده شد مجموع سهام بانک عبارت از ۹۹۸۰۰ سهم عادی و ۲۰۰ سهم موسس بود و بهای هر یک دله لیره تعیین گردید. بجز در اسلام فروش سهام، استقبالی بی نظیر از طرف موسسات به عمل آمد بصورتیکه در ظرف چند ساعت تقاضائی مساوی ۱۵ برابر سرمایه بانک بشرکت رسید و هر سهم دله لیره ای به ۱۲ لیره بفروش رفت و با اختلاف بهای اصلی و بهای فروش ۲۰۰۰۰ لیره شد که از طرف شرکت بعنوان «حق الزحمه» به بارون پرداخت گردید.

بانک شاهنشاهی پس از تاسیس

بودجه دولت انگلستان که ساله مقدار زیادی کسر دارد باین معنی که وارداتش بر صادرات میچرخد بطوریکه در ۱۹۳۵ که وضع اقتصادی او به مراتب بهتر از بعد از جنگ اخیر بوده، کسری مزبور بالغ بر ۳۶۳ میلیون لیره میشده است. بنابراین دولت انگلستان کسر بودجه خود را از طریق جبران می نماید که یکی از آنها عایداتی است که از سرمایه انگلیسی در خارج بدست می آورد و این عایدات در حدود ۱۹۰ میلیون لیره میشود که بانکهای انگلستان در خارج نقش بزرگی در تأمین آن بعهده دارند.

بانک شاهنشاهی پس از تاسیس بقامیت خود وسعت داد. در رمضان ۱۳۰۹ مطابق ۱۸۹۲ میلادی ناصرالدین

علی و ساختن راه و کارخانه و تلگراف خودداری ننموده و مسائل تسهیل عمل بارون را فراهم آورد.

این امتیاز سروصدای زیادی راه انداخت و دولت تزاری را و اداری بکار شکنی کرده تا اینکه در سفر ناصرالدین شاه بانگلستان بنا بر توصیه دولت انگلستان، شاه پس از مراجعت امتیاز را رسماً لغو کرد ولی از استرداد مبلغ ۴۰۰۰ لیره وجه الضمان بیبانه اینکه در مدت ۱۵ ماه بارون علی انجام نداده است سر باز زد.

هر چند این امتیاز لغو شد ولی بارون هنوز آرام نداشت و ادعای حقوق خود را میکرد تا اینکه توانست در سال ۱۳۰۶ قمری یعنی مطابق ۱۸۸۹ میلادی مجدداً امتیاز دیگری برای ایجاد بانک مرکزی نام «بانک شاهنشاهی ایران» و همچنین استخراج کلیه معادن پترو از طلا و نقره و فلزات قیمتی بدست شصت سال بدست آورد. طبق این امتیاز مرکز و مقر بانک در توران است و می تواند در شهرهای داخلی و کشورهای خارجی شعبه داشته باشد.

بانک شاهنشاهی در ایران گذشته از اعمال صرفی میتواند بخرج خود با خرج نائی اقدام بتمام کارهای معیاشی و صنعتی و تجاری که برای این مقصود نافع باشد بپردازد بشرط آنکه قبل بدولت ایران اطلاع بدهد.

سرمایه بانک طبق ماده ۱۲ امتیاز نامه ۴۰۰۰۰ لیره است و دولت ایران مجاز نیست که بیش از یک پنجم سهام بانک را خریداری کند.

در ماده ۳ حق انحصار صدور اسکناس در سراسر کشور باینک شاهنشاهی واگذار و بیانات اجازه داده شده که در دو سال اول در برابر ۶۰ درصد و در سال های بعد فقط در برابر نیمی و ۴۰ درصد میزان اسکناس صادره، بشنوازه نقره نگاهداری نماید و تفاوت بین وجه نقد موجود و جمع اسکناس منتشر شده بتوسط اسناد منقول و غیر منقول متعلق باینک که آنها را در ایران موجود خواهد داشت ضمانت میشود. نفیست بانک مجاز نبود اسکناس کمتر از دو تومانی منتشر سازد ولی بعد در سال ۱۳۰۷ قمری اجازه نشر اسکناس یک تومانی را هم بدست آورد.

در ماده ۵ امتیاز نامه دولت ایران بانک را از پرداخت کلیه مالیاتها و حقوق گمرکی معاف ننمود و ملتزم گردید که نه تنها در حفظ تعسبات و منافات بانک بکوشد بلکه در خریداری زمینهای لازم جهت ساختمان شعب بانک بهای عادلانه مساعدت کند.

طبق ماده ۷ بانک متعهد شد که فقط شش درصد سود خالص خود را در هر سال بعنوان حق الامتیاز بدولت ایران پرداخت نماید و این مبلغ هیچگاه نباید از ۴۰۰۰ لیره تنزل کند و پس از تشکیل هم بانک باید ۴۰۰۰ لیره بدست ده سال یا ریح صدی شش شاه قرض بدهد و اصل و فرع این مبلغ بوجه میل شاه از بابت شش درصدی که از منافع خالص بانک باید پرداخته شود، محسوب خواهد گردید. علاوه بر مبلغ مذکور تمام وجوه مساعده و قروضی را که دولت ایران لازم داشته باشد باید

دولت تا پایان قرارداد خواهد پرداخت بالغ بر ۲۱۷۷۶۰ لیره میشود.

دولت سابق (آقای حکیمی) در مقابل اظهارات آقای نراقی تمهید کرد که بموجب ماده ۴ قرارداد که بدولت ایران حق میدهد سهام این قرضه را بخرد و بیاورد موقع بهره از ۱۹۱۶ تا ۱۹۶۵ با شش ماه اخطار قبلی قرضه مزبور را مستهلك نماید، در اول فروردین ۱۳۲۷ بیانك اخطار کند ولی معلوم نیست که آیا وزیر دارائی کابینه حکیمی چنین اخطاری کرد یا نه و اگر نکرده است آیا دولت فعلی در این مورد چه تمهیدی اتخاذ خواهد نمود؟

در هر حال ملاحظه میشود که از يك قرضه چه مقدار باید دولت انگلستان شده و از کس بود چه آن دهه ساله کاسته است.

سرمایه بانك شاهنشاهی در موانع تاسیس باوجود اینکه مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره اعلام شده بود هیچگاه از ۱۰۰۰۰۰۰ لیره تجاوز نکرد و هنوز هم اوراق رسمی بانك گواهی بر این مدعاست.

یکی از مواد مهم قرارداد حق انتشار اسکناس بود بنابراین تا سال ۱۹۳۰ که حق مزبور از بانك شاهنشاهی منتزاع و بانك ملی داده شد یکی از منابع سود بانك صدور اسکناس بوده است. بطوریکه آقای دانشپور در کتاب «بانك شاهنشاهی و امتیاز» مینویسد مقدار اسکناس در جریان در سال ۱۸۹۱ مبلغ ۱۰۳۰۰۰۰ قران و در ۲۰ مارس ۱۹۳۰ یعنی سال انتزاع حق صدور اسکناس ۱۲۷۲۱۶۰۰۰ ریال بوده است و بنابراین باوجود اینکه هیچگاه سرمایه بانك از يك میلیون لیره تجاوز نکرده است میزان انتشار اسکناس از سال ۱۹۲۰ بحد همیشه از يك میلیون بیشتر بوده و در ۱۹۲۹ رقم ۲۰۲۱۸۸۴ لیره یعنی سه برابر سرمایه بانك رسیده است.

انتزاع حق صدور اسکناس

در سال ۱۹۳۰ که چهار و یک سال بانك شاهنشاهی از حق صدور اسکناس استفاده کرده و ۱۷ سال بیش پایان آن نمانده بود، دولت حق مزبور را از بانك منتزاع کرد و قرار شد که تا آخر خرداد ۱۳۱۰ با سیستم ژوئن ۱۹۳۱ پول مجموع اسکناسهای صادره را تادیه و در مقابل دولت ایران امتیازات زیر را بانك شاهنشاهی تقویم نماید.

اولاً- دو تا تاریخ ۲۰ ماه مارس ۱۹۳۱ مبلغ ۲۰۰۰۰۰ لیره بیبانك مزبور در لندن پرداخت نمایند (باید توجه نمود که این مبلغ برابر با مجموع حق الامتیازی است که بانك از بدو تاسیس تا تاریخ هژور بایران پرداخته است).

ثانیاً- بانك از پرداخت صدی شش در آمد و بهره که بنام حق الامتیاز بدولت ایران مبرد پرداخت معاف شود. ثالثاً- بیبانك اجازه داده شد که در معاملات خود املاک غیر منقول را بتواند وثیقه قبول نماید و حتی جهت وصول طلب خود املاک مورد وثیقه را بفروشد.

شاه مبلغ ۵۰۰۰۰ لیره با صدی شش تنزیل از بانك بقرض گرفت و بتواند هرامت بستر «تالوت» صاحب امتیاز «انحصار تولید و صدور و توزیع دخانیات در سراسر کشور» که شاه بدلت شورش مردم مجبور بالغ آن شده بود تادیه نمود.

این اولین قرضه ای بود که از بانك شاهنشاهی گرفته شد و پس از آن قرضه مهمی است که دولت ایران بموجب قانون استقراض مصوبه ۱۳ برج ثور ۱۳۲۹ قمری مبلغ ۱۲۵۰۰۰ لیره از بانك شاهنشاهی دریافت کرد.

بر طبق ماده اول دولت مجاز است که دو کرور و نیم لیره انگلیسی با فرغ صدی پنج و نزول صدی دوازده و نیم متوسط بانك شاهنشاهی استقراض نماید و با امتداد این قانون، قرارداد مورخه ۸ مه ۱۹۱۱ بین دولت ایران و بانك شاهنشاهی منعقد گردید که باید در مدت ۵۰ سال از ۱۹۱۶ تا ۱۹۶۵ قرضه مزبور مستهلك گردد. بدین ترتیب که در هر سال بابت صدی پنج بهره و استهلاك قسمتی از اصل قرض مبلغ ۶۸۲۵۰ لیره دولت بیبانك پرداخت نماید.

بموجب ماده ۵ دولت شاهنشاهی ایران بتواند وثیقه قرضه مزبور تمام عواید خاصه گمرکات جنوبی را (آبیه که بعد وصول شود) باضمام بنادر بوشهر، عباس، لنگه، محمدره و اهواز مورد وثیقه قرار خواهد داد.

بر طبق ماده ۸ سهام قرضه در ظرف تمام مدت قرارداد از کلیه حقوق و مالیاتهای دولت ایران معاف خواهد بود. بنابراین هیچ موقع و بهیچ نحوی از انحصار دولت ایران از اصل و قرع این قرضه و وجهی کسر نخواهد کرد.

بموجب ماده ۵ قرارداد، بخلاف مقررات کشور که تمام عوائد گمرکات باید بصدوق شعب بانك ملی تحویل شود، در بنادر جنوبی شعب بانك شاهنشاهی تحویل میشود و بانك پس از پرداخت سهم خود نمازادرا بدولت مبردازد. بطوریکه آقای عباس نراقی نماینده مجلس در اسفند سال گذشته ضمن طرح بودجه اظهار داشتند: اصل قرضه ۱۲۵۰۰۰ لیره بوده که دولت ایران در مقابل هر صد لیره از اصل قرضه در ۸۷ لیره دریافت کرده است یعنی علاوه بر اینکه این سهام سودش صدی پنج بوده بانك از بساات نزول هم دو زده و نیم درصد حساب کرده یعنی بجای هر صد لیره ۸۷٫۵ لیره داده و بقیه را بنام کمیسیون برداشته است.

بنابراین بجای ۱۲۵۰۰۰ لیره ۱۰۹۲۷۵۰ لیره بدولت ایران پرداخت شده و این ترتیب ۱۵۶۲۵۰ لیره در بدو امر بنام کمیسیون کسر گذارده اند. راجع بانساط ماهیانه هم باید گفت که پس از پرداخت قسط ۱۹۴۲ مبلغ ۷۷۸۹۲۰ لیره از اصل قرضه باقی خواهد ماند. تا کتون دولت فقط ۱۷۲۹۰۳۰ لیره بهره پرداخته یعنی معادل اصل قرضه بدلاوه ۶۳۵۲۸۰ لیره فقط بابت فرغ بیبانك تادیه شده است و اگر به ترتیبی که فعلا انساط بیبانك داده میشود عمل گردد تا آخر سال ۱۹۶۴ مبلغ ۳۹۸۶۰ لیره دیگر هم دولت باید بهیچ نحو بردارد و لذا هم کل بهره ای که

هفت میلیون لیره سرمایه و ذخیره یا ۱۴۰۰ میلیون ریال میباشد که با مقایسه با رقم ۹۸۰ میلیون ریال سرمایه و ذخیره بانک ملی ایران درجه قدرت مالی بانک شاهنشاهی و ضعف بانک مرکزی آشکار میگردد.

دخالت بانک در امور کشور

دخالت بانک شاهنشاهی در امور کشور چه از لحاظ اقتصاد و چه از جهت سیاست امری بدیهی و غیر قابل انکار است، زیرا مال مآزور دسترویل در یاد داشت های خود مینویسد:

«واقعا من تعجب میکنم از اینکه رئیس بانک شاهی همان همروزه مبالغ متناهی با پول تحویل میدهد بدون اینکه در دستگاه بانک احتیاجی تولید شود و هنوز هم نپیدانم چه سیاستی را پیش گرفته است.»

بانک شاهنشاهی در دو جنگ اخیر از لحاظ تأمین اسکناس مورد احتیاج ارتش انگلیس رل عمده ای داشته است.

شاید بهیسی تصور کنند که تمام اسکناس مورد احتیاج نیروی انگلیس در ایران مطابق قرارداد بوسیله بانک ملی تأدی می شده مسلما این تصور خطا و خالی از حقیقت است، چه مقدار زیادی از اسکناس مورد احتیاج ارتش انگلیس در ایران بوسیله بانک شاهنشاهی تهیه گردیده است.

در سالهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ که شدت جنگ بهتیمی درجه خود رسیده بود مقدار زیادی پول (شش های مکعب مستطیل کبک و بزرگ طلای افریقای جنوبی) بوسیله بانک بقیعت های مختلف از ۱۱۰ تا ۱۵۰ تومان (شش کوچک) و ۲۰ تا ۴۵۰ تومان (شش بزرگ) بمرض فروش گذاشته شد. این شش ها همروزه بوسیله دلان بانک خریداری و بخرمشهر حمل میگردد و بقیعت کرافی بفروش می رسیده. بنابراین مقداری از مخارج ارتش انگلیس از محل اینگونه معاملات تأمین می شد. و بدین مدعی ما همان نوشته مآزور دسترویل است و بدون چون و چرا بانک شاهنشاهی مقادیر هنگفتی از طرق مختلف اسکناس در دسترس ارتش انگلیس گذارده و مخارج ارتش مزبور را بک ایران تحویل کرده است.

اگر ارزهای کشور بیانک های آمریکا و انگلستان منتقل می شود جز از طریق بانک شاهی نیست و سالون بانک سالهاست که مرکز معاملات بورس در ایران است.

هر چند اطلاق بازرگانی عملا قدمی بنفع ملت بر نیدارد و هدف آن انباشتن کیسه های پر زر و سیم غارتگران تاجر نماست ولی باز بانک شاهنشاهی در تمام ادوار معاون خود در دستگاه مزبور وارد کرده و با دادن اعتبار بازرگانان را تحت نفوذ خود در آورده است.

نفوذ اقتصادی، خود بخود نفوذ سیاسی را تأمین خواهد کرد بنابراین بیسده نیست اگر مآزور دسترویل بنویسد:

« با وجود انقلاب و تبدلات هولناک نواحی

ایران و بانک شاهنشاهی موضوع مورد اختلاف به حکمت واکذار شده و پس از گذشتن از مراحل چندی بر مبنای تشکیلات اقتصادی و مالی جامعه ملل مراجعه شود.

خامسا- بانک شاهنشاهی از لحاظ معاملات

ارزی در ردیف بانک ملی قرار گرفته و بانک «هجاز» باشد.

آقای دانشپور انتزاع حق صدور اسکناس را به ملی چند میدانند؛ از آن جمله معتقدند که چون انگلیسها در سال ۱۹۳۰ در نظر داشتند که در آینده نزدیکی امتیاز نفت جنوب را بسود خویش و نزیان ملت ایران تبدیل و از این راه درآمد بیشتری تحصیل نمایند لذا رضاشاه برای اثبات مخالفت خود دست به چنین مانوری زد که ملت ایران را غافل ساخته و بعد آنچه که دستور دهند عمل کند و از طرفی چون دیگر رقبی در سیاست ایران برای انگلیس نبود باین حربه احتیاج نداشت.

آمار و مقایسه

با وجود اینکه چندبار برای تحصیل آخرین بیلان و ترازنامه از طرف ما بیانک شاه شاهی مراجعه شد و وسای بانک معلوم نیست بچه جهت با تمل از تسلیم آن خودداری و امروز فردا میگردند. بنابراین در این قسمت تا آنجا که مدارک کافی در دست است ارقام مختلف بیانک را باطلاع میرسانیم.

بطور کلی باید گفت قدرت مالی بانک شاهنشاهی از بدو تأسیس تا سال ۱۹۲۸ یعنی سال تأسیس بانک ملی قوس صعودی می پیچود ولی پس از این سال قوس نزولی طی کرد تا آنجا که مجبور شد بهیسی از شب خود را در ولایات تعطیل نماید. لذا دیده میشود که از مبلغ سیرده اشخاص در بانک که در سال ۱۹۲۸ هشت میلیون لیره بوده در ۱۹۳۹ به چهار میلیون لیره تنزل کرده است ولی در جریانات اخیر ایران و موضوع آذربایجان که وطن غارتگران را خطر انداخت عمده ای سپرده با وطن حقیقی خود را از بانک ملی بیانک شاهنشاهی منتقل کردند بطوریکه در سال ۱۳۲۴ هر هفته در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ حساب در بانک شاهنشاهی باز میشد و از کثرت مراجعه بیانک تمداد گیشه های خود را زیاد کرد از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶ یعنی در مدت هفت سال سپرده ها از ۴ میلیون ۲۴۰ میلیون لیره و جمع کل بیلان بانک از ۸ میلیون ۳۴۰ میلیون لیره افزایش یافت.

طبق محاسبه آقای دانشپور مجموع سرمایه کنونی بانک ۱۰۰۰۰۰۰ لیره است و اگر آنرا از قرار هر لیره ۲۰۰ ریال تسهیر نمایم بالغ بر ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال میشود و سپرده اشخاص در بانک مزبور طبق آخرین ترازنامه بانک از ۴۷۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال تجاوز می کند در صورتی که سرمایه بانک ملی ایران ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال و جمع سپرده های ثابت و دیداری از ۶۹۲۴۰۰۰۰۰۰۰ ریال تجاوز نمی نماید آقای دانشپور نتیجه میگردند که هدف بانک لا اقل

نوشته است:

« امتیاز بانک شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۰۶ هجری قمری برای مدت ۶۰ سال اعطاء گردیده بود، بانک ملی ایران که ملاک عمل در مورد این امتیاز نامه را تاریخ هجری قمری (یعنی تاریخ رسمی کشور در حین اعطای امتیاز) میدانند مدت آنرا در ۲۷ جمادی الاول ۱۳۰۶ (۲۹ فروردین ۱۳۲۶) منقضی دانسته و مراتب را بدولت اطلاع داد. بمقتضای بانک شاهنشاهی تاریخ هجری شمسی ملاک عمل بوده و امتیاز نامه تا تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۲۷ معتبر میباشد ».

بنابراین در ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ مدت امتیاز بانک خاتمه یافته ولی معلوم نیست مسافرت لرد کنت رئیس کل بانک شاهنشاهی دولتند در اواسط سال ۱۳۲۶ به طهران چگونه مانع از پایان دادن بامتیاز بانک شاهنشاهی شد دولت نسبت باین موضوع خاموشی اختیار کرد؛ در هر حال اگر نظر بانک شاهنشاهی را هم دولت قبول کرده باشد وبیان مدت امتیاز را ۱۲ بهمن ۱۳۲۷ بداند این سؤال پیش میآید که چرا ازمم اکنون وارد نمداکره نشده وباجرا بانک مشتریان خود را برای تصفیه حساب نخوانده است؟ اگر دولت قصد تجدید امتیاز ندارد چگونه بانک با فراغ خاطر مشغول توسعه دستگاه خود بوده وبا صرف پانزده میلیون ریال دست بکار ساختمان عظیمی برای توسعه تالار خود زده است؟ این ساختمان بطوریکه گفته میشود دو سال وقت لازم دارد تا با تمام برسد. آیا این خود اماره ای از رشایت دولت نسبت بتجدید امتیاز نیست؟

شمال ایران شبه بانک انگلیسی در همدان مانند مناره راهنا دایر و برقرار است و همچوقت شاه از زیر بار منزل دادن ومهمان نوازی خالی نمیکند و مرکز کلیه اطلاعات و اخبار سیاسی است ».

اگر در انجمن شهر تهران حتما بانک شاهنشاهی نماینده دارد چه نیست چه اطلاق رئیس بانک مرکز ترقی وقت امور ومصل پذیرائی وزراء و وکلاء و متفدین است واگر روساء عالی رتبه ایرانی ویا بقول خودشان A signaturه را بسادشاه انگلستان مبادل میبخشد مسلما نتیجه خوش خدمتی و حسن شناسی نسبت بولی نعمت است ».

بالغ برش با هفت ماه است که رئیس قدیمی بانک که متجاوز از ۳۰ سال است در ایران مقیم میباشد تغییر سمت یافته وبانگلستان فرا خوانده شده ولی با این وجود همچنان در تهران مشغول فعالیت است -

اگر کنفرانس قلابی «آگینه» برای ایجاد توافق بین سران قشاقی وبخوبیاری تشکیل شد باید از رئیس بانک شاهنشاهی شبه اسفهان متون باشند زیرا هم او بود که امور بین دو ایل را فیصله داد و نقشه برای آن دو کشید !!

تجدید امتیاز

بطوریکه سابقا ذکر شد امتیاز بانک شاهنشاهی در تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۰۶ قمری برای مدت ۶۰ سال اعطا گردید و بایستی در ۲۷ جمادی الاول ۱۳۶۶ یعنی ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ خاتمه یابد - این موضوع مورد تصدیق بانک ملی است و بطوریکه در ترازنامه سال ۱۳۲۶

فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان

هریم فیروز

ملتی روی رفاه و آسایش نخواهد دید؛ پس وظیفه هر زن شرکت در این مبارزه حیاتی است .
برای عملی ساختن این نقشه عالی، دعوتی از تمام زنان دنیا بعمل آمد که نمایندگان خود را بکنگرس بین المللی زنان در پاریس (که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد) اعزام دارند و خط مشی و برنامه مبارزه خود را در این کنگرس تعیین ننسوده وبدون فوت وقت مبارزه بر علیه فاشیسم را برای برقراری صلح، برای ترقی بشریت، برای رفاه مادران دنیا شروع، و تاپیروزی نهائی ادامه دهند .

فدرای بیروزی ملل دمکرات بر فاشیسم، زنان دنیا بخصوص زنان اروپا که صدمات جنگ امپریالیستی را مدت پنج سال تحمل کرده بودند ومصائب بیشماری از سلطه وانتدار فاشیسم بر آنها وارد آمده بود، تصمیم گرفتند که مبارزه سرسخت و آشتی ناپذیری بر علیه این رژیم خطرناک شروع کرده و تا ریشه های آنرا در هر گوشه و کنار از جهان که باشد از بیخ و بن نکنند آرام و قرار نداشته باشند، و شمار زندگی خود را برای این اصل قرار دادند که تا حدام فاشیسم درد دنیا وجود دارد هیچ مادر و زنی نمیتواند آسوده زنده گی نماید و هیچ

۱ ملت این دعوت را پذیرفته و نمایندگان خود را بکنگره اعزام داشتند « با نهایت تأسف باید تذکر داد که دولت وقت ما اجازه خروج از ایرانرا بنمایندگان تشکیلات دمکراتیک زنان ایران نداد و نمایندگان ایرانی نتوانستند در این کنگره شرکت نمایند »

جلسات این کنگره نمونه برجسته‌ای از ادراک واقع بینی، و بیداری زنان جهانست. درجه معلومات اجتماعی و سیاسی و هوش سرشار این زنان دنیای کنونی، از گفتگوها و شعارهای آنان در این کنگره بخوبی هویدا گشت.

خانم فرانواز لکلرک (Franoise Loelerc) که امروز عضو هیئت مدیره اتحادیه زنان فرانسه است، دلائلی را که او و زنان فرانسه را وادار بشرکت در چنین مبارزه نموده باین نحو بیان مینماید:

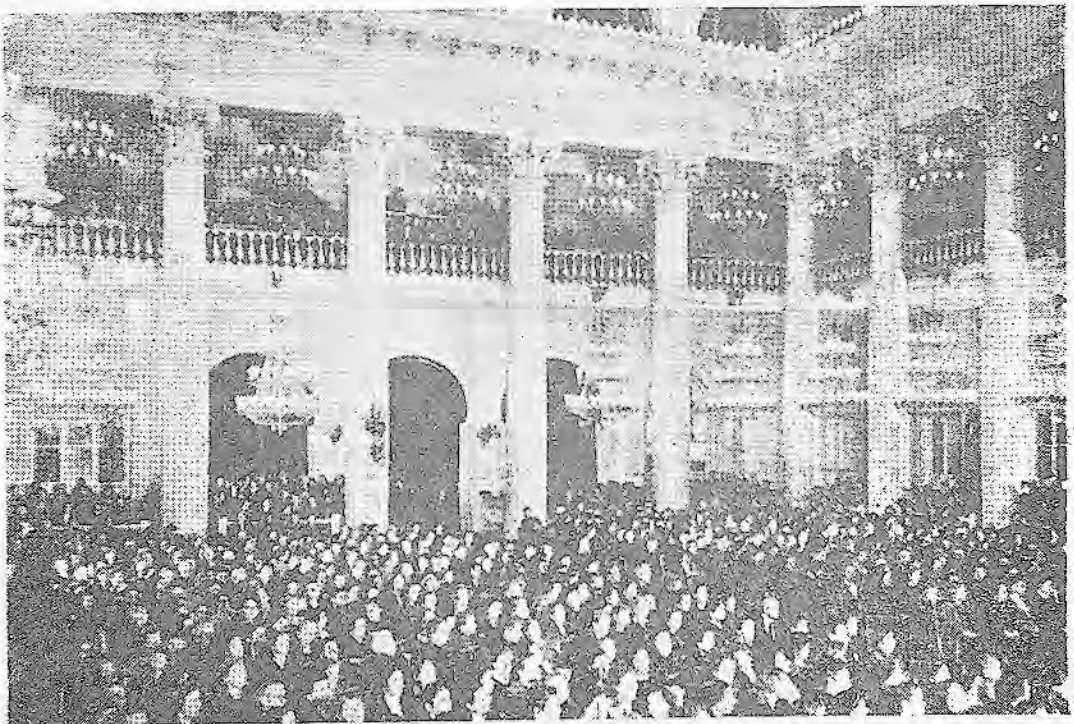
« فاشیزم، یعنی قلع و قمع و حشیانه تمام عناصر مترقی ملل. در هر جا که فاشیزم مرقه پیروز مند شد، صدها هزار نفر از مابین برستان گرفتار زندان، شکنجه و مرگ شدند. فاشیزم، یعنی انحطاط انسانی و تنزل فرهنگ، مشوق پست ترین امیال بشری برای استفاده

از آنها؛ یعنی سادیزم، قساوت، خیانت، دروغ، بی غیرتی که بصورت یک رژیم سیاسی درآمدن باشد. فاشیزم، یعنی از بین بردن میلیونها فرد بشری، با خونسردی و از روی اسلوب در شرایطی هولناک.

دهها میلیون زن در سالهای سختی که بر ما گذشت، در رنج و عذاب، فهمیدند که فاشیزم بطور مسلم خالق جنک است.

این اصل برای همه مسلم شده است که: فاشیزم یعنی جنک و نشوونمای دمکراسی یعنی صلح. ما میدانیم که تنها یک رژیم دمکراتیک حقیقی میتواند یک زندگی روشن، آزاد و خوش برای ملتی تأمین نماید؛ و ما در تقویت و ترقی دادن اساس دمکراتیک زندگی اجتماعی راه از بین بردن فاشیزم را مییابیم.»

خانم گاکارینا نماینده شوروی با این کلمات جانسوز زنانرا دعوت ببارزه مینماید: « این خطای بزرگی است اگر ما تصور



میتینگ رهبران زنان کارگر در مسکو که بمناسبت تشکیل جلسه کمیته اجرائیه فدراسیون بین المللی زنان برپا شده است

کنیم که با شکست خوردن آلمان نازی و ژاپن امپریالیست فاشیزم از بین رفته است. ما میدانیم که اگر تخیلی در زمین بانی بماند ریشه پیدا میکند و اگر ریشه دوام پیدا کند درختی از آن میروید. وظیفه ما این است که برای همیشه از خطر يك جنگ جدید و هولناکی خود را خلاص سازیم.

من بتوانم يك مادر، که عزیزترین حاصل عمر خود یعنی بنگاه پسرش را از دست داده، پسری که زندگی جوانش در راه آزادی و میهن قربانی شده، میخواستم از پشت این کرسی بنام زنان دنیا بگویم که مادران نمی توانند براحتی زندگی کنند و بامور خانوادگی و اجتماعی خود بپردازند، آنها نمیتوانند سعادت و آئینه فرزندان خود را تأمین نمایند، اگر اثرات و تخمهای فاشیزم در دنیا بماند قدرت سپاه ارتجاع سی می کنند که با تکیه به تنگن ترین وسایل، اختلاف و سوءظن را در میان ملل ایجاد نماید تا اتحاد ملل دموکرات را برهم زند، تا ایدئولوژی فاشیزم ریشه کن نشود، و تا نشو و نمای قوای دمکراتیک ملل آزاده شده را با ایجاد مشکلات اقتصادی مانع شوند.

باید فراموش کنیم که ما زنان و مادران میهن دوست، باید قبل از هر چیز علاقه مند به از بین بردن فاشیزم در تمام کشور های دنیا باشیم، برای برقراری صلح دائمی قوای فاشیزم و آزادی دمکراتیک ملل را تأمین نمایم.

خانم دولورس ایباروری (پاسوناریا) که نماینده اسپانی شجاع، اسپانی مطوم است، بنام زنان دلیر و ازجان گذشته آنگسکو میگوید:

« ما نمیتوانیم این گذشته پراز وحشت، درد، رنج، خون، اشک و مرگ را فراموش نمایم. و برای اینکه رنج مادران و اطفال شکنجه شده و تعقیب شده را بدست شنیع ترین دشمن آزادی و شخصیت انسانی فراموش نکنیم، برای اینکه عذاب هولناک خانواده های ازهم گسیخته و کاروان بدون انتهای مردم را که بطرف مقصد نا معلوم و وحشت زانی رهسپار بودند فراموش نمایم، برای اینکه در راه برقراری رژیمهای دمکراتیک واقعی در تمام کشورها مبارزه کنیم، و برای اینکه این گذشته پراز ویرانی و وحشت را از یاد نبریم، امروز در اینجا گردهم جمع آمده ایم تا بتوانیم بکمک یکدیگر وسایل عملی بدست آوریم که شرکت ما را در مبارزه مقدس ملل دنیا برای دمکراسی، برای ریشه کن کردن تمام اثرات فاشیزم، و

برقراری صلح ثمر بخش سازد. قلبهای ما مادران و زنان از غضب فشرده می شود وقتی که می بینیم هنوز از جراحات جنگ خون میریزد، هنوز ویرانه های شهر های خراب شده در مقابل ما پیک گذشته بر از مرگ و وحشت شهادت میدهد، و با وجود بر این افرادی پیدا میشوند که نه تنها از جنگ جدیدی صحبت میدارند بلکه با جدیت و عجله آنرا تهیه میکنند. ما زنان نمیخواهیم و نمیتوانیم بمسائلی که پایه های اساسی يك صلح محکم و دائمی را در میان ملل ما تشکیل میدهد علاقه مند باشیم»
زنان تمام دنیا، دردها و محرومیت های خود را گفته و در این شورا که رنجهای درونی مادران و زنان بی پرده در میان گذاشته شده بود، همه برای نجات خود يك راه دیدند: **مبارزه بر علیه دشمنان دمکراسی و آتش افروزان جنگ.**

سایندگان زنان اع ملت، بنام زنان ملت خود تعهدات زیر را نمودند:

« قبل از اینکه بکشورهای خود مراجعت نمایم قسم یاد میکنیم که با تمام قوا این سازمان نیرومند زنان دنیا را کمک و تقویت نمایم؛ ما قسم یاد میکنیم که از حقوق اقتصادی، سیاسی قضائی، و اجتماعی زنان دفاع نمایم؛ ما قسم یاد میکنیم که در راه ایجاد منبسط و شرايط لازم برای ترقی و سعادت اطفال و نسل های آئینه مبارزه نمایم؛

ما قسم یاد میکنیم که برای ریشه کن کردن فاشیزم، بهر صورتیکه باشد، مبارزه خستگی ناپذیری را شروع کنیم و باز مبارزه خود را برای برقراری دمکراسی حقیقی در دنیا ادامه دهیم؛

ما قسم یاد میکنیم که برای تأمین صلح دنیائی که تنها ضامن سعادت خانواده های ما و ترقی فرزندان ماست، مبارزه سرسختی بنماییم.»

روی این تعهدات، اساسنامه و برنامه کار زنان دنیا در این کشور به قرار زیر مطرح و تصویب شد:

- ۱ - شرکت در مبارزه برای از بین بردن فاشیزم، برای ریشه کن کردن (اسول فاشیستی)، برای همسازی نزدیک میان ملل دنیا از نقطه نظر سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی بمنظور برقرار کردن يك صلح پایدار و محکم میان ملل.
- ۲ - همکاری جهت متشکل کردن زنان ملل دنیا برای دفاع از حقوق سیاسی، اقتصادی، قضائی و اجتماعی بمنظور پیشرفت و ترقی اجتماع.
- ۳ - حمایت از بهداشت عمومی خصوصاً سلامتی اطفال و جوانان.
- ۴ - تقویت دوستی و اتحاد بین زنان تمام جهان.

۵ - تساوی کامل حقوق زنان و مردان در تمام شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضایی، و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مانند مردان در تمام مشاغل دولتی و پارلمانی و موسسات ملی و بین‌المللی.

برای عملی کردن برنامه بالا فدراسیون از تمام زنان دنیا، از هر نژاد، از هر مملکت، از هر ملت دعوت کرده است که با هم تشریک مساعی نمایند.

برای اجرای برنامه و اداره امور مربوط به فدراسیون هیئت اجرایی‌ای از طرف کنسره انتخاب شد که برجسته‌ترین زنان دنیا، میتوان گفت در آن شرکت دارند:

ریاست هیئت اجراییه: خانم اوژنی کوتون استاد علوم در دانشکده پاریس.

منشی کل: خانم ماری کلودوایان کورتوریه، زنی که سالها در بازداشتگاه سوئیس محبوس بود و امروز با فعالیت خود سهم بزرگی در اداره امور فدراسیون دارد.

نواب رئیس: خانم دولورس ایباروی، منشی کل حزب کمونیست اسپانی، زنی که موجب افتخار زنان دنیا است و در میان ملل محبوب‌ترین آنان؛ خانم نینا پاپوا رئیس کمیته آنتی فاشیست زنان شوروی؛ خانم بات مایلز (از آمریکا).

کارهایی که تا به‌روز فدراسیون

انجام داده است:

در ظرف این سه سال فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان هدف خود را آبی از نظر دور نداشته، با جدیت تمام مشغول مبارزه بوده، و توانسته است موفقیت‌های بزرگی بدست آورد.

فدراسیون در این مدت خود را بر زنان دنیا شناسانیده.

وسعی نموده است که حتی المقدور زنان و مادران دنیا را در صفوف خود برای تأمین صلح متشکل نماید. جمع‌کنندگی از زنان دنیا امروز در اثر کوشش فدراسیون بمسئولیت بزرگ خود پی برده و هر سال می‌بینیم که سازمان‌های زیادی از زنان ملل دنیا باین فدراسیون می‌پیوندند و برنامه آنرا برنامه خود قرار میدهند.

فدراسیون تنها به پیام فرستادن و جمع کردن زنان بدور خود قناعت نکرده، بلکه عملاً هم قدرت خود را نشان داده است. اینک نمونه‌ای از کارهای آن:

۱ - بنا باینکار فدراسیون اولین هسته تشکیلات زنان دمکراتیک آلمان در این کشور تأسیس گردید و شد؛ ولی دول انگلستان و آمریکا اجازه ندادند که این کمیسیون بمسئله اشغالی آنها برود؛ زیرا این دول که بتعهدات خود در بنسجام پشت پا زده و نازیسم را در این مناطق تقویت مینمایند، پذیرفتن زنانی روشن و آگاه بنفعشان تمام نمیشد.

۲ - شرکت در جامعه ملل منفق - از آنجایی که فدراسیون نیرومندترین سازمان زنان دنیا است و اطلاعات دقیق و وسیعی راجع بوضع زنان و اطفال تمام دنیا دارد، درخواست کرده که در کمیسیون حقوق زنان در جامعه ملل منفق شرکت نماید. بعد از اینکه موجه قدرت او شدند درخواست او را پذیرفته و امروز در جزو دسته «ب» این کمیسیون است ولی فدراسیون کوشش میکند که حتی در جزو دسته «آ» باشد زیرا سازمانهای وابسته باین دسته اختیارات بیشتری دارند و میتوانند با شورای اقتصادی و اجتماعی مستقیماً وارد مذاکره شوند و حتی نقشه‌ها و طرحهای خود را برای مطالعه باین شورا بفرستند.



هیئت رئیسه، از چپ بر راست:
ماری کلودوایان کورتوریه -
دکتر جون ولفیش - اینا پاپوا

در تولید ثروت و اقتصاد کشور خود موثر میباشند.
در این نایشگاه بخصوص بطور واضح بر همه مسلم شده است ملی که زنان را از قیود قوانین بوسیده و آداب کهنه آزاد کرده اند، توانسته اند از نیروی بیچهار اندازه استفاده نمایند و تاچه حد آزادی و ترقی زن نقش مهم و موثری در پیشرفت کشورشان دارد.

کارشکنیها بر علیه فدراسیون:

آیا عناصر ارتجاعی و منحط جامعه سرمایه داری که همیشه میل دارند با جلوگیری از جنبش زنان نبوی از نیروی اجتماع بشری را عقیم گذارده و با یوسوله مقاصد خود را با مقاومت کمتری عملی نمایند، در مقابل این فعالیتها و قوذ روز افزون فدراسیون در دنیا ساکت نشسته اند؟ نه! چنین تصویری غفلت از دسیسه بازی و بیشرمی ارتجاع است. برعکس آنها بانام قوا بر علیه فدراسیون مبارزه نموده سعی میکنند که در مقابل این فدراسیون، جمعیههای «بین المللی» از زنان ترتیب دهند ولی در این مورد هم مثل سایر موارد مجبور هستند که از چند نفر زنهای وزراء و وکلای مزدور خودشان دعوت کنند، و تنها میتوان گفت تا با امروز «موفقیتی» که از این راه بدست آورده اند تقلید بسیار زنده ایست که از کنگره فدراسیون نموده اند. این کنگره دومی بانام «اتحادیه جهانی برای صلح» در اکتبر گذشته در پاریس تحت ریاست «انضاری» خانم اوربول همسر رئیس جمهور فرانسه منعقد شد.

برنامه این کنگره در نظر اول چندان جلب توجه نیکند و صحبت از کلیاتی است که امروز میدانند طرف توجه زنان است؛ ولی اعضاء این کنگره عقاید شوهران خود را رواج میدهند، و جای تمجیب نیست اگر مشاهده میشود که آنها بانام صلح زنان دنیا آماده جنگ جدیدی مینمایند.

۳ - صندوق اعانه برای اطفال - یکی از نتایج اسف آآور جنگ اخیر، وضعیت وقت انگیز اطفال یتیم بی خانمان ورنجور دنیاست.

فدراسیون با جمع کردن اعانه، بنام اطفال دنیا، گونه تنها آفانکه از جنگ صدمه دیده اند بلکه بچه های ممالک مستعمره و نیمه مستعمره که وضع مادرشان بیشهات بداست، رسیدگی مینماید.

۴ - بنا بدعوت و نظر فدراسیون کمیونی از «سازمان بین المللی قضات» باستانی اعزام شد تا از نزدیک وضع ملت اسپانیا را مطالعه نماید و بخصوص از زندانیهای سیاسی اطلاعاتی بدست آورد. این کمیسیون گزارشهای بسیار جالبی از وضع رقت بار ملت اسپانی و محبوسین تهیه و تقدیم کرد و حتی برای چند نفر از زندانیان موفق شدند که وکلای مدافع معین نمایند.

۵ - بنا بتصمیم فدراسیون کمیونی برای مطالعه در وضع و موقعیت زنان شرق به هندوستان و مازنی اعزام گشت و در نتیجه مطالعات این کمیسیون تصمیم گرفته شد که بزودی کنفرانسی از زنان آسیائی ترتیب داده شود تا بتوان خط مشی مبارزه زنان شرق را، بعد از مطالعه و شور و تطبیق آن با موقعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن، معین کرد.

۶ - فدراسیون برای شناساندن زنان دنیا نایشگاهی از کارهای آنان در ژوئن گذشته در پاریس ترتیب داد. این نایشگاه از هر حیث جلب توجه دنیا را نمود، زنان دورترین ممالک شرق با نداشتن وسائل کافی سعی نمودند که در این نایشگاه شرکت کنند و از این راه علاقه خود را ببارزه و فدراسیون ثابت کردند. زنان ۴۲ کشور، هر آنچه را که مصنوع دست زن است باین نایشگاه فرستاده و نشان داده اند که آنها تاچه حد

جلسه کمیته اجراییه فدراسیون

بین المللی زنان

(۱۰-۱۱-۱۹۶۰)



یکی از نمایندگان گفته است: « چون جنگ میان روسیه و امریکا ختمی است، پس خوب است که هر چه زودتر ما با زنان امریکا هم آهنگی نمائیم »
 خانم تسالدریس از یونان، شاخه زیتونی که خودش بدست خودش از کوه های یونان چیده بود، بتوان هدیه برای این کنگره آورد. راست است در جهان شاخه زیتون را علامت صلح میدانند ولی نه شاخه ای که باخون هزاران جوان میهن پرست یونانی آغشته باشد.
 در تمام جلسات این کنگره هیچ گفتگویی از حقوق زنان کارگر و خانواده های بیشماری که در رنج و عذاب زندگی میکنند نشد، و کسی تمجب نخواهد کرد اگر در این کنگره یک زن هم از گروه بی شمار زنان دمکرات دنیا حضور نداشت. گرچه برپا کنندگان این کمیته برای جلب نظر توده های جهان و برای عوام فریبی، اسامی برجسته ترین افراد فدراسیون را، که سابقه آنها در مبارزه با فاشیسم معروف همه است و محبوبیت خاصی در مردم دارند، جزو شرکت کنندگان این کنگره اعلام داشتند، ولی این زنان که یکی از آنها « ماری کلود و ایان کوتوری » بود از دخول در چنین محفلی که بقول «ژانتورمش» (یکی دیگر از زنان برجسته فرانسه) « اتحادیه جهانی برای صلح » نبود بلکه « اتحادیه

غربی » در اختیار آقای ترومن بود، ننگ میداشتند. فدراسیون با بیرحمی و روشن بینی کامل هدفهای این قبیل سازمانها را بر زنان دنیا میشناساند و آنها را دعوت میکند که با این افراد جنگ طلب مبارزه نمایند. فدراسیون از این قبیل کارشکنیها با کمال نادر و متکسی بشیروی عظیم و روزافزون خود میباشد و بر زنان دنیا هم مسلم است که این «قدرتها» ی ووشالی و این تظاهرات مسخره آمیز در مقابل اراده مادری آنان در هم خواهد شکست.

بزودی کنگره دوم فدراسیون در هلستینکی، پایتخت فنلاند، تشکیل خواهد شد، و نمایندگان زنان ۵۲ ملت که امروز عضو فدراسیون هستند، در آن شرکت خواهند کرد.
 امروز دیگر زنان دمکرات جهان کوشش میکنند دوش بدوش مردان خود بخاطر یک صلح پایدار مبارزه نمایند و نگذارند که دساتن آتش افروزان جنگ صورت عمل بخورد بگیرد. بقول هانری والاس: « زنان و مادران دنیا بیدار شده اند؛ زنان دنیا عصیان کرده اند؛ آنها خواهان صلح و آرامش میباشند. »

در باره مجلس پانزدهم

نخواهد داد، تصمیم گرفتند که با اعزام قوای مسلح با آنجا و سوء استفاده از نمایلات صلحجویانه آزاد یغواهان جنبش توده آذربایجانرا بکلی سرکوب نمایند.

بالاخره هیئت حاکمه ایران توانست موفقه عقربه زمانه را عقب برگرداند و یکبار دیگر بیثنیبانی میلیتاریسم داخلی و امپریالیسم جهانی، عناصر و سازمانهای آزادی خواه را نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام ایران، سرکوب کند؛ و با اختناق ملت ایران زمینه را برای اجرای بی دردسر متویات بلند خود فراهم سازد.

اما همینکه دشمن مشترک موفقه از میدان مبارزه اخراج شد، تضاد موجود بین جناحین طبقه حاکمه که متکی بدو امپریالیسم انگلستان و امریکا بودند، نمودار گشت. دولت وقت که بوسیله امپریالیسم امریکائیشنیبانی میشد از طرف عمال انگلیسی بعنوان دخالت در انتخابات مورد حمله قرار گرفت.

گروهی از اینکسونه اشخاص یا تهییج احساسات رهبری شده مسردم، برای پیش بردن نظریات خویش

بقیه از صفحه ۵۶
 غیر از تشکیل شوراهای صدور بخشنامه ها، و اعزام «بازرسها» عمل مثبتی انجام نشد.
 در این میان، که امپریالیسم در همه جای دنیا دست بحمله شدیدی علیه آزاد یغواهان زده بود، در ایران نیز بیکار ننشست و وسائل سرکوبی بیشتر سازمانهای دموکراتیک را بدست دست نشاندگان و مجریان سیاست خود فراهم آورد. دو سیاست امپریالیستی انگلیس و امریکا برای این منظور نزدیکی بیشتری بهم پیدا کردند و نخست وزیر وقت که مأمور اجرای این نقشه های شوم شده بود، حمله نهایی خود را با صدور دستورات راجع بنامین « آزادی انتخابات: » بوسیله اعزام نیرو های نظامی بشهرستانها، آغاز کرد. واضح بود که این امر مقدمه سرکوبی نهضت دموکراتیک آذربایجان است. جناحین هیئت حاکمه که میدانستند «بازرسهای انتخاباتی» آنها، اگر بتوانند در تمام نقاط ایران با اعمال نفوذ باز و کلای مورد پسند امپریالیسم را از صندوق در آوردند مسلماً نسبت بآذربایجان بیدار چنین اعمال نفوذی نتیجه

« ما در اینجا اعلام میداریم که فقط در سایه آزادی و با تضمین کافی که مطابق قانون اساسی در کشور وجود داشته باشد، حزب ما و هر حزب آزادیخواه دیگر میتوانند قدرت معنوی خود را نشان بدهند، و الا ما هرگز ادعا نمیکنیم که در یک کشور مغتفق، کشوری که در آن عملاً حقوق دموکراسی از احزاب سلب شده است، در فعالیتهای انتخاباتی شرکت و روزیم...»
 بالاخره پس از کشمکشهایی که بین دو گروه هیئت حاکمه جریان داشت، قضیه با مذاکرات زیر پرده پایان یافت.

اعلیحضرت شاه از ملاقات با متحصنین امتناع کردند و بدین ترتیب سروصدای زیادی که گروه منتسب بدربار و سیاست انگلستان علیه رئیس دولت راه انداخته بودند، بخودی خود خاموش شد؛ ولی در مقابل، نامزد استانداری آذربایجان که ابتدا از اعضای برجسته حزب دموکرات ایران و مورد تمایل شخصی « رهبر کل » انتخابات شده بود عوض شد، و بجای نامبرده یکی از نخست وزیران دوره دیکتاتوری که مورد حمایت جناح انگلیسی هیئت حاکمه بود، بدین سمت برگزیده گشت. همچنین گویا موافقت شده بود که انتخابات تهران بهمان صورت (با کمی تغییرات مانند کاندیدا شدن مدیر « اطلاعات » از طرف حزب دموکرات ایران) جریان یابد و نیز دست حزب منتسب بنخست وزیر درباره ای نقاط و مثلا نواحی شمالی بازگذاشته شود؛ و در عوض حزب مزبور از فعالیت شکیلاتی و انتخاباتی در آذربایجان « آزاد شده » صراحت کند. قضیه تقریباً بهمین صورت ادامه یافت.

بعضی از متحصنین که بعنوان شکایت از انتخابات تعمیلی تهران فوق العاده سروصدا راه انداخته بودند، آرام و بی سروصدا از اقصی نقاط آذربایجان با وضع برانگیز منتهضتر و رسواتری سر از صندوف بدر آوردند.

توجه بنکات بالا و در نظر گرفتن وضع نکبت بار انتخابات دوره بانزدهم تا حد بسیار زیادی ماهیت

ترکیب مجلس و نمایندگان سیاسی
 « نمایندگان »

و نمایلات سیاسی « نمایندگان » را آشکار میکنند. ولی برای آشنائی بیشتر با آنها مناسب است وضع زندگی و طبقاتیشان در نظر گرفته شود تا بخودی خود معلوم گردد که این مدهیان و کالت مردم چگونه و بچه ترتیب میتوانند از منافع « مردم » دفاع کنند. یک آمار تقریبی نشان میدهد که نمایندگان « انتخاب شده » تاکنون، از این طبقات بیرون آمده و بمجلس راه یافته اند:

بزرگ مالک	۶۲ نفر
کارخانه دار	۱۰
بازرگان عمده	۱۰

مدیر کلها و وزاء رؤساء

عدم آزادی انتخابات را بهانه قرار دادند تا بتوانند در تحت این عنوان امتیازات بیشتری از رقیب بگیرند. قسمتی از تظاهرات بصورت تحسن عدهای از متفقدین سابق (که مدتی از صحنه سیاست دور مانده بودند) بدربار سلطنتی بروز کرد.

جالب توجه است اکثریت متحصنین را اشخاصی تشکیل میدادند که یا در دوره سیاه دیکتاتوری عامل اجرای شدیدترین ترور افکار و تشکیل کیفیتترین مجالس فرمایشی بودند، و یا خود در دوره های مختلف وسیله همین گونه انتخابات « آزاد » کرسی نمایندگی نمایندگان ملت را اشغال کرده بودند. مسلم بود که مسئله بهیچوجه بر سر آزادی یا عدم آزادی انتخابات نیست بلکه هر کدام از دو طرف برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود بعد از پراکنده گی نیروهای ملی، سعی میکنند حریف را بدان امتیازات بیشتری وادارند. روزنامه مردم در شماره ۱۹ دیماه ۱۳۲۵ خود، در این باره چنین نوشته بود:

« در قسمتی از مبارزات حیدری و نعمتی که امروز بنام آزادی یا عدم آزادی انتخابات میشود، اگر خوب وقت کنیم، مسئله بر سر آن نیست که باید بملت ایران و مردم واقعی مجال انتخابات آزاد داد. گویا این امر مشترک باشد که در هر مورد آزادی بملت بفع هیچ کدام نیست، بلکه مسئله بر سر آنست که چقدر و بچه طریق آزادی ملت را سلب کنند، و بهتر. رفع خصوصی فلان دسته معین کرسی تهیه نمایند. اختلاف حقیقی بر سر آزادی یا عدم آزادی نیست، گرچه ظاهراً اینطور گواهی میدهد، بلکه بر سر اینست که از سلب آزادی بچه ترتیب بخصوصی استفاده شود. اختلاف اصولی و بر سر ملت ایران نیست، بلکه فرعی و بر سر منافع خصوصی خودشان است. حزب توده ایران هیچگاه آزادی انتخابات را با این مفهوم در نظر نمیگیرد و بدین جهت در هیچ بندوبستی که تحت عنوان ظاهراً آزادی، بوی دیگری از آن متصاعه کرده، شرکت نخواهد داشت...»
 در این گیروداری که افراد طبقه حاکمه در مقابل

یکدیگر بصف آراتی مشغول بودند، و یکطرف با استفاده از وسائل دولتی، و طرف دیگر با انکاء نیروی نظامی و نیز با دماغوزیهای حق بجانب، سعی میکرد حریف را از میدان بدر برد؛ حزب توده ایران، بزرگترین و متشککترین و مبارزترین حزبی که در طی بیش از پنجاه از عمر خود، تفوق کمی و کیفی خویش را اثبات کرده بود، از شرکت در چنین « انتخابات آزاد »ی که بصورت دو سلسله « انتصابات اجباری » در آمده بود؛ امتناع ورزید. در اعلامیه هیئت اجراییه موقت حزب توده ایران مورخ ۲۰ دیماه ۱۳۲۵ در این باره چنین توضیح داده شده است.

سابق ادارات
و کلاه دادگستری و روزنامه نویسان
و منتقدین مجلسی

بعلاوه در حدود ۳۰ نفر از این نمایندگان اشخاصی هستند که در عین حال چندین سمت و شغل را دارا میباشند، مثلا کسانی یافت می شوند که در آن واحد مالک، تاجر، کارخانه دار، روزنامه نویس، و عضو هیئت های مدیره چند بنسگاه و شرکت هستند

توجه با آمار فوق واضح میکند که این اشخاص نمی توانند کوچکترین تمایلی بنوع مآل داشته باشند.

از نظر تمایلات سیاسی باید بین خط مشی «نمایندگان» در مسائل خارجی، و روش آنها در دسته بندیهای خصوصی داخلی فوق گذاشت. در مورد اول شاید لازم بیادآوری نباشد که در اتحاد یک سیاست خارجی که بضرر استقلال و تمامیت ارضی میهن ماست، اکثرشان با هم علی رغم منافع ملت حقیقی ایران، کام بر میدارند ولی در عین حال بخوبی روشن است که در مواقع تضاد سیاسی بین دو امپریالیسم انگلستان و آمریکا در دوران واپسنگان هر یک از آنها در مجلس، بنفع دسته خود، با استفاده از تمام وسایل تبلیغاتی سعی میکنند، حرف را وادایک نشینی ندهند و یا او را بپادان امتیازات بیشتری مجبور کنند.

بطور کلی فقط دو دسته سیاسی و وابسته بدو سیاست خارجی در مجلس عرض اندام میکنند، اما از یک طرف بین افراد وابسته و فرمانبردار هر یک از دو سیاست بیگانه نه تنها هماهنگی موجود نبود بلکه رقابت های خصمانه نیز وجود داشت، و از طرف دیگر هر کدام از دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان در جهات مختلفی کادرهای مزدور خود را پرورش میدادند، تا اگر احیانا بایکی از دسته ها نتوانستند، و یا موقه نخواستند، کار کنند، دسته دیگری بدستور آنها در مقابل جریان قد علم کند. (۱)

در نتیجه این امر هر یک از دو جناح انگلیسی و آمریکایی در مجلس پانزدهم، خود بدو قسمت شدند.

در عین حال عده قابل توجهی از «نمایندگان» را عناصر متلون و لرزنده ای تشکیل میدهند که در اثر اقتضای منافع خصوصی مرتبا بین دو قطب نوسان میکنند. چه بسا در مسائل سیاسی برخی از آنان از ترس موقعیت خود در برابر مقامات قدرت طلب داخلی سر تعظیم فرود میآورند و احیانا برخلاف تمایلات ارباب اصلی و بنفع دسته مخالف عمل میکنند. از طرف دیگر نباید از نظر دور دور داشت که در مجلس پانزدهم عده زیادی یافت می شوند که یاسابقه و کالت تاکنون نداشته اند (در حدود ۷ درصد) و یا چون مدتها از صحنه سیاست بدور بوده اند هنوز نتوانسته و یا نخواسته اند جدا بسنگی خود را بیکدیگر از دو قطب معرزه کنند.

بدین ترتیب و با این توضیحات، آشکار می شود که وکلای دوره پانزدهم بهیچوجه نمیتوانند طبق اصول پارلمانی، در فراکسیون های محکم و بابر جایی متشکل شوند و از اثر و نفوذ خود، بطور قطع افراد هر فراکسیون

را بدرستی شمارش کرد. مبعدها، از روی آرائی که کم و بیش در مورد مسائل مورد اختلاف ابراز میشود اعضای فراکسیون های مختلف بقرار زیر است:

فراکسیون دموکرات ایران (منتسب به آقای قوام السلطنه) ۲۶ نفر

- > فراکسیون اتفاق (منتسب به آقای ملک مدنی)
- > دموکرات (منتسب به آقای سردار فاخر)
- > اتحاد ملی (که اغلب از نمایندگان آذربایجان تشکیل شده است) ۲۴
- > ملی ۱۱

بقیه نمایندگان را افرادی تشکیل میدهند که با داشتن عنوان «مفرد» هر لحظه بیک طرف مایل می شوند. در داخل فراکسیون های نامبرده در بالا، از چنان که سابقا ذکر شد، نه تنها توافق نظر عمومی در همه مسائل موجود نیست، بلکه گاهگاه گروهی از یک دسته خارج شده و بدسته دیگری پیوسته اند.

مجلس پانزدهم - ۲۵ تیرماه ۱۳۴۶ رسماً افتتاح شد و در روز ششم مرداد ماه همان سال رسمیت

مجلس

«فعالیت» یکساله

یافت. توضیح آنکه طبق اصول پارلمانی پس از اینکه دولت نمایندگان در مرکز حاضر شده اند، بایستی پادشاه مجلس را افتتاح کند و پس از انجام تشریفات، کارهای مقدماتی صورت گیرد. در ضمن این سلسله اعمال، نخست انتخاب هیئت رئیسه موقت و بعد از آن رسیدگی باعتبارنامه ما در درجه اول قرارداد. وقتی که دولت اعتبارنامه نمایندگان مقیم در مرکز (در هنگام افتتاح مجلس) بتصویب رسیده، مجلس رسمیت می یابد و بعد از آن انتخاب هیئت رئیسه کارهای خود را شروع میکند. بنابراین در ششم مرداد ماه ۱۳۴۷ در ست یکسال از عمر رسمی دوره پانزدهم قانون گذاری سپری شده است.

یک نظر بکارهاییکه این مجلس در ایامت انجام داده است، گزافه گوئیم و دروغ بردازی های اکثریت قریب با اتفاق و کلا را که ادعای اصلاح طلبی دارند، آشکار میسازد.

برطبق یک آمار دقیق، در طی یکسال مدت کور تعداد جلسات پارلمانی، ۱۲۹ مجلس بوده که مجموعاً ۳۰۲ ساعت (باندازه ۵۰ روز کار اداری از وقت نمایندگان مصروف «کار» شده است.

باز جای امیدواری بود، اگر این اندازه کار هم تا اندازه بسیار محدودی بنفع ملت انجام گرفته بود ولی متأسفانه یک نظر بموضوعات مورد بحث در این ۱۲۹ جلسه

(۹) یک نکته نیز در اینجا باید یادآوری شود: در مجلس چهاردهم اکثریت «نمایندگان» را وپسنگان سیاست انگلستان تشکیل میداد. در اوایل دوره گذشته هنوز دخالت های امپریالیسم آمریکا غلبه نداشت و در میان افراد هیئت حاکمه ایران کادر های پرورش یافته ای نداشت و بدین جهت فقط در اواخر دوران چهاردهم مجلسی بود که بعضی از «نمایندگان» بیله آجال خود را از لندن بواشنگتن تغییر دادند.

آنهم بیشتر از اشخاصی بودند که بتازگی با نفست وزیر و حزب او که در تهای خصوصی پیدا کرده بودند. مثلا در بین موافقین آنروزی آقای قوام میتوان کسانی را یافت که بدهها، یعنی همینکه دیکته کنندگان خط مشی نمایندگانش دستور اقدام دادند، شدت با او مخالفت کردند.

پشتیبانی مجلس از کابینه آقای قوام در عین حال که با آراء نسبتاً زیادی صورت گرفت، بسیار متزلزل بود بنحویکه هرروز بر تعداد مخالفین افزوده میگشت.

برای ارضاء تمایلات مخالفان مربوط سیاست انگلستان و مقامات داخلی منسب بامیر یالیسم نامبرده، آقای قوام مجبور شد بعد از معرفی ۱۲ مهر، کابینه خود را ترسیم کند. در کابینه دوم او (در مدت تماس با مجلس) چند نفر از وابستگانش سیاست انگلستان شرکت کردند.

سروصدای مخالفین داخلی و خارج مجلس بر علیه نخست وزیر نیز چند روزی تضعیف پیدا کرد. این وضع تا طرح مسئله نفت در مجلس ادامه داشت. ولی در جلسه ۲۹ مهر بلافاصله بعد از آنکه مجلس مقاوله نامه نفت را «کانلام یکن» تلقی کرده، یکی از نمایندگان که اینفاق را اعضاء سابق حزب دموکرات ایران بود دولت را استیضاح کرد.

تزلزل کابینه آقای قوام در مجلس زیاد طول نکشید و با همه مقاومتهای لچوجانه نامبرده، بالاخره پس از استعفا دهسته چینی وزیران، این کابینه در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۶ رای موافق سقوط کرد. اما حوادثی نشان داد که همان ۱۶ فرم نسبت به «رهبر کل» و در زمانه اند و بزودی عده آنان بجزان تقریبی نصف عدد مذکور تقلیل پیدا کرد.

پس از سقوط کابینه قوام، یک بصران بیست و چند روزه پیش آمد نمود. در طی این مدت ابتدا مخالف قدرت طلب داخلی که تازه حریف را با مشار فراوان از میدان بدر کرده بودند سعی مینمودند کابینه ای را برای کار آورند که از لحاظ داخلی تمایلات ملیتاریستی آنانرا بنحو بهتر و با توقعات کمتری انجام دهد، و از نظر خارجی در عین حال که بامیر یالیسم انگلستان (که مدتی صحنه سیاسی را برای رقیب خالی گذاشته بود) میدان بیشتری بدمد، توسعه طلبان امریکائی را نیز زیاد ناراضی نکند.

در این شرایط بر روی زمینه های آقای سردار فاخر حکمت توافق شد ولی بعد از نوسانات و تزلزل چند روزه، ایشان بمللی چند، که البته علاوه بر سیاست مجلس نیز در آن بوی تاثیر نبود، از قبول زمینه سازی امتناع کردند. از طرف دیگر چون طول مدت بصران بصلاح مقاسمات وابسته بهبود سیاست نبود، فاصله کسی آقای حکیمی که از «رجال» مورد اعتماد و فرمانبردار امیر یالیسم گفته کار اسکایس بود، مورد تمایل مجلس واقع شد.

کابینه آقای حکیمی از همان اول با وضع بسیار متزلزلی در مجلس مواجه شد. وابستگان بنخست وزیر سابق که در آنوقت هنوز عده شان کم نبود شدت با او مخالفت میکردند. گرچه پس از چند روز مذاکره بالاخره کابینه نامبرده موافق شد که در جلسه ۱۶ دی ماه ۱۳۲۶ از ۹۰

واضح میسازد که ۹۰ درصد از اوقات نامبرده صرف نزاع های خصوصی، گفتگوهای لجاج آمیز هر یک از دسته ها علیه دیگری، اطفاء شهرت کلام آقایان بعنوان «ناطق قبل از دستور»، مراسم «تجلیف»، مشاجرات و کلا با دولت ها. و اما همانی از این قبیل بوده، و ۱۰ درصد دیگر را نیز انضا تصمیماتی تشکیل داده است که نه تنها بیشتر آنها بسود توده مردم نبوده بلکه زیانباشی را در بر داشته است.

آمار زیر وضع وقت گذرانی جلسات مجلس را در مدت حیات سیاسی خود، آشکار می کند:

- ۱- طرح و تصویب اعتبار نامه ها
- ۲- برنامه دولتها
- ۳- انتخاب هیئت رئیسه
- ۴- انتخاب کمیسیونها و شعب
- ۵- نظمتهای قبل از دستور
- ۶- انجام مراسم تجلیف (سوگند)
- ۷- تصویب $\frac{1}{17}$ و $\frac{2}{12}$ و $\frac{3}{13}$
- ۸- طرح سئوالات از دولتها و جواب آنها
- ۹- «استیضاح
- ۱۰- «بودجه مجلس و تصویب آن
- ۱۱- تعطیل جلسه بیات فوت «رجال»
- ۱۲- فراموش گزارش نخست وزیران و سقوط کابینه ها
- ۱۳- «مربوط بقاوله نامه نفت

جمع ۱۱۴ جلسه

از اینقرار فقط ۱۵ جلسه، یعنی کمتر از یک نهم از وقت جلسات مجلس، صرف کارهای مربوط با اداره کشور گردیده است.

ما اینک مختصری از اعمال مجلس را شرح خواهیم داد:

۹- بازی با دولتها: مجلس پانزدهم در نخستین سال کار خود مواجه با ۵ کابینه بود که در تحت ریاست سه نخست وزیر تشکیل شده است. کشایش مجلس پانزدهم چنانکه همه میدانند در ضمن نخست وزیری آقای قوام بود.

البته همانطور که بلا یاد آور گردید، پس از سرکوبی آزادخواهان، چنانچه هیئت حاکمه ایران دیگر نمیتوانستند در کنار هم و با توافق نظر مسائل مورد نظر را حل و فصله کنند. این تضاد منافع در صفوف مجلس نیز هویداشد و اولین زمره های اعتراض علیه نخست وزیر، کابینه او، و حذب او، بلند شد. منتهی چون هنوز مسئله مقاوله نامه نفت که با مضاعف آقای قوام بود در پیش بود، تا کتیک مقامات داخلی و خارجی مخالف نخست وزیر چنین اقتضا میکرد که در عین تهیه مقدمات تزلزل کابینه، از سقوط آن جلوگیری شود. در نتیجه، نخستین کابینه آقای قوام در مجلس پانزدهم، در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۲۶ معرفی شد و توانست از ۱۰۹ نفر عده حاضر در مجلس، ۹۳ رای موافق بدست آورد. در این جلسه فقط دو «دموکرات» با ۱۲ مخالف روبرو بود (۴ نفر رای میتنج دادند) که

موافقت نسبی هر دو تیب نماینده گانست.

۳- زدو بندهای داخل مجلس - از مشخصات

مجلس بانزدهم یکی اینست که بیش از همه ادوار مجلس گرفتار زدو بندهای داخلی خود بوده است. مسئله انتخابات هیئت رئیسه و مخصوصا شخص رئیس مجلس از جمله موضوعاتی است که مقداری از «انرژی» و کلا را مصروف نموده است.

در ابتدای تشکیل مجلس، که وابستگیان بعرب دموکرات ایران هنوز اکثریت داشتند، با همه کوششی که از طرف اقلیت آتروزی برای ریاست آقای تفرزاده بعمل میآمد، کاندیدای این حزب، آقای سردار فاخر حکمت که هنوز خود را از «دهر کل» دور نکرده بود، بریاست موقت مجلس برگزیده شد. پس از یکماه که مجلس رسمیت یافت باز خود او با انتخاب بهمان گروه از نمایندگان با آرائی نزدیک بآراء اولی کرسی ریاست را اشغال کرد. آقای حکمت در موقع انتخابیست بریاست موقت (جلسه ۲۵ تیر) از ۱۰۷ نفر عده حاضر در مجلس ۷۲ رأی داشت و رقیب او آقای تفرزاده با ۳۶ رأی عقب ماند. در جلسه ۲۵ مرداد، هنگام انتخاب هیئت رئیسه دائمی از ۱۱۲ نفر حاضر در مجلس، آقای سردار فاخر با ۷۳ رأی موفق شد و رقیب او همان آقای تفرزاده با همان ۳۶ رأی برنده پیش را نده شد. اما پس از این جریانات بواسطه توافق موقتی که بین دو جناح در موقع معرفی نخستین کابینه آقای قوام حاصل شده بود، وضع رئیس مجلس نیز مستحکمتر شد بطوریکه در جلسه ۱۴ مهر که طبق اصول پارلمانی میبایست انتخاب هیئت رئیسه تجدید شود، آقای حکمت ۱۰۸ رأی از ۱۱۷ رأی را تحصیل کرد.

با وجود اینکه رئیس مجلس پس از این جریان از وابستگیان حزب دموکرات ایران کناره کشید، چون هنوز جدا نگردید و مخالف نیروی و سهمی کم کرد که از نظر داخلی وضع جداگانه ای برای خود فراهم آورد. در موقع سومین انتخابات هیئت رئیسه مقامش سخت متزلزل شد بطوریکه در جلسه ۱۵ فروردین پس از دو مرتبه اخذ رأی که نتوانست اکثریت مطلق را بدست آورد، در دفعه سوم با اکثریت نسبی ۵۴ رأی (ز ۱۱۰ رأی) بریاست انتخاب شد. رقیب او آقای ملک مدنی ۵۲ رأی داشت.

صرف نظر از موضوع ریاست مجلس و عضویت در هیئت رئیسه، زدو بندهای خصوصی دیگری هم مرتباً در مجلس جریان دارد. تشکیل فراکسیونهای متوازن و گذرا و انحلال آنان نمونه ای از این قبیل است. در ابتدای تشکیل مجلس فقط دو فراکسیون اتحاد ملی و دموکرات ایران وجود داشت. پس از جریان کنار رفتن رئیس مجلس از حزب دموکرات ایران، گروهی از «نمایندگان» بسرپرستی نامبرده فراکسیون جدیدی بنام «دموکرات» تشکیل دادند. دودسته از افرادی هم که سابقاً با عضو فراکسیون اتحاد ملی بوده و یاد موقع اخذ تصمیم با آن هماهنگی کامل داشتند، برای پیش بردن بهتر منافع خود، فراکسیون های تازه ای بنام «اتحاد ملی» ترتیب دادند و بدین ترتیب امروز صرف نظر از دسته ها و افراد کوچک و

نفر عده حاضر در مجلس ۷۶ رأی موافق (رای اعتماد) تحصیل کند، لیکن این موضوع بهیچوجه تثبیت و تعسکیم موقوتیت او کمک نکرد. دولت حکیمینی پس از یکدی دو هفته زمامداری مورد استیضاح قرار گرفت و در نتیجه در جلسه ۱۶ آقند ماه که استیضاح مطرح بود رای اعتماد بسیار ضعیفی گرفت. گرچه نسبت بموضوع استیضاح، مجلس پیشنهاد یکی از نمایندگان مربوط بقراکسیون دموکرات ایران رای میبکند داد، ولی باامداد کرات قبلی، نخست وزیر تقاضای رای اعتماد کرد و نتیجه بسیار برای او باس آور بود زیرا از ۱۰۳ نفر عده حاضر فقط ۵۵ هوافق داشت.

چنانکه معلوم است تلاشهای یکماهه آقای حکیمینی نه تنها آراء بیشتری در مجلس برای او تحصیل نکرده بود بلکه عده زیادی تری از نمایندگان با او ابراز مخالفت کردند. این امر آشکار میسازد که گروهی از وابستگیان سیاست امریکا که در عین حال با آقای قوام از نظر داخلی موافقت نداشتند نمیخواستند سبکبار میدان را برای خریب انگلیسی خود خالی کنند. باز فعالیتها آغاز شد و در نتیجه نخست وزیر را مجبور بدادن امتیازاتی بنفع سیاست امریکا نمودند. در اثر این عقب نشینی، آندسته از مخالفین آقای حکیمینی در مجلس که در عین وابستگی سیاست امریکا سر سازش با حزب دموکرات ایران نداشتند، از مخالفت خود با کابینه کاستند و بالنتیجه در جلسه ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ از ۸۸ نفر عده حاضر در مجلس ۶۷ رأی موافق آقای حکیمینی داده شد.

پس از این رای اعتماد هم که منعاقب استیضاح به نظر از نمایندگان بدولت داده شد باز مجلس نتوانست بر روی یک کابینه ای موافق نظر نسبی و حتی ضعیف خود را حفظ کند. در جلسه ۱۸ خرداد، کابینه دوم آقای حکیمینی (در ضمن کار مجلس بانزدهم) که بعد از دومین استیضاح ترمیم شده بود، با ۳۸ نفر موافق (از ۱۰۶ نفر عده حاضر در مجلس) سقوط کرد.

سقوط کابینه حکیمینی را میتوان نشانه بارز تغییر قطبهای سیاسی در داخل و خارج مجلس دانست. مقارن زمامداری آقای حکیمینی هر یک از دو جناح انگلیسی و ایرانی کابی هیئت حا کمه، چه در داخل و چه در خارج مجلس بدو قسمت تقسیم شد: سیاست امریکا مقداری از نیروی خود را بنفع مقامات درباری بکار انداخت و در اثر آن گروهی از منتسبین سیاست انگلستان از دربار رنجیدند و برعکس نمایندگان مطیع دربار بیشتر بطرف امریکا گروش پیدا کردند.

پس از کابینه حکیمینی، کابینه ای را میخواستند بر سر کار آورند که در عین انتساب بمعافل امریکایی از رنجیدگی نسبی وابستگیان انگلیسی هیئت حا کمه بخواهد وضمننا از نظر داخلی خود را طوری نشان دهد که در عین اطاعت صرف از مقامات قدرت طلب داخلی قادر است منافع هر دو امپریالیسم را حفظ کند. کاندیدای این سمت آقای هزیر بود که اتفاقاً با تحصیل ۸۸ رأی اعتماد در اولین برخورد کابینه وی با مجلس، معلوم شد که مورد

متزلزل، پنج فراکسیون در مجلس موجود است (گرچه افراد این فراکسیونها نیز بر تسیب ثابتی ندارند)

۳ - «رسمیدگسی» بظ. جنها و لوا ایج در مدت یکسال که مجلس با زرد هم مشغول کار بوده است، ۸۲ لایحه شرح زیر بر ویه دولتها بمجلس تقدیم شده است:

وزارت دارائی ۱۹ لایحه - وزارت دادگتری ۱۷ لایحه - وزارت فرهنگ ۱۲ لایحه - وزارت جنگ ۹ لایحه - وزارت کشاورزی ۶ لایحه - وزارت کشور ۵ لایحه - وزارت راه ۵ لایحه - وزارت اقتصاد ملی ۳ لایحه - وزارت بهداری ۳ لایحه - وزارت پست و تلگراف ۲ لایحه - وزارت خارجه ۱ لایحه .

از این تعداد دو لایحه مربوط وزارت فرهنگ و وسیله وزیر مربوطه مسترد شده و بنا بر این رسیدگی به ۸۰ لایحه جزء کارهایی بوده است که مجلس میباید انجام دهد. گرچه بهیچوجه معلوم نیست که در این لوا ایج منافع توده ها ماحوظ شده باشد ولی در عین حال نظری بطرز برخورد مجلس با این نوا ایج، نشان میدهد که حتی افرادی که خود را «نماینده» ملت میخوانند حاضر نیستند ظواهر نمایندگی و تشریفات امر را هم انجام دهند چه سکه از این میزان لوا ایج تنها ۱ دهم آنها یعنی ۸ لایحه در عرش يك سال «فنا یست» مجلس بصوب رسیده است. از این ۸ لایحه نیز یکی از آن ها (خرید ده میلیون دلار اسلحه از آمریکا) بنا بر تمایلات دیکتاتور متشانه داخلی و امپریالیسم خارجی بوده، یکی دیگر (افزایش سهمیه ایران در بانک «بین‌المللی» پول) بیشتر در جهت خوش خدمتی سیاست بیگانه سیر میکرده، ۳ لایحه (الحاق ایران بسازمان بهداشت جهانی - فروش برنج - الحاق ایران بسازمان فرهنگی «اونسکو») بهیچوجه منضم سودی برای توده ها نبوده، و فقط سه لایحه (اضافه اعتبار فرهنگ در حدود ۶۰۵ میلیون ریال - کمک بمستخدمین جزء - تنظیم امور بازرگانی) بمقدار کمی شاید منافی را برای ملت در بر داشته است.

از طرف نمایندگان نیز ۱۲ طرح در مدت یکسال شرح زیر بمجلس داده شده است:

طرح مربوط باستعمال برجم - طرح مربوط به «کان لم یکن» شدن مقاوله نامه نفت - طرح الفای حکومت نظامی - طرح راجع بمطبوعات - طرح راجع به عوارض

زمین - طرح الفای مواد ۴۹ و ۵۰ قانون مطبوعات - طرح الفای قانون واگذاری نشر اسکناس بهیئت نظارت اندوخته اسکناس - طرح منع کشت خشخاش - طرح راجع بهجرین - طرح مربوط به عوارض مواد الکلی - طرح اصلاح آیین نامه داخلی مجلس - طرح راجع بجهت تصاب برای مذاکره در مجلس.

از طرحهای نامبرده در بالا فقط میتوان گفت طرح مربوط بالفای حکومت نظامی، الفای مواد ۴۹ و ۵۰ قانون مطبوعات، و منع کشت خشخاش، بسود کشور بوده و بقیه بابکلی در خلاف جهت منافع مردم و با بسیار میتدل و بیبهنی بوده است. ولی مجلس، همانطور که ماهیت ضد مدیش اقتضا میکند، از این طرحها فقط دو طرح را که یکی «کان لم یکن» شردن مقاوله نامه نفت و دیگری الفای قانون واگذاری نشر اسکناس بهیئت نظارت اندوخته اسکناس بود تصویب کرد، که اولی برای دهن کچی به همسایه شمالی ایران و خوش خدمتی بامپریالیست های انگلیسی و امریکائی؛ و دومی بخاطر تامین منافع خصوصی دسته های داخل مجلس و واداشتن بیشتر دولتها بتسلیم در برابر تمایلات سودپرستانه نمایندگان بوده است.

از این مجلسی که در آن کوچک این قدمی برای تامین زندگی طبقات زحمتکش مردم برداشته، هرگز اقدامی بمنظور بالا بردن سطح و تقابل هزینه زندگی بعمل نیامده، هرگز کمترین تمایلی باصلاح سیاست غیر لی هیتت حاکمه نشان داده نشده، جز این توهمی نمیتوان داشت که «حقوق» نمایندگان را ماهیانه ۵۰۰۰ ریال با يك قیام و قعود ساده زیاد کند در حالیکه گروه گروه مردم بینوای کشور از شدت فقر رو بنیستی میروند. قضیه بقدری مفتضحانه و رسواست که حتی شود «نمایندگان» نمیتوانند ماهیت خراب وضد ملی خود را انکار کنند چنانکه یکی از ایشان اقرار کرد که «در تاریخ تنگ این و کلامی که بمجلس آمده اند شواهدمانند».

ملت ایران، دیگر این مدعیان دروغی «نمایندگسی» را بختونی شناخته و بحقیقت تمایلات بااصطلاح ((اصلاح طلبانه)) آنها بختونی پی برده است. او هرگز فریب نخواهد خورد.

درباره گمنگراس دانوب

م . بابک

بالاستحقاق « دولتی در درون دولت » نامیده می‌شود. مثلاً اختیارات این کمیسیون محدود به تنظیم آیین‌نامه‌های کشتیرانی، تعیین تعرفه‌ها و یا تقسیم دیون رود نبود بلکه دارای اختیارات قضائی هم بود که فقط کمی بعد از جنگ اخیر ملغی گردید.

این کمیسیون از چهار عضو مرکب بود که سه عضو آن متعلق بانگلستان، فرانسه و ایتالیا و یک عضو آن متعلق برومانی بود. بعبارت دیگر کمیسیون از سه کشور غیر ساحلی و یک کشور ساحلی تشکیل مییافت.

اعضای کمیسیون بین‌المللی دانوب نیز خیلی

« عادلانه‌تر » از کمیسیون اروپائی آن انتخاب شده بود. در این کمیسیون سه نماینده از طرف انگلستان، فرانسه و ایتالیا، دو نماینده از آلمان (در صورتیکه کمیسیون بین‌المللی در آن قسمت از دانوب که در خاک آلمان جاری بود هیچگونه حق‌دخالتی نداشت) و یک نماینده از طرف هریک از کشورهای ششگانه کرانه‌ئی شرکت داشتند. یعنی ۵ کشور غیر ساحلی و یک کشور ساحلی در آن کمیسیون دارای نماینده بودند. غیر عادلانه بودن چنین سیستمی به‌چگونه محتاج به بیان نیست. زیرا معلوم است که کشورهای بزرگ غیر ساحلی با استفاده از قدرت نامحدود خود در مسائل دانوب برای تأمین منافع نامشروع خود سوء استفاده می‌کردند.

شاید گفته شود که قیّم‌ها با تعدیل نظریات خود بکشورهای دانوب، بتوسعه و تقویت اقتصادی آنها کمک می‌کردند و برای کشتیرانی در دانوب « نوبلی » می‌رساندند ولی قضیه کاملاً برعکس بود. کشتیرانی در روی رود دانوب در فاصله ۱۹۲۰ - ۱۹۳۹ دچار بحران شدیدی شد و با انحطاط عجیبی گرایید. بجای یک رژیم کشتیرانی واحد، دانوب پیش از جنگ اخیر بوسیله ۱۶ آئین‌نامه گمرکی و پلیسی کشورهای مختلف اداره میشد، تعرفه‌ها به‌دعای گمران بود و بازرگانی رودخانه‌ئی را فلج می‌ساخت. شمت با ایجاد مؤسسات هدر و تکنیک کامل غیرمقدور شده بود. نتیجه امر آن شد که در این مدت حمل و نقل روی دانوب ۶۹ درصد تنزل کرد. میتوان حدس زد که از این راه چه زیانی عائد ملل دانوب گردید.

روح اسامنامه ۱۹۲۱ دانوب، مبتنی بر اعطای امتیازات خاص بکشورهای غیر ساحلی و تأمین تسلط آنها بر مسیر رودخانه بود. این اسامنامه حتی شنب اصلی دانوب را نیز « بین‌المللی کرده » و بدین ترتیب حق حاکمیت کشورهایی را که این شنب از خاکشان عبور میکرد بعد اقل تقلیل داده بود. در صورتیکه این شعبات

دانوب یکی از بزرگترین رودخانه‌های اروپاست. در حدود ۲۵۰۰ کیلومتر

مختصری تاریخ و جغرافی

طول دارد و این مسافت از اولم (واقع در آلمان) گرفته تا دریای سیاه قابل کشتیرانی است. سرچشمه آن در ایالت باد Baden آلمان واقع است. پس از عبور از ایالت وورتمبرگ Wurttemberg آلمان وارد اطیش میشوید؛ از مجارستان میگذرد و بندر بیچ سرزمین‌های چکوسلواکی، یوگسلاوی، بلغارستان و رومانی را مشروب میسازد و در بسیاری شوری بدریای سیاه میریزد.

دانوب حوضه‌ئی بمساحت ۱۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع و دارای ۵۶ میلیون جمعیت را مشروب میسازد. اهمیت دانوب برای این کشورها غیر قابل انکار است، زیرا دانوب یگانه شریان مهم قابل کشتیرانی این کشورها و تشکیل‌دهنده و برای بعضی از این کشورها (چکوسلواکی، یوگسلاوی، مجارستان و بلغارستان) یگانه راه وصول بدریای آزاد است؛ قسمت اعظم رفاه کشورهای دانوب با سیستم آبیاری و تروتهای ماهیگیری آن بستگی دارد. علاوه انرژی هیدرو تکنیک این رودخانه میتواند نقش بسیار مهم و مؤثری در توسعه صنایع این کشورها بازی بکند. گذشته از همه اینها، از نظر آنکه دانوب از طول مرزها و داخل خاک همه این کشورها میگذرد، تأسیس رژیم مورد علاقه این کشورهاست که حافظ امنیت آنها باشد. از نظر حقوقی، حقی که کشورهای ساحلی دانوب بر این رود دارند ناشی از این واقعیت است که این آنها قسمتی از اراضی آن کشورها را تشکیل میدهد.

با اینوصف تا این اواخر حقوق دول دانوب با خشونت هرچه تمامتر از طرف کشور های بزرگ باختری نقض شده بود. بی آنکه بزمانهای دورتر رجوع شود، نظری با اسامنامه ۱۹۲۱ دانوب برای روشن کردن حقایق کافی بنظر میرسد.

بنا بر مواد این اسامنامه، که از طرف متفقین جنگ دول بین‌المللی یعنی انگلستان، فرانسه و ایتالیا بمل دانوب تعدیل شده بود؛ دانوب بوسیله دو کمیسیون اداره میشد:

۱ - کمیسیون اروپائی دانوب که اختیارات آن شامل « دانوب دریائی » (از مصب دانوب تا براپلا Braila یکی از شهرهای رومانی) بود.

۲ - کمیسیون بین‌المللی دانوب که اداره قسمت علیای دانوب یعنی از براپلا تا اولم را عهده‌دار بود. اختیارات کمیسیون اروپائی دانوب چنان وسیع بود که

بهیچوجه مانند خود دانوب راه ترانزیت کشورهای باختری نبود.

بک ماده راهزانه دیگری در این قسمت از اساننامه دانوب کنهیا نیده شده بود که بسویب آن کشتیهای جنگی کشورهای غیر ساحلی میتوانستند در روی رود دانوب تا دالاس Galatz بالا بروند و حاکمیت رومانی را نقض بکنند. البته این ماده بهیچوجه با «آزادی» کشتی رانی تجارتی هیچگونه علاقه و ارتباطی نمیتوانست داشته باشد.

و بالاخره باید از اصل معروف «امکانهای مساوی» نام برد که پایه این اساننامه را تشکیل میداد و کشور های دانوبیا یا کشورهایی که از نظر مالی و اقتصادی بسیار نیرومند بودند، و میتوانستند از طریق رقابت پسهوات کشتی رانی و تجارت آنها را خورد و نابود کنند در یک ردیف قرار میداد. بالتلیجه با استفاده از این اساننامه انگلستان و فرانسه صاحب اختیار دانوب شده بودند و حق حاکمیت ملل دانوب را کاملاً یا مال میکردند.

در سال ۱۹۳۸ پس از الحاق اطریش و چکسلواکی به هیتلر و امضای پیمان تنکین مونیخ بی آنکه مقررات ۱۹۲۱ مرعات بشود در طی کنفرانسی که در سیانی Sinaï تشکیل یافت، کمیسیون بین المللی دانوب کلیه اختیارات خود را برومانی احاله کرد و بلافاصله در سال ۱۹۳۹ که رومانیسی عملاً در تحت نفوذ آلمان درآمد بود طی کنفرانسی که در بچارست بازمم برخلاف مقررات پیمان ۱۹۲۱ و فقط با تشریت پنج عضو از امضاء کنندگان پیمان نامه ده، تشکیل شده بود، آلمان نیز بعضویت کمیسیون ارد بانای دانوب انتخاب گردید.

شرایط بعد از جنگ
و کوششهای بعد از جنگ
یکی از بزرگترین آثار این

جنگ عبارت از شکست نهائی فاشیسم آلمان و قلع و قمع کلیه عناصر و طبقاتی بود که در اروپای خاوری موجودیت خود را متکی باین نیروی اهریمنی کرده بودند، بهمین جهت بارش کن شدن رژیمهای پوسیده و نیمه مستقل قبل از جنگ در سراسر کشورهای اروپای خاوری و پیدایش رژیمهای دمکراتیک توده می در این کشورها اوضاع خاصی بوجود آمد.

در سایه این وضع جدید بسیاری از تأسیسات سیاسی و اقتصادی مربوط باین قسمت از اروپا بصورت نوینی بخود گرفت که کوچکترین شباهتی بوضع قبل از جنگ نداشت و نمیتوانست همداشته باشد. از آن جمله است الفاعمالکیت های بزرگ اراضی، ملی کردن صنایع و سرمایه های، بزرگ داخلی و خارجی و انقاع امتیازات امپریالیستی رفیل از جنگ موجود در این کشورها... ولی بطسوری که میدانیم کلیه این اصلاحات دمکراتیک اقتصادی و سیاسی سه ساله بعد از جنگ بسادگی و سهولت جامه عمل بخود

نیوشید، قوای ارتجاعی و پوسیده داخلی این کشورها باوجود از دست دادن تکیه گاه خارجی خود (فاشیسم آلمان) بکمدک ارتجاع جهانی بعد از جنگ برای ممانعت از اجرای این اصلاحات از هیچگونه اقدامی فرو گذار نکردند مبارزه با عوامل عقب ماندگی و مظاهر استعماری در عده می از این کشورها که سابقاً دوش بدوش آلمانیا و بر علیه جبهه دمکراتیک جنگیده بودند، مانند رومانی و مجارستان و بلغارستان، شد بد ترو مشکلتر انجام گرفت. زیرا که کشورهای امپریالیستی باختری مانند انگلستان و امریکا با استفاده از عنوان «کشور متفق» میکوشیدند با گتجانندن موادی در عیدنامه های متار که و صلح با این کشورهای دشمن سابق به حفظ وضع حاشره و تسجیل امتیازات سابق خود در آن کشورها کمک بکنند.

در شمار این امتیازات میتوان از امتیازات نفتی در رومانی و همچنین امتیاز حق نظارت در رژیم کشتی رانی، آبیاری و تأسیسات هیدرو تکنیک دانوب نام برد. و در حقیقت، با آغاز دوره بعد از جنگ مسئله دانوب از نظر کشورهای امپریالیست باختری از این نظر گاه مورد استفاده قرار گرفت.

در مرحله اول باختریها اصرار ورزیدند که ما گنجا نیستن موادی در ماهدات صلح با این کشورها، «حقوق حاصله» قبل از جنگ را در روی رود دانوب فقط بکنند. و این مسئله در کنفرانسهایی چهار جانبه بعد از جنگ مانند پتسدام، کنفرانسهایی متعدد و زرای امور خارجه، کنفرانس صلح پاریس و شورای کنترل چهار جانب مورد مذاکره قرار گرفت.

ولی از همان آ امر، معلوم بود ده مسئله دانوب را فقط از نظر ممانع استعماری کشورهای باختری وبدون توجه بشرائط و احوال نوین بعد از جنگ نمیتوان حل کرد. بهمین جهت بالاخره پس از مذاکرات طولانی و مفصل و علی رغم کوششهای کشورهای باختری، در پیمان های صلح با کشورهای دست نشانده سابق آلمان ماده می مبنی بر لزوم آزادی کشتیرانی و تجارت در روی دانوب قید گردید، و در کنفرانس ۴ و زب امور خارجه در نیویورک در دسامبر ۱۹۴۶ مقرر شد که شش ماه پس از امضای ماهدات صلح با کشورهای دست نشانده سابق، کنفرانس جداگانه می باشرکت کشورهای گرانه ای دانوب و سه کشور باختری (انگلستان، فرانسه و امریکا) کنفرانسی در پایتخت یکی از کشورهای دانوب دائر شود و راه حل نهائی برای رژیم کشتی رانی دانوب را تعیین بکنند.

مطابق این تصمیم شورای وزیران امور خارجه از کشورهای گرانه ای که کنفرانسی آنها تنها جنگیده بودند فقط آنها می حق شرکت در کنفرانس دانوب را داشتند که ماهده صلح با متفقین را امضا کرده باشند. بنا بر این تصمیم لازم بود کنفرانس دانوب در تاریخ ۳۰ ۱۹۴۸م شش ماه از امضای ماهدات صلح

با ایتالیا، مجارستان، بلغارستان، رومانی و فنلاند می‌گذشت تشکیل گردد؛ ولی در این تاریخ امریکا بی‌بانه اینکه از پیش هم کشور کراهت‌ناست و بدون امضای عهدنامه صلح با آن کشور نمی‌توان کنتفرانس برای داووب تشکیل داد؛ از تشکیل کنتفرانس جلوگیری کرد. لیکن باروشی که نمایندگان کشورهای باختری در کنتفرانس صلح با اطریش در پیش گرفته‌اند، حصول موافقتی در این باره باین زودبها امکان پذیر نیست. علاوه بر این فقط بیبانه اینکه عهدنامه صلح بایک کشور کوچک امضا شده است نمیتوان مسئله مهمی را که با حیات اقتصادی چندین کشور تماس و علاقه نزدیک دارد معامی و معوق گذاشت.

بدین جهت بالاخره موافقت شد که کنتفرانس با شرکت اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین، رومانی، بلغارستان، چکوسلواکی، یوگوسلاوی و مجارستان (کشورهای ساحلی) و همچنین ممالک متحده امریکا، انگلستان و فرانسه در تاریخ ۳۰ ژوئیه در بلگراد تشکیل شود و قرارداد جدیدی در باره رژیم کشتیرانی داووب تنظیم بگردد، و بازمه موافقت شد که کشور اطریش در این کنتفرانس با رأی مشورتی حق شرکت داشته باشد.

بدین ترتیب در تاریخ ۳۰

در بلگراد

ژوئیه کنتفرانس داووب

در بلگراد تشکیل گردید.

وظیفه این کنتفرانس همانانکه گفته شد عبارت از تدوین اساسنامه جدیدی برای کشتیرانی بر روی بزرگترین رودخانه اروپا، تعیین آزادی کشتیرانی و عبور و مرور بر روی آن و در عین حال مراعات مقتضیات حاصله از تغییرات دمکراتیک و اساسی بعد از جنگ در کشورهای داووب و بالاتر از همه «حق حاکمیت و استقلال آنها بود».

ولی مدتها پیش از تشکیل این کنتفرانس معلوم بود که نمایندگان کشورهای امپریالیست باختری با نظریات و تقاضاهائی کاملاً مغایر با این مقتضیات در این کنتفرانس شرکت خواهند کرد. اساساً خواه در کنتفرانسهای وژزای امور خارجه چهار کشور بزرگ و خواه در کنتفرانس صلح پاریس متویات این کشورها در باره داووب کاملاً آشکار شده بود. در همه این کنتفرانسها هیئت نمایندگی امریکا برای بدست آوردن جای پائی در داووب نظریه «کنترل بین‌المللی» این «ممبر بزرگ تجارتهی بین شرق و غرب» را در پیش میکشید و نمایندگان انگلستان و فرانسه از لزوم حفظ مقررات و «حقوق بدست آمده» قبل از جنگ دفاع میکردند.

در کنتفرانس داووب همین نظریات با شدت هرچه تمامتر مجدداً در پیش کشیده شد. از همان جلسات اول کنتفرانس، سفرای کبار سه کشور باختری در بلگراد: کنون Cannon (امریکائی)، سرچارلز پیک Sir Charles Peake (انگلیسی) و تیری Thierry

(فرانسوی) که برخلاف کلیه کنتفرانسها و مجامع بین‌المللی دیگر در اقلیت صرف مانده بودند، روش معمولی آبیخته به تهدید و شانتاژ خود را در پیش گرفتند؛ و سلاخی را که بارها آزموده و نتیجه‌ئی از آن نگرفته بودند یکبار دیگر آزمایش کردند.

در همان جلسه دوم کنتفرانس آقای تیری نامه‌اشه گفت:

« دولت فرانسه قصد دارد بهر نحو باشد « حقوق بدست آورده » را حفظ نماید و او خود را مقید به هیچگونه قرارداد جدیدی، باره کشتیرانی داووب نخواهد دانست؛ و لویسکه این قرارداد بوسیله اکثریت آراء سویب گردد »

و نمایندگان انگلستان و امریکا از چنین لحنی پشتیبانی نمودند. عجب تر از این، لحن نماینده هورتی اتریش گراف رزنبرگ Graff Rozenberg بود؛ این آقای گراف که در اظهارات خود همواره از مراحم هیئت‌های نمایندگی باختری برخوردار میشد، گفت: « شرکت اتریش در کنتفرانس دلیل آن نخواهد بود که اتریش موافقتنامه‌ئی را که از طرف کنتفرانس تهیه میشود خواهد پذیرفت. »

آشکار بود که عکس‌العمل چنین روشی در کنتفرانس که اکثریت آن از کشورهای مساوی‌العقود، دمکرات و آزاد تشکیل یافته بود، چگونه خواهد بود.

کلمنتیس Clementis وزیر امور خارجه چکوسلواکی و رئیس هیئت نمایندگی آن کشور در کنتفرانس در پاسخ تیری گفت:

« کنتفرانس برای تأیید قرارداد غیر عادلانه سال ۱۹۲۱ تشکیل نگردیده؛ بلکه بدین منظور تشکیل شده است که مقررات جدیدی برای کشتیرانی روی داووب تدوین نمایند. تفاوت این کنتفرانس و کنتفرانس پیشین در این نیست که داووب سابقاً از خاک کشورهای دیگر و اکنون از خاک کشورهای دیگری عبور مینماید بلکه تفاوت در این است که سابق بر این دول قوی اراده خود را بدو اتنهائی که دارای استقلال کامل بودند، تحمیل مینمودند. ولی اکنون مقررات کشتیرانی رود داووب بوسیله دول کاملاً مستقل تنظیم میشود. و هنگام حل موضوع باید از این اصل پیروی نمود. »

آنا پاوکر Anna Pauker، وزیر امور خارجه رومانی و رئیس هیئت نمایندگی آن کشور گفت:

« آن دوره‌ای که به دولتهای کراهت‌ناست و تصمیتماتی را دیکته میکردند؛ سپری شده است و چنین دورانی دوباره عودت نخواهد کرد » وی همچنین سراز اشاره به قرار و ژزای امور خارجه در کنتفرانس نیویورک در باره لزوم تدوین قرارداد جدیدی

در باره دانوب پرسید :

« پس چرا اکنون مشتبهای خود را روی میز میکوبید و میگوئید بیایید مانند سابق عمل کنیم؛ من میفهمم که شما مایلید مقررات سابق را حفظ کنید ولی تمایل و واقعیت دو چیز متفاوت است. همیشه کار بدلتخواه صورت نگیرد.»

جواب ویشنسکی رئیس هیئت نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی محکمترین، منطقیترین جوابها بود. وی در پاسخ اظهارات تیری گفت :

« هیئت نمایندگی شوروی موضوع را بدین نحوی که طرح شده است، رد می نماید.

ما در جواب چنین اظهارات توأم با اولتیماتوم قیلا میگوئیم که چنین اظهاراتی برای ما کوچکترین ارزشی ندارد. و ما نسبت بان کاملاً بی اعتنا هستیم. ما میگوئیم درهای این

کنفرانس هم برای ورود و هم برای

خروج بروی شما باز است؛ ما کسی را مجبور نمیکنیم در این کنفرانس شرکت کند. کنفرانس برای همکاری و بررسی دوستانه مسائلی که کلیه حاضرین در آن ذینفند تشکیل یافته است این طرز صحبت برای کنفرانسی مناسب است که اعضای آنرا کشورهای بنلوکس «Benelux» تشکیل میدهند. اینجا کنفرانس بنلوکس نیست زبان محکم و اولتیماتوم باید در خارج از سالن کنفرانس گذاشته شود.»

بدینگونه دیده میشود که از همان جلسه اول کنفرانس دولجن متغایر و ممتاز، متملق بدو دسته از کشورها، بدو نوع دیپلماسی، بدو نوع تفکر آشکار گردید. اساساً از ۳۰ سال با اینطرف، یعنی از زمان پیشنهادش میستم شوروی و دیپلماسی شوروی این دولجن در تمام کنفرانس هائی که نمایندگان دیپلماسی شوروی در آن شرکت داشته اند مشهود افتاده است. در همه این کنفرانسها همواره صدای دیپلماسی شوروی با قدرت منطق و استحکام وثبات قدم در تأیید منافع حقیقی ملتها بلند میشد، و در اکناف عالم طنین انداز میگردد ولی دیپلماتهای دنیای کهن با توسل به چار و جنجال و با استفاده از ماشین اکثریت آراء آنها از نظر اجرائی بلا اثر میساختند.

در کنفرانس صاج پاریس در ۱۹۴۶ مولوتف در طی نطق خود مربوط به دانوب با اشاره باین دو متد گفت:

« اکنون در جهان دو متد کاملاً متضاد حیات بین المللی وجود دارد. یکی از آنها عبارت از تحکم و آقائی و دیگری متد همکاری دمکراتیک مبتنی بر شناسائی اصل تساوی حقوق و منافع مشروع کلیه دولت بزرگ و کوچک میباشد. »

در کنفرانس بلگراد بیکسار دیگر این واقعیت

دیپلماتیک آشکار گردید، منتها بگساره فرق کنفرانس دانوب با کنفرانسهایی دیگر در این نکته نهفته بود که در این کنفرانس مالک اترقیابهای دنیای سرمایه داری و امپریالیستی برای اولین بار در اقلیت محض قرار داشتند و قدرت منطبق کشورهای دمکرات باضمانت اجرای اکثریت آراء توأم گردیده بود.

بدین جهت یگانه اقدام کشورهای باختری در این کنفرانس پس از جواب دندان شکن کشور های ساحلی دانوب با اظهارات اولتیماتوم مانند تیری، بغرابکاری و طولانی تر کردن کار کنفرانس منحصر گردید. و برای اینمنظور بهر گونه وسیلهئی مانند ایراد نطقها و بیانات خارج از موضوع، سوء استفاده های نظامنامهئی و تقدیم پیشنهاد های خارج از موضوع دست زده شد. تعقیب جریان کنفرانس دانوب از این نظرگاه بسیار جالب توجه میتواند باشد.

مثلاً پس از رد اولتیماتوم باختری در جلسه اول کنفرانس، در حین اتخاذ تصمیمات راجع بتشریفات کار کنفرانس، نماینده فرانسه پیشنهاد کرد که « تصمیمات مربوط بمسائل اساسی کنفرانس با اکثریت دو سوم آراء اتخاذ شود. » در صورتیکه چنین پیشنهادی با طرز کار بسیاری از کنفرانسهایی بین المللی کاملاً مغایر بود. و ویشنسکی در نطق جوابیه خود با ارائه مثالهای متعددی از طرز کار کنفرانس پاریس منعقد در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ که قرار داد ۱۹۲۱ (مربوط به دانوب) را تصویب کرد و اکنون بعضی از هیئت های نمایندگی آنها با حرص و ولع تمامی مطمح نظر خود قرار داده اند با اکثریت ساده ای تصویب نمود. ممکن است ایشرا قانع کننده ترین دلیل برای دفاع از متد اخذ تصمیم با اکثریت ساده محسوب داشت.

چنانچه قرار داد دانوب در سالهای ۱۹۲۱ با اکثریت ساده آراء تصویب شد، در اینصورت من سؤال میکنم بچه دلیل کنفرانس کنونی راجع به همین مسئله با اینوصف که بجای پاریس در بلگراد و با اعضای دیگری غیر از اعضای آنروزی و برخلاف میل بعضیها با شرکت کشورهائی که سابقاً مشاوری العفوق شناخته نمی شدند، تشکیل شده است، نمیتواند قرارداد جدید را با اکثریت ساده آراء تصویب نماید؟

در برابر منطقی باین استحکام نماینده فرانسه جز پس گرفتن پیشنهاد خود نمیتوانست کاری بکند.

نمونه دیگری از کار شکنی در کار کنفرانس اظهارات سیرچار لزیبیک Sir Charles Peake در سومین جلسه و در بحبوحه کار های کنفرانس برای تعیین مقررات و آیین نامه کار کنفرانس بود. این اظهارات در پاسخ آن قسمت از بیانات ویشنسکی بود که در اولین جلسه کنفرانس یعنی ۳ روز قبل ایراد کرده بود. و همه این نطق چیزی جز تکرار اولتیماتوم تیری در جلسه اول کنفرانس نبود. وی یکبار دیگر تکرار کرد که « هیئت نمایندگی

انگلیس قرارداد کنشایی سال ۱۹۲۱ پاریس را سندی دارای اعتبار قانونی میدانند و گویا قرارداد مذکور نمیتواند بدون موافقت کلیه شرکت کنندگان آن تغییر یابد .

... و بایاید قرارداد بدیگته دول باختری تنظیم کرده و یا اینکه آنها آنرا برسمیت نخواهند شناخت .»

بیکانه دستاویزی که از **قرارداد ۱۹۲۱** اولین جلسه کنفرانس بلگراد «**افسانه حقوق بدست**» تا آخرین جلسه آن ، مورد استناد و استفاده نمایندگان **آلمده** و «**امکانهای مساوی**» باختری فرارگرفت قرارداد ۱۹۲۱ بود .

بطوریکه در ابتدای این مقال دیدیم این قرارداد شرایطی بسیار سنگین و مغایر با استقلال و حاکمیت ملل گرانه دانوب با آنها تحویل میگردد .

در جلسه دوم کنفرانس برای حفظ این امتیازات ، از طرف بیک نماینده انگلیس چنین استدلال شد که گویا بنا بقیده ای که بوسیله ماک نیر حقوق دادن انگلیسی در سال ۱۹۳۷ انتشار داده است و بنا باصول مرسوم بین المللی « هیچگونه قرارداد دیگری نمیتواند بدون موافقت همه دول امضاکننده قرارداد سابق (در همان زمینه) دارای اعتبار باشد . »

در جلسه سوم اوت وی بار دیگر پس از تکرار استدلال جلسه قبل گفت :

بنا بپایه م قرارداد ۱۹۲۱ اختیارات کمیسیون اروپایی فقط بر اساس موافقت نامه بین المللی و موافقت کلیه دولی که در کمیسیون مذکور نماینده دارند میتواند لغو شود . »

در ضمن بیک با اشاره بکتاب ماک نیر **Macnayr** چنین وانمود کرد که گویا قرارداد سال ۱۹۲۱ جزء قرارداد های باصطلاح پلوریلانترال میباشد ، یعنی کلیه دول میتوانند بآن مانع بشوند . منظور نماینده انگلیس از مثبت باین طرز بیان آن بود که راه یافتن آلمان را در سال ۱۹۳۸ در کمیسیون اروپایی دانوب مشروع و مطابق با مقررات قرارداد ۱۹۲۱ جلوه بدهد .

باینکه در همان جلسه کنفرانس ویشنسکی با دلایل مقتضی مجدداً بی اعتبار بودن ادعاهای مبنی بر اعتبار قرارداد ۱۹۲۱ را رد کرد ، ولی این امر مانع از آن نشد که در جلسات بعدی کنفرانس نیز مجدداً ادعاهای مزبور از طرف انگلیسها و یا فرانسویها تکرار بشود . ویشنسکی **Vichinski** در جلسه دوم کنفرانس راجع بادعاهای مبنی بر باقی بودن اعتبار قرارداد ۱۹۲۱ گفته بود :

« مسئله از چه قرار است ؟ مسئله عبارت از برقراری مجدد اسانامه ۱۹۲۱ است . در اینجا گفته شد که این اسانامه وجود دارد و تا هنگامیکه امضا کنندگان ۲۷ سال پیش آن

اسانامه مصمم بالفاء یا تغییر مفاد آن نباشند بقوت خود باقی خواهد بود . برای نشان دادن اینکه بنا بگفته آقای بیک این حق بین المللی است ، حتی بذکر مواردی از نوشته دانشمند انگلیسی ماک نیر متوسل شدند و من حق دارم قرض بکنم که این قطعه از کتاب وی درباره حقوق بین المللی چاپ سال ۱۹۳۷ بنام : « اثرات جنگ در عهد نامه ها »

Effect of the war on the Treaty ties. نقل شده است ولی این مسئله کوچکترین ارتباطی با موضوع کنونی ندارد . چیزی که اکنون باید مسود توجه ما باشد عبارت از استدلالات انتزاعی یک نفر حقوق دان نیست بلکه عبارت از مسئله ایست که از اسانامه ۱۹۲۱ ناشی میشود و درک این موضوع که بر تسمیه های مورد نظر ماک نیر چگونه با آن تطبیق میکند . قطعی است که در نوشته های بروشمورهائی نظیر ماک نیر پاسخی باین سؤال نمیتوان یافت . با اینوصف بهترین مسئله عبارت از دانستن این امر است که آیا اسانامه ۱۹۲۱ اعتبار خود را حفظ کرده است یا نه

گمان میکنم نماینده مجارستان در همین جا گفت که اگر اسانامه دانوب باعتبار خود باقی بود و از این قرار آن اسانامه همواره مورد عمل بود ، احتیاجی نبود که مواد جدیدی در « دانوب بعهدهات صلح با مجارستان ، رومانی و بلغارستان اضافه شود . این مواد عبارت از مواد ۳۸ ، ۳۶ و ۳۴ آن عهدنامه ها بود . این مواد حاوی نظریات اصولی بود که تا حدی پانامه اول اسانامه ۱۹۲۱ ارتباط داشت . عبارت دیگر می بایستی بگویم که ماده اول اسانامه ۱۹۲۱ را بضاطر می آورد . این ماده عبارت از ماده افتتاحیه اسانامه ۱۹۲۱ میباشد که باید هدف و سمت همه اسانامه را تعیین بکند و در این ماده گفته شده است :

« کشتیرانی در روی رود دانوب برای کشتی های همه ملتها با شرایط مساوات کامل و در کلیه قسمتهای قابل کشتیرانی رودخانه از اول گرفته تا د یای سیاه و در روی همه شبکه پستی که بموجب ماده ۲ بین المللی اعلام گردیده ، آزاد است و غیره ... »

بدون این ماده همه مواد اسانامه ۱۹۲۱ ارزش خود را از دست میدهند زیرا که مواد دیگر آن جز برای توسعه و تکامل این اصل و تکامل و اجرای عملی و فنی اصول مذکور در ماده اول اسانامه ۱۹۲۱ نبود .

اکنون چگونگی میتوان گفت که اساسنامه ۱۹۲۱ وجود دارد؛ این قرارداد دیگر وجود ندارد خود شما آن را در ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ نابود کرده اید.»

در مورد «حقوق بدست آمده» و پیشنهادی نشان داد که این آقایان با وجود تذکر عقاید ما که تیر چگونگی حقوقی را که روسیه به موجب معاهدات سالهای ۱۸۵۶ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۳ در دانوب بدست آورده بود، نقض کردند. و علتش هم فقط برقراری رژیم شوروی در آن کشور بود.

باوصف پاسخهای فافع کننده و غیر قابل تردیدی نظیر اظهارات فوق، نمایندگان انگلیس و فرانسه هیچگونه فرصتی را برای تکرار دعای خود در باره قرارداد ۱۹۲۱ از دست ندادند.

اما نماینده امریکا، که «حقی» به موجب قرارداد ۱۹۲۱ نداشت، از «اصل» معروف «امکانهای مساوی» دفاع میکرد، ولی معلوم نبود چرا این آقایان در مورد معاینه دریائی بسیار مهمی مانند کانال پاناما و ترعه سوئز و یا رودهای عظیمی مانند نیل در مصر و آمازون و کانال در امریکا از چنین «اصولی» پیروی نمیکنند. در مصر نه فقط دولت انگلستان حق استفاده از «امکانهای مساوی» بکشورهای بزرگ دیگر نمیدهد، بلکه با اشغال دره نیل و سودان حق آزادی عمل را حتی از خود ملت مصر نیز سلب کرده است.

بارانوسکی Baranovski وزیر امور خارجه جمهوری اوکراین با شماره ۱۰ این تقاضای نماینده امریکا گفت: «کشورهای متحده امریکا که بمنزله طرفدار «امکانهای مساوی» و «بین المللی کردن» از ارضی دیگران خود نمائی میکنند، با حرارت هرچه تمامتر منافع ارضی خود را حفظ مینمایند. مثلا کانال پاناما که دو اقیانوس را بهم متصل میسازد برای پیشرفت بازرگانی بین المللی بیش از زود دانوب اهمیت دارد، در صورتیکه کانال مذکور را فقط کشورهای متحده امریکا اداره مینمایند.»

علاوه بر این بارانوسکی برای نشان دادن بی اساس بودن ادعای امریکا که گویا مسئله دانوب دارای هیچگونه جنبه سیاسی نیست و فقط باید از نظر اقتصادی بدان توجه کرد، گفت:

«آقای کنسون میل ندارد با اهمیت سیاسی مسئله کشتیرانی رود دانوب اعتراف نماید. مشارالیه علاقمندی کشورهای متحده امریکا را در دانوب صرفا معلول علل عملی اقتصادی جاوه میدهد. لیکن حقایق ثابت میکنند که منافع اقتصادی کشورهای متحده امریکا در رود دانوب بسیار ناچیز است. کشتیهای کشورهای متحده امریکا هیچوقت در رود دانوب رفت و آمد نداشته اند.

من نمایندگان هیئت های امریکائی، فرانسه و انگلیسی میخواهم بگویند که آیا به عقیده آنها ماده اول اساسنامه ۱۹۲۱ بقوت خود باقیست یا نه؟ بدون تردید آنها خواهند گویند که جواب مثبت بدهند ولی چه میتوان کرد که ماده اول اساسنامه ۱۹۲۱ عملا بوسیله ماده ۳۴ معاهده صلح با مجارستان، ماده ۳۶ عهدنامه صلح با رومانی، تعویض شده است. هیئت های نمایندگی انگلستان و فرانسه پیام میگویند که حقوق کلیه امضا کنندگان قرارداد ۱۹۲۱ باید دست نخورده بماند؛ زیرا که قرارداد ۱۹۲۱ تا امروز معتبر است. ولی در جائی که ماده اول قرارداد ۱۹۲۱ دیگر اعتبار ندارد چگونگی میتوان گفت که این قرارداد مجموع اعتبار دارد؛ چگونگی میتوان چنین چیزی گفت در صورتیکه خود انگلستان و فرانسه آن را لغو کرده اند؛ آنها برای اولین بار این قرارداد را با انعقاد قرارداد سینائی در ۱۹۳۸ لغو کردند. این قرارداد بوسیله انگلستان و فرانسه و رومانی انعقاد یافته بود. آیا قرارداد ۱۹۳۸ تغییری بصفاد قرارداد ۱۹۲۱ وارد میساخت؛ بله، بطور اساسی آنرا تغییر میداد. شما، روی سخنم با نمایندگان انگلستان و فرانسه است، شما اساسنامه ۱۹۲۱ را برای دومین بار در ۱۹۳۹ در بخارست با انعقاد موافقتنامه جدیدی لغو کردید که درباره یک سلسله مسائل بسیار مهم مربوط بدانوب و از قبیل شرکت دادن آلمان و ایتالیا در این امر آقایان در قرارداد ۱۹۲۱ ماده ۲۲ نمی هم دارد. این ماده میگوید که عهدنامه را جز با تقاضای دو نلت از کشور های امضا کننده نمی توان تغییر داد. میدانیم که ۱۲ کشور عهدنامه ۱۹۲۱ را امضا کرده بودند. برای تغییر دادن آن اقلا موافقت هشت کشور را بطلب میکرد. ولی ما دیدیم که حقیقت از چه قرار بود. قرارداد ۱۹۲۱ در سال ۱۹۳۸ فقط با تصمیم سه دولت انگلستان، فرانسه و رومانی و در غیاب ۹ کشور دیگر تغییر یافت در ۱۹۳۹ این قرارداد با موافقت ۵ کشور (کشورهای سه گانه مزبور و ایتالیا و آلمان) و در غیاب ۷ عضو دیگر تمدید یافت. آقای تیری «حقوق بدست آمده» را اینطور حفظ میکنند؛ آقایان بیک و کتون بدینگونه از حقوق کشور های امضا کننده ۱۹۲۱ باید دفاع کرد؛ در صورتیکه خود شما بدون چشم بهم زدن مفاد آنرا تغییر داده اید؛ شما عهدنامه های را که خود امضا کرده بودید بطور مرتب نقض کرده اید و اکنون نیز نقض میکنید

مزبور با اساس مقررات مندرجه در قرارداد ۱۹۲۱ متمایز است.

ماده دوم طرح پیشنهادی شوروی مربوط به تعریف مفهوم «دانون» بود. و این ماده نیز از لحاظ اینکه برخلاف مقررات معاهده ۱۹۲۱ شامل شعب فرعی رودمانند تیزا Morava، تیزا Morava، دراوا Drava و موروس Moros نمی شود. و از این حیث با قرارداد ۱۸۵۶ که سیستم دانون را تنها منحصر بر رودخانه دانون میدانست فرقی ندارد. سومین فرق اساسی طرح پیشنهادی شوروی با قرارداد ۱۹۲۱ که در واقع مهم ترین فرق بین دو قرارداد می باشد عبارت از فرق در مسائل سازمانی است. در طرح شوروی پیشنهاد میشد که بجای دو کمیسیون «بین النہلی» و «اروپائی» دانون، یک کمیسیون واحد تشکیل شود.

در طرح پیشنهادی شوروی تصریح شده بود که اعضای کمیسیون واحد دانون باید فقط از نمایندگان کشورهای دانون تشکیل شود. بنا بگفته ویشینسکی «این نکته با اصل اساسی مطابقت دارد که امر تنظیم، کنترل و سامان کشتیرانی در روی دانون بایند وظیفه و حق دول کرانه دانون یعنی صاحبان سرزمینهای باشد که دانون از آنها عبور مینماید.»

در ماده ۷ طرح تنظیمی شوروی گفته میشود که کمیسیون دانون «وظائفی از قبیل نظارت در اجرای مقررات قرارداد، تنظیم سیستم مشترک هزینه، نقشه عمومی راجع به کارهای اساسی برای بهبود وضع کشتیرانی» بعهده خواهد داشت. ضمناً این نقشه عمومی برای بهبود وضع کشتیرانی، متکی به شتهادهای کشورهای کرانه دانون خواهد بود.

دیده میشود که این طرح نه فقط اداره امور عمومی مربوط به کشتیرانی در دانون را بعهده کمیسیون مشترک کشورهای کرانه دانون میکندارد، بلکه در کوچکترین موارد نظر تک تک کشورهای دانون را محترم و قابل اعتنا می شمارد.

راجع به اداراتی که باید مقررات کمیسیون مشترک دانون را اجرا نمایند، طرح شوروی دو اداره یکی برای قسمت دریائی دانون، یعنی مصب رودخانه و قسمت فعلی دانون و دیگری برای دانون رودخانه ای بالاتر از دروازه های آهنی، پیش بینی میکند.

اعضای این ادارات در هر دو قسمت باید از نمایندگان دولتی که در دو سمت کرانه دانون واقع هستند تشکیل گردد. یعنی در قسمت سفلی از نمایندگان اتحاد شوروی و رومانی و در قسمت بالاتر از نمایندگان رومانی و یوگوسلاوی. و باز طرح شوروی در مورد ادارت نیز حق خود مختاری بیشتری قائل می باشد.

طرح اتحاد شوروی در باره دانون باندازه ای عادلانه و موافق با منافع ملل ساحلی بود که در همان جلسه اول قرات طرح شوروی، نماینده یوگوسلاوی بیلر Bebler پس از ستایش از فعالیت طرح شوروی گفت:

میزان صادرات امریکا به رومانی، بلغارستان، یوگوسلاوی و مجارستان بر طبق آمار امریکائیها در سال ۱۹۳۷، ۱۹ میلیون دلار بوده یعنی فقط نیم درصد مجموع صادرات کشورهای متحده امریکا را تشکیل میدهد است. آنگاه کنسون با تصریح اظهار داشت که امریکا برای دانون خواهان قرار دادی است که بمطابق آن تکمیل نقشه کدائی مارشال باشد. آشکار است که نقشه مارشال که هیئت نمایندگی امریکا بسدان اشاره مینماید، چیزی جز برنامه صریح توسعه طلبی اقتصادی و انقیاد سیاسی و اقتصادی اروپا بوسیله امریکا نمیباشد. کشورهای کرانه دانون که در اینجا نماینده دارند، روبه خود و نسبت به نقشه مارشال نشان داده و نقشه مذکور را رد نموده اند. تردیدی نیست که آن نسبت به طر حوای قراردادی که تا اندازه ای مکمل نقشه مارشال باشد و یا نسخه جدید آن محسوب شود، همان رویه را اتخاذ خواهند نمود.»

با وجود مذاکرات خارج طرح اتحاد شوروی حافظ حقوق ملل کرانه ای

یعنی از جمله پنجم، وارد مذاکره در اطراف اصل موضوع یعنی طرح پیشنهادی دولت شوروی در باره رژیم کشتیرانی رود دانون گردید.

البته منظور این نیست که با آغاز مذاکره در اطراف موضوع اساسی کارشکنی های نمایندگان باختری بصفر تنزل یافت. زیرا که با وجود تکرو ویشینسکی در جلسه دوم کنفرانس نمایندگان باختری نه برای همکاری بلکه جهت اخلال در کار کنفرانس تا آخرین روزهای کنفرانس در آنجا باقی ماندند.

طرحی که از طرف دولت شوروی بکنفرانس دانون ارائه شد، در ضمن تامین آزادی کشتیرانی و عبور و مرور در رودخانه دانون، حداکثر دقت را برای حفظ حق حاکمیت تک تک کشورهای ساحلی و تامین آزادی عمل آنها در آبهای داخل مرزهای خویش و همچنین ابقاء هرگونه امتیازات خارجی در این رودخانه میبذول داشته بود.

ویشینسکی در ضمن تشریح اصول اساسی طرح شوروی، در جلسه پنجم کنفرانس دانون نشان داد که مسأله اول طرح شوروی کاملاً با تصمیم وزرای امور خارجه دولت های بزرگ در کنفرانس نیویورک مورخه دسامبر ۱۹۴۶ وفق میدهد یعنی:

«کشتیرانی در دانون باید آزاد و برای تمام افراد، کشتیهای بازرگانی و کالای کلبه کشورها بر اساس تساوی حقوق نسبت به استفاده از بنادر و همچنین عوارض کشتیرانی و شرایط کشتیرانی بازرگانی باز باشد.»

ویشینسکی همچنین توضیح داد که چگونه مقررات

«هیئت نمایندگان یوگوسلاوی طرح شوروی را با مسرت تلقی نموده و آنرا بدون هیچگونه اصلاحی میپذیرد.»

کلمنتیس رئیس هیئت نمایندگان یوگوسلاوا که با تأیید این نکته که بنا تصویب طرح شوروی «داخلت کشورهای خارجه از حوزه دانونب نه فقط در اداره کشتیرانی دانونب بلکه در سایر شئون کشورهای ساحلی نیز رسماً خاتمه خواهد یافت» گفت که:

«طرح قرارداد شوروی حقوق قانونی مال کرانه دانونب را کاملاً تاهین میکند.»

«آناپائو کر» رئیس هیئت نمایندگان رومانی پس از بیان تساریخچه‌ای از کمیونهای نظارت بر دانونب درباره کمیون اروپائی گفت:

«این کمیون میبایستی جنبه کاملافنی داشته باشد و مدت عمر آن نمیبایستی از دو سال بیشتر شود. ولی این کمیون، کمیون قبلی دانونب را (که در سال ۱۸۵۶ انتخاب شده بود) از بین برد و مدت یک قرن بر دانونب فرمانروائی کرد.»

وی با اشاره به اینکه کمیون اروپائی دانونب در مدت یک قرن هیچگونه کار انجام نداد گفت: «جز اینهم نمیتوانست باشد زیرا که مستاجر موقتی هرگز برای تعمیر خانه‌ئی که متعلق به دیگری است علاقه‌ئی ابراز نمیکند.»

وی در این اظهارات خود تأیید کرد که طرح شوروی آزادی مملکتشیرانی را در دانونب برای کلیه کشورهای ذمه‌دار تأمین میکند و بدین جهت مورد تأیید هیات نمایندگان رومانی میباشد.

در چنین وضعی سرچارلز بیک و کنتون پیشنهاد کردند که کمیون از اعضای «کاملا بین المللی» تشکیل شود و دارای اختیارات بسیاری نامحدودی باشد و وی یکبار دیگر قرارداد ۱۹۲۱ بازگشت و تقاضا کرد که از دیوان داورى لاهه راجع با اختیار قرارداد داورى بوراستفساری بعمل بیاید.

این پیشنهاد با مخالفت کلیه کشورهای ساحلی مواجه شد و مخصوصاً ویشنسکی یادآور شد که با وجود اذعان چهار وزیر امور خارجه بحلالت کفرانس حاضر، دیوان داورى لاهه کوچکترین صلاحیتی برای دخالت در موضوع ندارد.

از این نظر هم بود که طرح پیشنهادی شوروی با شور و علاقه شدیدی از طرف کلیه کشورهای ساحلی استقبال شد و علی‌رغم کلیه پیاده‌نهادها، تهدیدها، و کارشکنیهای کشور های امپریالیستی باختری با تغییرات بسیار جزئی، بنصوب اعضای کفرانس رسید و بعنوان قرارداد جدید کشتیرانی در روی دانونب جنبه رسمی و قانونی پیدا کرد.

در آخرین جلسات کفرانس وقتی که طرح شوروی از تصویب میگذشت، نمایندگان امریکا و فرانسه برخلاف

معمول کلیه قراردادهای بین المللی پیشنهاد کردند که قرارداد جدید پس از تصویب شدن از طرف پارلمانیهای کلیه کشورهای عضو کفرانس جنبه قانونی پیدا بکنند. و بدین ترتیب در صدد بر آمدند که حق و توفیق برای سه کشور باختری تأمین بکنند یعنی با عقب انداختن و یا ممانعت از تصویب قرارداد در پارلمانیهای سه کشور باختری آن را فلج سازند، و برای مدت مدیدی اقتصادیات کشور های دموکراتیک ساحلی دانونب را آشفته و مضلل نمایند ولی این پیشنهاد نیز پس از ارائه نظائر مهمی از کفرانس های بین المللی پیشنهاد هیات نمایندگان امریکا و فرانسه رد شد و مقرر گردید که فقط پس از تصویب نصف بلاوه بک اعضای کفرانس (یعنی شش کشور) قرارداد جنبه قانونی پیدا بکنند.

کفرانس در تاریخ ۱۷ اوت با تصویب طرح شوروی و با اصطلاح نماینده بلغارستان کامنف با «پاک کردن مصب دانونب از گل و لای حتی کمیون اروپائی» بکار خود خاتمه داد و یکبار برای همیشه دست امپریالیستها را از کرانه دانونب و از میان مملد دموکراسی های نوین کوتاه کرد.

خصائص

کفرانس بلغراد در نتیجه شانتاز داورى خوانیهای داورى قدرت امپریالیسم امریکا و کشورهای باختری اروپا و تهدیدات درباره مسئله آلمان تشکیل گردید.

با اینکه این کفرانس از یک نظر عرصه بروز دو نوع دیپلماسی و دو نوع تعامل سیاسی بود، ولی از این نظر که در تاریخ دیپلماسی جهان اولین کفرانسی بود که اکثریت آن بسلسل دموکرات و طرفدارین حق و عدالت تلقی داشت، از همه کفرانسهای دیگر متمایز بود.

یکی از مهمترین خصائص کفرانس را در همین نکته باید جستجو کرد.

خصیصه دیگر کفرانس بلغراد در این بود که در آنجا برای اولین بار از تاریخ ناسیس رژیم سوسیالیستی، دیپلماسی شوروی با قدرت و حاکمیت و طاق از حقوق حقه مملد کوچک دفاع کرده و کلیه تشبثات امپریالیستی را باناکاهی و عدم موفقیت صرف مواجه ساخته است.

از سی سال باینظرف اروپا و این کفرانسی است که رئیس هیات نمایندگان بگانه کشور سوسیالیستی، در برابر زبان دواز و تهدیدات آمریکای کشورهای امپریالیستی جهان، در خروجی کفرانس را بانها نشان می‌دهد؛ بنمایندگان آن کشورهاییکه کلاً این اواخر در برابر احتجاجات منطقه‌ئی و حقیقت دیپلماتهای شوروی، در های خروجی کفرانسهای بین المللی را بانها نشان می‌دادند و با اساساً در های ورودی کفرانسهای نظیر کفرانسهای دانونب در سالهای ۱۹۲۱، ۱۹۳۰، ۱۹۳۸، و کفرانس طنجه و... را بروی آن اساسی بستند. قوتترین جنبه این خصیصه کفرانس در اینست که جنبه دموکراتیک جهان

هیچگونه فرصتی را از دست ندادند. و از این حیث نیز نمایندگان کشورهای استعمارطلب در این کنفرانس بسیار دشوارتر از هر کنفرانس دیگر بود زیرا اگر در کنفرانس‌های دیگر با استفاده از حفاظ «اکثریت آراء» می‌توانستند بوسیله ممانعت از سخن گفتن نمایندگان ملل دمکرات خود را مصون بدانند، در کنفرانس بلگراد این حفاظ هم وجود نداشت.

از این نظر جادارد که جریان کنفرانس بلگراد در شمار یکی از بزرگترین بیروزی‌های دیپلماتیک به دمکراتیک جهان شمرده شود.

درست در هنگامی که چار و جنرال تهدید آمیز سه کشور امپریالیستی درباره مسئله آلمان باوج رسیده بود با آنها گفتند که اگر مایل به همکاری نیستند می‌توانند از در خروجی کنفرانس دانوب استفاده بکنند.

بدین ترتیب در کنفرانس بلگراد از حق ملل کوچک و ضعیف در برابر زور و قلدری نه تنها دفاع شد بلکه این وضع با قدرت و حاکمیت مطلق انجام گرفت.

خصیصه دیگر کنفرانس بلگراد، جنبه تریبونی آن بود. در این کنفرانس نیز مانند هر کنفرانس بین‌المللی دیگر نمایندگان اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی نوین برای افشای ماهیت سیاستهای امپریالیستهای باختری

اقتصاد انگلستان در بن بست

از: «عصر جدید»

از آنجا که ذخیره موجود تاپش از پائین یابد اکثر پابان سال جاری نغواهد رسید، طبیعتاً باید حداقلی از طلا ذخیره گردد.

مراکز مدیره انگلستان تمام امید خود را بر پایه «کمک» نقشه مارشال نهاده اند ولی اکنون مسلم شده است که این «کمک» فقط یک سوم مقداری است که بریتانیای کبیر برای چیران کمبود عظیم موازنه حساب‌های خود لازم دارد. بملاوه شرایط «کمک» بقدری سنگین است که بالتلیجه بازمهم بروخامت اوضاع اقتصادی کشور خواهد افزود.

در کنفرانس حزب کارگر در اسکار بروج، بوین چنین گفته است:

«اگر دولت بریتانیا نقشه مارشال را رد کرده بود ملت انگلیس سبباً بازم ذخیره خود را تقبل دهد و سطح زندگی را پائین بیاورد»

باری با وجود بدبختی نقشه مارشال دولت کارگری بهیچوجه فشار خود را از روی سطح زندگی مردم انگلستان نکاسته است. دولت بتنزل بیشتر سطح زندگی ادامه میدهد. چنین است معنی تمام تدابیر اخیر دولت: ممانعت از اضافه شدن مردم در شرایط گرانی روزافزون ارزاق، تقبل مداوم واردات محصولات غذایی و غیره.

سراسر تفرد کریس وزیر اقتصاد اعلام داشت که انگلستان در ۱۹۴۷ بیش از آنچه که امکانات کشور باو

بیش از ۳ سال از پابان جنگ در اروپا می‌گذرد ولی اقتصاد انگلستان بیش از پیش در گرداب بحران فرو می‌رود.

پایه مشکلات اقتصادی انگلستان از سی سال پائین طرف، پائین بودن سطح تولید صنعتی و زراعتی میباشد. قبل از دومین جنگ جهانی منافعی که خارج از کشور بدست می‌آمد، عدم کفایت تولید داخلی را چیران می‌نمود ولی پس از جنگ مقدار این سودها و سایر عواید بطور موثری تقابل یافت و در حقیقت ورشکستگی انگلستان از همینجا ناشی شده است.

وضع این کشور بازم وخیم تر شده است بهت اینکه نقصان فوق‌العاده میزان تجارت بکمبود دلار که سال بسال شدت می‌یابد تبدیل یافته است.

مراکز مدیره انگلستان با گرفتن یک قرض از اتاژونی در سال ۱۹۴۶، تصور میکردند اگر کانسیسم اقتصادی انگلستان را در مدت ۵ سال پائین وجوه می‌توانند تقویت نمایند و این قرض اجازه خواهد داد که اقتصاد انگلستان به اجباء خود بپردازد. ولی تمام مبلغ قرضه کلیه رومنت یکسال خرج شد.

این قرض بجای اینکه وضع کشور را بهبودی بخشد، آن را وخیم تر گردانید. در پائین ۱۹۴۷ انگلستان شروع بخرج ذخیره طلای خود نمود. رقم متوسط مسخارج ۵۰ ملیون پوند لیره در ماه بود؛ بهوجب محاسبات تقریبی این ذخیره نیز تا پائین سال ۱۹۴۹ تمام خواهد شد.

اخره می داد خرج کرده است ، زیرا ۷۰۰ میلیون لیره آن بیش از حدود این امکانات خرج نموده است . هدف سیاست دروات اینست که توده های ملت و در درجه اول طبقه کارگر را باز هم بتقابل بیشتر مصرف خود مجبور گرداند .

حتی بر طبق اطلاعات رسمی دولت ، مصرف محصولات غذایی همه در بریتانیای کبیر در جریان سال گذشته ، تنزل کرده است . اکنون سطح زندگی در انگلستان خیلی پایین تر از قبل از جنگ می باشد این تنزل ۵۰٪ در مورد مواد چربی ۲۵٪ در مورد گوشت و قند می باشد . کیفیت محصولات غذایی و قدرت غذایی آن نیز بسیار تنزل کرده و مصرف همه قسم مواد پدلی افزایش یافته است .

در مورد لباس و مواد مصرفی عمومی وضع باز هم سخت تر می باشد و مانند محصولات غذایی بشدت جیره بندی شده است .

انگلستان که مدت ۳۰ سال نصف محصولات پارچه دنیا را فراهم می نمود امروز خود از کمی همین مواد رنج میبرد . محصولات غذایی و محصولات ساخته شده که با ارائه کارت هایی جیره بندی داده می شود به پیچیده کافی نیست کارگران خود را ناگزیر می بینند که کالا ها را اعم از جیره بندی شده یا نشده ، بقیمت های گزاف از بازار سیاه خریداری نمایند .

مجله « مرتون » مینویسد :

« شما می توانید باینک لیره (مزد روزانه کارگر متخصص) مواد لازم برای تهیه یک سفر قابل خوردن خریداری کنید »

همین مجله نمونه ای دیگری را نشان میدهد . یک ماشین که هجده ماه قبل به باغ ۲۵۰ لیره خریده شده است اکنون به ۷۸۰ لیره بفروش میرسد .

بازار سیاه در بریتانیا توسعه فوق العاده پیدا کرده است . یک قسمت قابل ملاحظه تجارت داخلی با این طریق جریان دارد . همچنین آمار های رسمی دولتی فقط قیمت محصولات جیره بندی شده را در نظر می گیرند ، و به پیچیده گرانی دور افزون زندگی را منکس نمیکنند

انفلاسیون شدید بیش از پیش اقتصاد انگلستان را در تنگنا گذاشته است . مقدار اسکناسهای منتشر بنسبت قبل از جنگ سه برابر شده است در حالیکه کمیت کالا های جاری در بازار ، بمقدار قابل ملاحظه ای تقلیل یافته است و قتی که واردات انگلستان که نقش بزرگی در اقتصاد کشور بازی میکنند ؛ یک چهارم نسبت قبل از جنگ تنزل کرده است اضافه صادرات ۲۰ یا ۲۵ درصد به حساب مصرف کنندگان داخلی بوده است

کمبود کالا و زیاد شدن اسکناس باعث ترقی دائم قیمتها است . وزرای انگلستان مرتباً تکرار میکنند که صنایع کشور سطح قبل از جنگ رسیده است ولی هرگز باین نکته توجه نمیکنند که سال ۱۹۳۸ برای انگلستان به علت تقلیل تولید یک سال بحرانی بوده و بطور کلی تولید انگلستان از ۳ سال با اینطرف در جامی زنده و نمونه ای از صنایع منحل را ارائه می دهد .

بسیار جا دارد تذکر دهیم که تولید دورشته از صنایع درجه اول انگلستان ، صنعت ذغال سنگ و (بخصوص) صنعت نساجی هنوز هم پائین تر از سطح تولید پیش از جنگ (که همان موقع هم پائین تر بوده است) باقی مانده ؛ علت اصلی آن را باید در تنگناک عقب مانده که از سود جوئی انحصار های انگلیس ناشی شده است و تمایل آن ها بتقلیل دائم دستمزدها و صرفه جوئی در سرمایه گذاری جستجو نمود .

این سیاست ضد کارگری اکنون از طرف دولت با اصطلاح کارگری اجرا میشود . بیکاری در شعب مختلف صنایع و کمی کارگر در رشته های صنایع ذغال سنگ و پارچه باقی ؛ این است تضادی که در اولین نظرد اقتصاد انگلستان بچشم میخورد . کمی کارگر در انگلستان ناشی از نگهداری ارتشی است که تعداد آن ۶ برابر تعداد قشون پس از اولین جنگ جهانی است .

این رقم به یک میلیون نفر میرسد ۶۰۰۰۰۰ کارگر و کارمند برای ارتش کار میکنند هر چه ذخایر مواد جنگی کمتر شود و فرسودگی روحی زیاد تر گردد این رقم باز هم بیشتر خواهد شد ولی در عین حال صدها هزار بیکار در کشور وجود دارد ؛ تعداد بیکارها اخیراً باز هم بیشتر شده است .

این واقعیتی است که نشان میدهد مخارج نظامی چگونه در وضع اقتصادی انگلستان تاثیر می بخشد .

مخارج نظامی که ناشی از واردات مصالح جنگی است ۵۶ درصد از رقم کلی کسرموازنه حساب دو ساله انگلستان را تشکیل میدهد . رقم کلی کسر بودجه معادل با یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون لیره با بیارت دیگر در حدود ۵۰۰ میلیون دلار بالاتر از رقم قرضه ایست که امریکا در سال ۱۹۴۶ بانگن برداشته است .

اشکالات اقتصادی انگلستان نه تنها از جهت مخارج کمر شکن نظامی بلکه بنسبیت « الزامات بین المللی » نیز تشدید میشود .

نگهداری قوای انگلیس در کشور های خارجی (مصر - یونان - فلسطین - عراق - و سایر کشورها) ، اختصاص میلیونها سرباز برای حمایت قوای ارتجاعی در یونان و ترکیه و سایر جاها از آنجمله است .

دولت کارگری برای همین منظهور در دو سال اخیر ۲۸۴ میلیون لیره که تقریباً ۲۷ درصد کسرموازنه را تشکیل میدهد خرج کرده است .

چنانچه مشاهده میکنیم علت عمده و مستقیم اشکالات اقتصادی و مالی در انگلستان ناشی از نگهداری یک ارتش بزرگ و نتیجه سیاست خارجی نادرستی است که تا این حد برای کشور گرانجام میشود . برای تامین این مخارج هم اعتبارات امریکایی و هم قسمت قابل ملاحظه ای از ذخیره طلای انگلستان را اختصاص یافته است . بدون این مخارج انگلستان میتواندست برای مدتی بسا تقلیل دادن واردات خود از کشورهای دلار بعد اقل و افزودن واردات خود از کشورهای دیگر ، موازنه حسابهای خود را تامین نماید . نمایریتانیای کبیر در برابر دو شی زورین قرار گرفته است یا اینکه

جهت سیاست خارجی خود را کاملاً تغییر دهد اینک بازم به مقدار زیاد سطح زندگی ملت را پایین بیاورد و طریق ورشکستگی اقتصادی را تعقیب نماید

تنها رفاه‌های اجتماعی عمیق با انگلستان اجازه خروج از این بن‌بست اقتصادی را خواهد داد. بعنوان مثال مسئله ازدیاد محصولات زراعت را در نظر میگیریم؛ این مسئله که دل بزرگی در کم کردن قیمت کشور و واردات محصولات غذایی بازی میکند جز با تعدید محکم و شدید اشتباهی بی‌اندازه مشتبی از مالکین بزرگ و در هم شکستن کپور و فرور حل نخواهد شد.

باری دولت کارگری به پیوجیه نمیخواهد خسارتی به منافع خدایان زمین و سایر مالکین بزرگ اراضی وارد آید دولت اینطور وانمود میکند که تمایل او «خدمت به همه» و در نظر گرفتن «منافع عموم» است در حالیکه نقش وی فقط خدمت به سرمایه‌های بزرگی است که دولت از آنها بحساب منافع حیاتی حمایت می‌کند.

با باقی ماندن زمین و محصول آن در دست محتکرین اقتصاد دهقانی خراب شده عقب می‌رود، محصول آن روز بروز رو به تقلیل است. میلو، نواراس، حیوان رواسه بازار سیاه شده‌اند به علاوه وزارت جنگ بیش از یک میلیون جریب زمین زراعتی (۴ مرتبه بیش از میزان قبل از جنگ) را برای ساختن استحکامات در دست گرفته، قیمت روز افزون از واردات محصولات غذایی خارجی از اینجا سرچشمه میگیرند.

سفته بازی، تورم پول، مخارج فوق العاده نظامی، اینها هستند علت اساسی اشکالات اقتصادی انگلستان حالیکه دولت کارگر کنونی در رفع آن عاجز است. این دولت در عین حال که تمام بارها را بردوش کارگران تحمیل می‌کند برای نریب ملت شمار «عدالت اجتماعی» را بکار می‌برد. «عدالتی» که بر طبق بیانات وزیران شامل مالیاتهای اضافی برای ثروتمندان خواهد بود.

لیدر حزب کارگر دانون در کنفرانس اسکاتلند بروج چنین گفته است که ۶۰ درصد منافع و عواید سرمایه داران را بعنوان مالیات بحیث دولت ریخته است. حتی مطابق اطلاعات رسمی این بورس‌انداز حداقل سه مرتبه پایین تر میباشد. از طرف دیگر با وجود بیک بازار سیاه وسیع که هر روز قسمت بزرگی از محصولات را میرباید و تورم پول که روز بروز شدت می‌یابد مسلم است که کم کردن سود بوسیله مالیات بمنزله خالی کردن دریا با قاشق است. از این طریق یا طریق دیگر کاپیتالیست‌ها بار مالیاتی را بگردن مصرف کنندگان میاندازند.

این حقیقت روشن قابل انکار نیست که وضع زندگی توده مردم روز بروز سخت تر و بدتر میشود، چنانکه مطبوعات انگلیس با تائر خاطر اظهار میدارند میانگین پس اندازهایی که در عرض یک هفته از ۱۶ تا ۲۲ مه پس گرفته شده ۹۳۵۰۰۰۰ پوند از میانگین سپرده شده در آن هفته بیشتر بوده است.

پس انداز کنندگان ناگزیرند پس اندازهای خود را به صرف برسانند زیرا زندگی روز بروز گرانتر میشود در حالیکه دستمزدها بهمان میزان سابق خودشان باقی

می‌مانند. دولت در نظر گرفته است میانگین پس اندازها در این سال مقارن ۴۵۰ میلیون پوند بشود که نوزدهم پول بیفزاید ولی این نقشه نیز توفیق نخواهد یابد.

چشم اندازهای اقتصادی انگلستان تاریک هستند. دولت کارگری کمی پس از رسیدن قدرت اعلام داشت که هدف اساسی او ازدیاد صادرات خواهد بود و بارساندن صادرات به ۱۷۰ و ۱۸۰ درصد رقم قبل از جنگ دولت امیدوار بود که در واردات تعدادی برقرار ساخته و بتواند مسائل دشوار پدید از جنگ را حل نماید حتی توجه خیلی سطحی به وقایع نشان میدهد که دولت راهی را انتخاب نمود که باعث خرابی کشور شده و ورشکستگی آنرا بطور اجتناب ناپذیری نزدیک میکند

تولید صنعتی انگلستان که در حدود ۱۰ درصد تولید کلیه کشورهای کاپیتالیستی است برای تحقق نقشه‌های ازدیاد صادرات با یستی سهم انگلستان در محصولات ساخته شده کشورهای سرمایه داری تقریباً از ۳۰ درصد به ۴۰ درصد ترقی داد. ماه به ماه صادرات انگلستان باشکالات روز افزونی با رقابت سایر کشورها و قبل از همه آمریکا برخورد میکنند.

بایستی اضافه کرد که صادرات از نظر اقتصادی پس از تداوم منتهی از طرف انحصارهای آمریکایی (بالا بردن قیمت محصولات غذایی و مواد اولیه) برای بریتانیا زیان آور شده است؛ از اینروست که با وجود ترقی اندک صادرات که میزان حساب تحفیف پیدا نکرده است در واقع آنچه که انگلستان در صادرات نسبتاً زیاد تر بدست می آورد

و آنرا در اثر قیمت کالاهای وارداتی از دست می‌دهد. مطابق نوشته منچستر گاردیان تفاوت بین واردات و صادرات بریتانیا در چهار ماه آخر سال ۱۹۴۷ در حدود ۱۱۷ میلیون پوند بوده است و در چهار ماه اول سال ۱۹۴۸ با اینکه واردات تقلیل یافته و صادرات بالا رفته است تفاوت در حدود ۱۰۷ میلیون پوند بوده است و تاکنون تقریباً در این مقدار تغییری حاصل نشده است.

فقط در سال ۱۹۴۷ انگلستان بنا پخته گریس عملدراثر ترقی قیمت‌های وارداتی ۱۹۲ میلیون پوند مبادل با ۸۰۰ میلیون دلار اضافه برداشت کرده است، چنین است نهی «جوانمردی» آمریکا.

در مطبوعات انگلیسی اطلاعات اضطرار آمیزی راجع باشکالات دائم التزاید جریان محصولات بریتانیایی در بازار های خارجی مشاهده می‌شود مثلا منچستر گاردیان می‌نویسد «بامشور کردن بازارهای جهانی از بعضی محصولات ما شاید خودمان با ایجاد وضع نامساعد کمک می‌کنیم» تشبیه با اضافه کردن مقدار کالاهای صادراتی پیوسته خواهد بود اگر نتیجه آن، تنزل قیمت‌ها، که زائیده این امر است باشد، زیرا این موضوع عبارت است از تقلیل میزان اسعار خارجی که انگلستان بدست می‌آورد.

بیش از پیش روشن می‌شود که ازدیاد صادرات انگلیس بحران اقتصادی را در کشورهای کاپیتالیست نزدیک می‌سازد و این بحران منجر بیکاری شدید و محرومیت های سخت‌تری برای ملت انگلیس خواهد شد.

بدین طریق انگلستان در راه وخیم تر کردن وضع اقتصادی که فعلاً هم مشکل است سیر می‌کند. ترجمه بشکوه فر ۴۶

۱۷ مرداد

پانزده هزار نفر از اهالی قزوین بسبب نایابی نان دست بمطیل عمومی زدند. با من فرماندار و رئیس شهر بانی، مامورین ژاندارم تیراندازی کردند و در نتیجه چهارتن از اهالی زخمی گردیدند.

۱۸ مرداد

مجمع نامه نگاران اصفهان بتوقیف غیر قانونی روزنامه آهنگرارگان کمیته ایالتی حزب توده ایران در اصفهان اعتراض کرد. **۳۳** سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران بعنوان مرخصی بسکو عزیمت نمودند.

۱۹ مرداد

چهل و دو تن از کارگران کارخانه چای لاهیجانرا که در اثر تقلیل دستمزد اعتصاب کرده بودند، بزور سرتیزه ژاندارم از کارخانه اخراج کردند.

۳۴ کمیسیون دادگستری مجلس برائت آقایان جم، و فرخ و دکترا صدیق را تأیید کرد و گزارش آنها را برای تقدیم بجلسه عمومی تنظیم نمود.

۳۵ لایحه «عفو زندانیان آذربایجان و زنجان» در مجلس مطرح شد.

۲۰ مرداد

بسبب نایابی نان شش هزار نفر از اهالی اردبیل بمطیل عمومی نموده در تلگرافخانه متحصن گردیدند.

۳۶ جمعی از اجامر و اوپاش بدستور سندیکای دولتی در غیاب اعضاء کانون لکسوموتیورانان، بمحل کانون هجوم برده و تا بلوی کانون و صندوق پول آنها غارت کردند.

۲۵ مرداد

دامنه قحطی بخوانسار کشید و در اثر نایابی نان اهالی آن شهر دست از کار کشیده و در تلگرافخانه متحصن شدند. **۳۷** کارگران کارخانه بشیاف اصفهان ضمن تلگراف خود اعلام داشتند که بنظر

خلاصه وقایع کشور

در یکماه اخیر

دسته بندی موسوم به «کمیسیون حل اختلاف» در مورد دستمزد خود تسلیم نخواهند شد.

۲۶ مرداد

یوسف افتخاری که سوابق عملیات ضدکارگری او مشهور خاص و عام است ماهوریت یافته است که در آذربایجان با کارگران تماس گیرد و بتشکیل اتحادیه دروغین دست زند.

۳۸ در میان امواج اعتراض نمایندگان اقلیت، نخست وزیر لایحه عفو زندانیان آذربایجان و زنجانرا که تصویب موادش بی پایان رسیده بود مسترد داشت و لایحه جدیدی بجای آن تقدیم کرد.

۳۰ مرداد

دراثر توطئه دشمنان آزادی سوعصده و زیلانهای آقای دکتر ادمش دبیر کل حزب توده ایران بعمل آمد.

۲ شهریور

وزیر مختار دولت یوگوسلاوی در ایران ضمن اعلامیه ای خودداری خود و اعضاء سفارتخانه را از ادامه همکاری با دولت مارشال تیتو اظهار داشت.

۳۹ جلسه مطبوعات ضد دیکتاتوری بدعوت مدیر روزنامه آزادگان در هتل رییس تشکیل شد و آقای دکتر کشاورز از طرف مطبوعات وابسته بحزب توده ایران مظاهردیکتاتوری و نمونه اعمال آنها نسبت با آزادی ایران توضیح دادند.

۳ شهریور

روزنامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران توقیف شد.

۷ شهریور

حکومت نظامی در گیلان بفعالیت خود شدت داده وعدهای از دبیران و آموزگاران و کارمندان فرهنگ «بگناه»

مطالعه مطبوعات توده ای تمهید شده. **۴۰** چهل و دو نفر از کارگران کارخانه کوراغلی، شش نفر از کارخانه شالچیریه هشت نفر از کارخانه ماشینچیان، چهار نفر از شرکت میکده و سه نفر از کارخانه آرد ایران در شهرستان قزوین بدون هیچگونه دلیلی از کار اخراج شدند.

۸ شهریور

روزنامه خاورزمین توقیف شد و مدیر روزنامه کسری از طرف مامورین اداره شهرستانی در مقابل اداره بخش مطبوعات بشدت مضروب گردید.

۴۱ دولت تصویب نامه ای مبنی بر اخراج روزنامه نگاران از ادارات دولتی صادر کرد.

۴۲ در شهرستان اراک نیز بسبب نایابی نان، اهالی دست از کار کشیدند و در تلگرافخانه متحصن شدند.

۹ شهریور

فعالیت «میسون امریکایی» برای الحاق آذربایجان غربی بشرکیه ادامه دارد.

۱۰ شهریور

اعلامیه ای بامضای جمعی از مدیران جراید مرکز منتشر گردید که ضمن آن دولت هزیر بمناسبت توقیف روزنامه ها شدیداً مورد حمله واقع شده بود.

۱۳ شهریور

بطوریکه روزنامه ها می نویسند مذاکرات درباره نفت جنوب میان دولت و نمایندگان اعزامی از لندن آغاز شده و نخست وزیر نیز در این مذاکرات شرکت داشته است.

۱۴ شهریور

عده ای از مدیران جراید و نویسندگان در مجلس اجتماع کردند و ضمن مذاکره با عده ای از نمایندگان شدیداً علیه تصویب نامه ضد مطبوعاتی اخیر دولت هزیر اعتراض کردند.

نامه ماهانه مردم

نشریه تئوریک حزب توده ایران

عمده ترین مسائل عامی و هنری و فلسفی را با عمق کامل و جهان بینی وسیع
مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد

اثر جاودانی فردریش انگلس

آنتی دورینگ

محتوی یک دوره کامل جهان بینی مارکسیستی در زمینه های
فونامون معرفت انسانی

ترجمه احسان طبری

جلد اول (فلسفه) نحت طبع است

انتشارات آبان

قیمت ۶۰ ریال

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

